

سأه
السلطان بن نصر الدين
فاجار

بر حسب
قصا جرایم بدنگان
فلک ستان رحل با سپان
اعلیٰ حضرت قدر قدرت قصا شوکت
طیلسی احمدی الارضین فحمت مان المار و
الطین سلطان بن السلطان بن
بن سلطان و اخافان بن اخافان
ابن اخافان
ننا
جباب

کیتی
ستیان سلطان
حقیران
صبا
یا شاد

مدت و سینه
دولت

دقیق
حاکم پیشکام
ساینت شاه و دیرین
شاکت اعلی حضرت
ظلاله محمد تقی تکان الملک جلد سیم از
کتاب دوم من مجلدات تاریخ
التواریخ تراکه در وقایع ایام
سبعه است
بعد از

انجام
کلیه انطباعات
ریا

فهرست کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام مطابق سال سی و پنجم هجری که مشتمل است بر کتاب صغیر و کتاب باریقین کتاب شهادت و کتاب وصار

فهرست کتاب حمل و خلبی از بد و خلاف تا خامت و قعه حمل با قضای و قربان مبارک باشد

دقامت و از دحام مردم در بیعت	خطبه آنحضرت در روز طعن مردم در بیعت	اجتاج عانده و عاصمه که چگونه طعن مردم را	بیعت مردم در مسجد رسول خدای
باب امیرالمؤمنین علیه السلام	وَالْحُسُوعِ عِزَّةً	قبول بیعت آنحضرت از خلا او منصور بود	با علی علیه السلام
خطبه آنحضرت آنکه با بیعت نمود	تیسین روز خلافت علی علیه السلام	خطبه آنحضرت در روز خلافت رسول الله	تقسیم بیت المال بر مردم خبانکه کشتی از
ما بوج علی علیه السلام	استدوم	التاسی انا بکسر	پیش شماره کرده که چنانچه یاد گویند
خطبه او و چگونه قدر تو جبه	اشعار و لیدین محمد در بیعت آنحضرت	رنجش مردم از علی علیه السلام که چنانچه	کناره گرفتن طلحه و زبیر در مسجد آنحضرت
النساء	بن عفان	با تسویه قسمت فرمود	علیه السلام
کلام اتمام اذکار من و تو	کلام با اخوانه اقلی و کثیر	شفاعت آن کلمه از عبادت برین	نصیحت مخیره با علی علیه السلام
ابا کفر	ما تصلمون	بن الخطاب	حق معویه
خطبه علی در روز چهارم خلافت آنحضرت	طلب نمودن علی علیه السلام طلحه و زبیر را	کلام آنحضرت آنکه پیرو او را جاننا	طلب نمودن طلحه و زبیر که در آنوقت
فانا محمد الله ربنا و الفنا	در مسجد بخت رنجش ایشان	کثرا	شکر یک باشد
کلام لا انسنا و علی کما و لا علی	خطبه روز پنجم خلافت آن الله	مراجعت عایشه از نیمه راه مدینه	کتاب علی علیه السلام بمویه آنحضرت
عبد جیشی	اقول کنا با هادبا	بیجا نکه	خان التاسی قتلوا علیا
کتوب معویه	پیام طلحه و زبیر بمبلی	خطبه لاها الله بحکم	پیام بردن خدش از طلحه و زبیر علی
زبیر	علیه السلام	الادب	علیه السلام
بیعت مردم کوفه با علی علیه السلام	بیعت مردم مین با علی علیه السلام	آمدن عباد الله عامر از بصره	شدن علی علیه السلام شاعر باریقین
استدوم	استدوم	برین	ابو سفیان را
کلام قال الله لا اکوث	فرستادن علی علیه السلام عمال بوشرا	خطبه محمد بن ابی ذر بعد در	تخریص حجاج بن یزید معویه را
کالضبع	در بلاد دوزخ	خبر دادن علی از مخالفت طلحه و زبیر	مدد کردن علی طلحه و زبیر را ببال
خراسان	کیم	قتل ایشان	برای تحمیر لشکر
مکاتبه اشترت شخصی رحمت از علی علیه السلام	خطبه ام سلمه رضی الله عنها	نگاه شدن امیرالمؤمنین علیه السلام از بصره	خطبه ابدهما الله واغرب
با حاشه	در حق عایشه	عایشه و طلحه و زبیر بجا بصره	دارها
اماناس	خطبه اتمام اذکار آنحضرت	خطبه آنحضرت در بیعت آنحضرت	اعداد مردم مدینه از بصره
البصره	نیت طلحه و زبیر از بصره	عایشه و زبیر	جنت
بیرون آمدن علی علیه السلام از مدینه	رسیدن عایشه بباب	خطبه طلحه و زبیر	تقابل شکر عایشه با عثمان
باشکر	حوب	در بصره	صغیر
۴۴	۴۴	۴۴	۴۵

خطبه بزرگم انه قد بسابع	خطبه بزرگم انه انا سبني خبير	خطبه بزرگم انه انا سبني خبير	خطبه بزرگم انه انا سبني خبير
رسالت هشتم بن قبا مکتوب علی	مکتوب علی علیه السلام با موسی و	مکتوب علی علیه السلام با موسی و	مکتوب علی علیه السلام با موسی و
خطبه امام حسن علیه السلام	کلمات ابو موسی در منع مردم	کلمات ابو موسی در منع مردم	کلمات ابو موسی در منع مردم
کلمات ابو موسی در منع مردم	اعراض زید بن صوحان	اعراض زید بن صوحان	اعراض زید بن صوحان
ترغیب شیب بن ابی برزید بن	کلمات امام حسن علیه السلام	کلمات امام حسن علیه السلام	کلمات امام حسن علیه السلام
ترغیب شیب بن ابی برزید بن	ترغیب مردم	ترغیب مردم	ترغیب مردم
خبر دادن علی علیه السلام از	اخراج اشتر نخعی ابو موسی را از	اخراج اشتر نخعی ابو موسی را از	اخراج اشتر نخعی ابو موسی را از
کتابت عایشه	خطبه علی دندی فار الهدهد علی کل	خطبه علی دندی فار الهدهد علی کل	خطبه علی دندی فار الهدهد علی کل
کتابت عایشه	ارضا بخت	ارضا بخت	ارضا بخت
خطبه علی در تباران اقبه	خطبه علی در تباران اقبه	خطبه علی در تباران اقبه	خطبه علی در تباران اقبه
شکر آراسته طلحه	علماء ان کفینا	علماء ان کفینا	علماء ان کفینا
رسالت انس بن مالک ربوی طلحه	خطبه ایها الناس انی قد انزلت	خطبه ایها الناس انی قد انزلت	خطبه ایها الناس انی قد انزلت
خطبه علی خطاب محمد بن حنفیه	رسالت ابن عباس بن زید بن صوحان	رسالت ابن عباس بن زید بن صوحان	رسالت ابن عباس بن زید بن صوحان
الجمال والازل	افاز مقاتل سپاه جبرئیل	افاز مقاتل سپاه جبرئیل	افاز مقاتل سپاه جبرئیل
قتل میرین النوام بدست عمر بن	مقاتل لشکر علی علیه السلام با	مقاتل لشکر علی علیه السلام با	مقاتل لشکر علی علیه السلام با
قتل طلحه بدست مروان	مقاتل لشکر علی علیه السلام با	مقاتل لشکر علی علیه السلام با	مقاتل لشکر علی علیه السلام با
خطبه علی هنگام عبور بر سر	جور علی علیه السلام بر شکران	جور علی علیه السلام بر شکران	جور علی علیه السلام بر شکران
اجماع و عهد بنی امیه	جور علی علیه السلام بر شکران	جور علی علیه السلام بر شکران	جور علی علیه السلام بر شکران

۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

دکان وادرا اهل بصره را از خطبه نخست	پیام بردن ابن عباس از علی علیه السلام	کلمات عمار با سر رحمة الله	رفتن علی علیه السلام بخانه عایشه
۹۰	۹۱	۹۰	۹۰
خطبه علی در کوشش زمان معاشرنا	خطبه علی در کوشش زمان معاشرنا	مراجعت عایشه بپدر	بخش کردن علی علیه السلام بلیال
۹۲	۹۲	۹۱	۹۱
وقایع ایام توفیق امیر المؤمنین علی	وقایع ایام توفیق امیر المؤمنین علی	خطاب بل بصره و خبار غزو شدن	بر شکر خاندان خود زیاده کم نیاید
۹۳	۹۳	۹۲	۹۲
خطبه علی و خبار از شکر خلیفه کانی	خطبه علی و خبار از شکر خلیفه کانی	با اهل البصره لا ائباغ	مکالمه علی علیه السلام با حسن
۹۴	۹۴	۹۳	۹۳
تو ما و جومهم الجان	تو ما و جومهم الجان	خطبه علی و خبار قتل موم بصره	اخبار علی ز دجال و او شکان با
۹۵	۹۵	۹۴	۹۴
خطبه علی علیه السلام در ششین ایام	خطبه علی علیه السلام در ششین ایام	زنجیان و اهل بیت خدا	المنازقه و اللذی فانی
۹۶	۹۶	۹۵	۹۵
و اهل زنت و غیر آن	و اهل زنت و غیر آن	در خانت کتاب جود شکان	۹۶
۹۷	۹۷	از انبانی زمان	۹۷

فهرست کتاب صفین و ذکر خطبی و کتبی که در ایام غزوه صفین بر زبان مبارک امیر المؤمنین علی علیه السلام رفته در سال

نامه علی علیه الصلوٰه و السلام مردم	خطبه علی در کوفه با اهل الکوفه	مکالمه علی علیه السلام در کوفه با	اشعار شش بن عبد
۱۰۳	۱۰۳	۱۰۳	۱۰۳
کوفه خطاب بقرطه بن حداد	فان لکم فی الاسلام	اشعار امین بن	آغاز مخالفت مویه با علی علیه
۱۰۴	۱۰۴	۱۰۴	۱۰۴
نشستن حال علی علیه السلام	حکومت شتر در جزیره و زرم	اشعار امین بن	مکتوب معاویه
۱۰۵	۱۰۵	۱۰۵	۱۰۵
مکتوب مروان	با ضحاک	خرعم	مکتوب معاویه
۱۰۶	۱۰۶	۱۰۶	۱۰۶
مکتوب مویه مروان	نام مروان مویه بعد از	صورت مکتوب معاویه	مکتوب معاویه بولید بن
۱۰۷	۱۰۷	۱۰۷	۱۰۷
مکتوب معاویه بمراد	قتل عثمان	مکتوب معاویه بعبده	مکتوب معاویه بولید بن
۱۰۸	۱۰۸	۱۰۸	۱۰۸
مکتوب مویه سیسی بن	العاص	بن عامر	جواب مکتوب مویه
۱۰۹	۱۰۹	۱۰۹	۱۰۹
جواب مکتوب مویه از علی بن	از مروان	مکاتبات امیر المؤمنین با مویه از کوفه	رسالت مروان
۱۱۰	۱۱۰	۱۱۰	۱۱۰
سفر مدینه	جواب مکتوب مویه از سعید	بصحت حجاج بن عریبه با مویه	اشعار خواهر زاده
۱۱۱	۱۱۱	۱۱۱	۱۱۱
اشعار جریر بن عبدالله	حاص	طلب فرمودن علی علیه السلام	جریر
۱۱۲	۱۱۲	۱۱۲	۱۱۲
اشعار سعید بن جبیر	جسارت از بدقراری با علی	جریر از مدین	اشعار
۱۱۳	۱۱۳	۱۱۳	۱۱۳
اشعار سعید بن جبیر	دعوت احنف بن قیس قایل را	طلب نمودن علی علیه السلام	کتاب علی بصحت جریر از امانند
۱۱۴	۱۱۴	۱۱۴	۱۱۴
سفر مدینه	بجرت علی	بن قیس از زنده بجا	فان یبغی لک
۱۱۵	۱۱۵	۱۱۵	۱۱۵
اشعار جریر بن عبدالله	۱۲۵	رسالت جریر بن عبدالله بپدر	۱۲۶
۱۱۶	۱۲۵	مویه	۱۲۶

خطه مویه بروم	مویه شام ۱۲۴	مویه ۱۲۴	اشاره	طلبیدن مویه عمه بن	کتاب مویه بمسردین
جواب مکتوب مویه از عمرو بن	العاص ۱۳۰	العاص ۱۳۳	انفاق علی علیه السلام نکستی خود را در رکوع	مکتوب مویه بمسردین	مشورت عمر و عاص با سیر بنی خود در وقت
رسیدن عمرو بن العاص	بنزد مویه ۱۳۴	عاص ۱۳۵	اشعار عتبه بن ابراهیم	توفیق مویه مصر را بجزایر	اشعار علی علیه السلام در نکوشن عمرو عاص
طلبیدن مویه بن ابی سفیان	شربیل ۱۳۶	شربیل ۱۳۹	اشعار عیاض بن کوهش	اشعار عمرو بن عبد الله در حق	ترغیب شربیل مویه در جنگ
اشعار ولید بن عتبه در تخریف	شربیل ۱۳۶	شربیل ۱۳۹	فستادن مویه شربیل را	اشعار نجاشی در کوهش	اشعار پسر مغیب بن
مکتوب علی بن ابی طالب با مویه در جنگ	مویه ۱۳۷	مویه ۱۳۷	مکتوب ولید بن عتبه	مراجعت حجر از شام و استیحا	اشعار را شتر نخنی در کوهش
که فاذا انا لک کلبه	۱۳۷	۱۳۷	ظفری لوماتک القوم	اشتر با او	رسالت صبیح بن جباز
اشعار	۱۳۷	۱۳۷	کتاب علی مویه انا بعد انا	اشعار عبد الله	۱۳۷
سکون	۱۳۷	۱۳۷	کتاب ابو بلکنه	کتاب علی مویه انا بعد خدا	مکاتبه معاویه با اصحاب رسول خدا
ذکر شویان عبد الله بن ابی	۱۳۷	۱۳۷	جواب نامه علی از مویه صبح	اشرف بنک موعظه	صلی الله علیه و آله
کاتب میرالمؤمنین	۱۳۷	۱۳۷	بن نامه فاطمه زهرا	جواب نامه مویه از عبد الله	مکتوب معاویه بسید
جواب نامه مویه از مردم	۱۳۷	۱۳۷	نامه مویه بسید بن عمر	۱۳۷	۱۳۷
جواب مکتوب مویه از سعد	۱۳۷	۱۳۷	مکتوب مویه بخت بن	جواب مکتوب مویه از محمد بن	به گفتن اسود بن عرقبه
نامه سعید بن عقیل	۱۳۷	۱۳۷	فارسید الله بن عمر بن الخطاب	آمدن عجاج بن یزید نزد معاویه و با	اشعار مویه در مرثیه
بیت مردم شام با	۱۳۷	۱۳۷	رسالت ابو سلمه خولای بن عمرو	بابیر المؤمنین خطاب کردن	جواب مکتوب مویه از علی علیه السلام
رسالت ابانامه با بل بنز علی	۱۳۷	۱۳۷	نامه مویه بعلی علیه السلام فارق	سلام علیک فانی العجل	فان لخالق اولاد
جواب مکتوب علی علیه السلام از مویه	۱۳۷	۱۳۷	مکتوب میرالمؤمنین مویه انا بعد	جواب مکتوب مویه از علی انا بعد	مکتوب علی علیه السلام مویه انا بعد
انا بعد فظفقت کما بک	۱۳۷	۱۳۷	فان ما انک من صلالک	فقد طال في النوا السحر	فانا اعجب ما بابا بغير حید
مکتوب مویه بعلی علیه السلام انا بعد	۱۳۷	۱۳۷	مکتوب مویه بعلی علیه السلام انا بعد	مکتوب مویه بعلی علیه السلام انا بعد	مکتوب علی علیه السلام مویه انا بعد
فقد خسر من لسان البرک	۱۳۷	۱۳۷	فان ما انک من صلالک	فان ما انک من صلالک	فان ما انک من صلالک

۸ مکتوب سومی علیه ائمه بعد
 فاتا بوصف مناد
 کلمات غار بایر در عرض علی
 بخت سومی
 کلمات مالک اشتر
 سخنی
 کلمات عدی بن
 حاتم
 کلمات عبدالقبر
 بریل
 مکتوب علی عبید الله بن عباس
 بعد فله فودم علی زینو
 مکتوب علی عبید الله بن عباس
 فان المرقه قد اشره
 مکتوب علی علیه السلام بامری خراج
 فانه من بعد ما هو سائر
 نامه علی علیه السلام بامری العاصم
 فان الذی اشره عن غیرها
 خطبه امیر مومنین با
 اصل الکوفه انتم اتجهه
 سفر کردن امیر المومنین علیه السلام
 از کوفه بخنده
 مکتوب علی علیه السلام بامری اشکر
 انا بعد فان ابره الیک
 بیرون شدن علی علیه السلام
 تخم بجان شام
 رسیدن علی علیه السلام بزین
 کربلا
 مجزه علی علیه السلام در اواخر عمر
 رب
 ۲۰۴

جواب علی علیه السلام بامری
 بعد فانا کما نحن وانتم علی
 کلمات قیس ابن
 سع
 قرض عبید الله بن المعتم و حمله
 بر علی علیه السلام
 کلمات ابو
 زینب
 ۱۷۹
 سب و شتم اصحاب علی علیه
 السلام مویرا
 مکتوب علی با بودن قله امان بعد
 فانه من کفر بقتضی عمار و علی
 مکتوب علی علیه السلام بامری ابو
 بعد ضلوا بالناس انکم
 جواب امیر علی زینب و حاصل تاج بعد
 فان الذی منه صلانا
 طلب نمودن امیر عباس از زینب
 انا شخص الامیر علیک
 مکتوب زیاده بن نصر بطی
 علیه السلام
 مکتوب علی علیه السلام بشکر
 انا بعد فان الله جعلکم فی
 خطبه علی علیه السلام بامری
 در خنده
 خبر نصر بن اسحاق در رود علی علیه السلام
 بکربلا و اخبار از قتل ائمه
 آوردن راس کتیب خطبه علی علیه السلام
 در خنده علیه السلام
 ۲۰۳

شکر آرائی مویرا برای مبارزت
 علی علیه السلام
 کلمات سهل بن
 حنف
 کلمات علی علیه السلام
 والسلام
 کلمات زید بن
 عقیب
 طلب کردن علی علیه السلام
 عمال خود را
 مکتوب علی عبید الله عامر امان بعد
 فان حجرا الثانی عندنا
 نصیحت علی علیه السلام بامری
 سبع الناس یجهلک
 مکتوب علی علیه السلام بعباده
 سلام علی من اتبع الهدی
 خطبه علی در تربیت مردم بجهاد
 الله فذکرکم بیدینه
 مکتوب محمد بن ابی بکر مویرا سلام
 علی اهل طاعه الله
 مکتوب شریح بن ابی علی علیه
 السلام
 رسیدن امیر مومنین بشکر علی
 علیه السلام
 خطبه علی علیه السلام در غضب
 حق او
 کوچ کردن علی علیه السلام
 از کربلا
 رسیدن معقل بن قیس در قریه
 علی علیه السلام
 ۲۰۲

کلمات ششم بن عبید در عرض علی
 بخت سومی
 مکتوب علی علیه السلام
 فرار عبید الله و حمله تبر
 مویرا
 کلمات زیاد بن نصر
 رحمة الله
 مکتوب علی علیه السلام بخت سومی
 سلیم سلام علیک فایه
 مکتوب علی عبید الله بن عباس
 بعد فانه انما اتجمع عندنا
 نامه علی علیه السلام بامری شوز
 انا بعد فان خطا علی الزینب
 مکتوب علی علیه السلام مویرا امان بعد
 فان اقله انزل انکاجا
 خطبه امام حسن در تربیت مردم بجهاد
 الحمد لله لا اله الا هو
 جواب مکتوب محمد بن ابی بکر مویرا
 سلام علی اهل طاعه الله
 مکتوب علی علیه السلام زیاده بن
 سلام علیک
 خطبه مویرا در عرض امیر شام
 بخت علی علیه السلام
 رد شمس برای علی علیه
 السلام
 تذیر کردن مویرا در شام
 قیل از علی علیه السلام
 مکتوب علی علیه السلام مویرا
 سلام علیک فان اتحد
 ۲۰۱

کتابت در کربلا

کتاب علی علیه السلام بموید بن لطفه
بنارک و شادان الجلال ۲۰۷
که شستن علی علیه السلام از رفته
بجانب شام ۲۱۳
درود علی علیه السلام در شام
بصین ۲۱۵
دعای علی علیه السلام هنگام قتل
القام الملائکة الطوبی ۲۱۵
خطبه اشتر در خرفین لشکر و کوشن
شربیه از لشکر موید ۲۳۴
رسالت بشیر بن عمرو و سعید بن
نزد موید ۲۳۵
رسالت عدی بن حاتم و شبن
ربعی بنسره موید ۲۴۰
اجتماع علی در مناقب خویش
بر موید ۲۴۲
خانه خطبات امیرالمؤمنین علیه السلام
با موید ۲۵۲
لشکر آرائی موید برابر علی علیه السلام
مقاله زیاد بن نصر با برادر خود که
یکه یکدیگر را می شناسد ۲۵۵
مقاله سپاه شام و عراق در شب
ششم صفر ۲۵۰
خطبه علی علیه السلام بر روی جنگ بخره
المجاهدین که لا ینحفظن ۲۵۶
مقاله سپاه شام و عراق در شب
نهم صفر ۲۵۷
خرفین سعید بن قیس لشکر عراق
بجنگ ۲۵۸

جو است کتاب علی علیه السلام از
موید با بنده خدا علی علیه السلام ۲۱۰
خطاب امیرالمؤمنین علیه السلام
با اشتر با ابان زباده و شبن
کتاب موید با علی علیه السلام شام
مالمحل المذک الامضا ۲۱۶
ذکر احوال زید
انجیل ۲۱۸
رسول دستار دین موید علی
رضعت آب ۲۳۳
اتفاق لشکر شام و عراق بر روی جنگ
در شهر ذیجه ۲۳۸
رسالت حبیب بن مسلمه بشیر
انجانب موید علی ۲۴۱
کتاب موید در جواب احتجاج علی
علیه السلام ۲۴۵
کتاب موید در جواب علی علیه السلام
استلام با حصا ۲۵۳
مقاله سپاه شام و عراق
در صا شد غر صفر ۲۵۹
ذکر حادثی که بر کفر موید و عمرو
دار شده ۲۵۷
مقاله سپاه شام و عراق
شبهه بنم صفر ۲۶۰
لشکر آرائی علی علیه السلام و موید
جنگ انوره ۲۶۳
سؤال امیرالمؤمنین علیه السلام
استلام ۲۶۷
مقاله موید و همسرین
الغاص ۲۶۹

کتاب علی علیه السلام بموید با ابان
عترتی به نام موید ۲۱۰
کتاب علی علیه السلام بصرین زیاد
شرح امامت فاطمی در ائمه
جواب علی علیه السلام بشیر لفظه که
کاشتر اعین نامه ۲۱۷
رسالت صمصام بجانب موید بر روی جنگ
منع کردن از مردم عراق ۲۲۱
مساوت کاریان قرآن بین
و اصفین ۲۳۴
وفات خدیجه ایمان در سال ششم
ششم جمادی ۲۴۰
رسالت ابودردا و ابومریره از حجاب
موید تبر علی علیه السلام ۲۴۲
کتاب علی علیه السلام در جواب
موید ۲۴۶
مقاله علی علیه السلام با موید در خرفه
سال سی و هجرت کج ۲۴۳
مقاله سپاه شام و عراق در روز
خمسده دوم صفر ۲۵۶
مقاله سپاه شام و عراق در شب ششم
صفر ۲۵۷
شهادت مالک بن خریزیمه
رحله ۲۶۲
مقاله سپاه شام و عراق در نجف
شبهه ششم صفر ۲۶۵
کلمات عهد بنده بن بریل در خرفین
عراق بجنگ موید ۲۶۷
خرفین امیرالمؤمنین لشکر
عراق در
۲۶۹

قصه شام بن عبید
الملک ۲۱۱
جنگ مالک اشتر با ابوالاعور
اسلمی ۲۱۵
نهی علی علیه السلام لشکر را از بصرین
لانفا نلوم حتی سیدنا ۲۱۸
خطبه محمد بن حنفیه در خرفین لشکر
کرفین شرفه زینت ۲۲۵
کوح دادن موید لشکر علی بن ابی طالب
شرفه زینت و خطبه لشکر علی ۲۳۵
وفات سلمان فارسی در سال
سی و ششمی ۲۳۰
جواب علی علیه السلام موید بر صحبت
ابودردا و ابومریره ۲۴۳
خطبات علی علیه السلام با موید
آیات قرآن ۲۵۰
لشکر آرائی علی علیه السلام در خرفه
و استلام ۲۵۴
مقاله سپاه شام و عراق در شب ششم
صفر ۲۵۶
خطبه موید بخرفین مردم شام بر
جنگ امیرالمؤمنین ۲۵۷
بما زرت شمزدی خوش علی علیه السلام
علی علیه السلام بود ۲۶۳
مقاله عبید بن جراح بن عمار
با امام حسن علیه السلام ۲۶۵
خطبه علی علیه السلام بخرفین
الذاع و انجیل الکتاب ۲۶۷
خطبه اشتر نخعی
رحله ۲۶۹

مقاله سپاه شام و عراق در شب ششم صفر ۲۵۶

کلمات ذوالکلاع حمیری تخریب	کلمات یزید بن اسد از اهل	دختر عمرو بن العاص در اول قحطه	مقاتله ششم شام و ششم
۱۷ شام ۲۵۹	شام ۲۶۰	دجک ۲۶۰	عراق ۲۶۱
شهادت کعبان بدست احمد بن محمد	شهادت عبدالله بن مدین و زینت	خطبه اشتر نخعی بزمیت بیان	خطبه علی علیه السلام بکرکچان
علاقم موویه بدست عبدالله	مینه سیاه عراق	لشکر	ایفغذ ذآیت جوالکم
علاقم بردن قیس بن کسوح بر سر	مقاتله از دست شام و از دست	شهادت عبدالله بن	شهادت مالک بن مر
موویه ۲۶۹	عراق ۲۶۸	جوویه ۲۶۸	موشلی ۲۶۹
ناخن مردی از اصحاب علی تا	مقاتله ابو ایوب انصاری تا ختن	قتل حریش قلام موویه بدست	طلب کردن علی علیه السلام
سر برده معاویه	اودا سر برده موویه	علاقم السلام ۲۶۱	موویه را بجنگ
مقاتله عبدالرحمن بن عجم با خلافت	مکانه موویه در زمان خلافت	مقاتله بشیر بن عوش	طلب کردن بزمیتین علی علیه السلام
سیاه ۲۶۳	خود با مقطع ۲۶۳	طالی ۲۱۵	سعد را برای حکومت
مبارزت خالد بن ولید با سیاه	رسیدن خالد بن ولید بر سر موویه	قتال ابو جعفر و خالد بن ولید	مقاتله ششمین قحطه و عقب شدن او
شام ۲۶۹	دادن او را حکومت فارس	شام ۲۶۳	بر قبال
سر زینت عبدالرحمن بن خالد	جنگ اشتر نخعی با عبدالله بن جبر	شهادت عبدالله بن عمر بن الخطاب	مکانه ابو یوحنا با ذوالکلاع حمیری
موویه ۲۶۹	الخطاب ۲۶۷	موویه را ۲۶۶	۲۶۸
احتجاج عمار بن ابی سلمه بن	فرار کردن حصین و حارث از زردموت	مناظره و معارضه موویه با عمر بن	سیام بردن عبدالعزیز از جانب خطبه
العاص ۳۰۰	بخدمت علی ۳۰۳	العاص در قحطه و عمار را سیرا	لشکری که محصور بود
مراجعت قیس بن سعد بن عباد بن عوف	جنگ موویه با سعید بن قیس	حرب عمرو بن العاص با شام	حرب بسیر بن رطاه با قیس بن سعد
سر برده اودا بن رطاه	سیرا ۳۰۸	مر قبال ۳۰۸	عباده ۳۰۹
نامه موویه بقیس بن سعد بن	جواب نامه موویه از قیس بن	جنگ عبدالرحمن بن خالد با سعید	شهادت کردن موویه و عمرو بن العاص
عباده ۲۸۱	سعد عباده ۲۸۱	بن حاتم ۳۱۰	یکدیگر را
مقاتله قیس بن سعد	جنگ عمرو بن ولید با سیاه	مقاتله عمر بن خطاب با سپهنا	مقاتله قیس بن حاتم با سپه
با موویه ۳۱۶	شام ۳۱۳	شام ۳۱۳	شام ۳۱۳
مناظره عبدالله بن خلف بن ابی	شهادت اشتر نخعی و خطبه علی	کشتن مختار بن حاکم بن زینب	مقاتله کرب بن صباح و قتل
شام ۳۱۳	علیه السلام ۳۱۵	علیه السلام را ۳۱۵	اود بدست علی علیه السلام
مقاتله اهل شام و عراق و	کلمات اشتر نخعی در تخریب لشکر	کلمات اشتر نخعی در تخریب لشکر	کلمات ذوالکلاع در تخریب سپه
موویه ۳۱۹	عراق ۳۲۰	عراق ۳۲۰	شام ۳۲۱
قتل ذوالکلاع حمیری و عقیبه	ذکر قیس بن خالد عبدالله بن جبر	کوشیدن لشکر شام در غزوه	شهادت شام و شام مر قبال
بن عمر بن الخطاب ۳۲۲	الخطاب ۳۲۲	عباده ۳۲۲	خطبه عمرو بن
مقاتله عبدالله بن شام مر قبال	مکانه موویه در زمان خلافت	سپه کردن ذوالکلاع و عقیبه	العاص ۳۳۱
کالی پی ۳۳۱	با عبدالله بن شام ۳۲۹	بمردم نیشابور ۳۳۰	

خطبه ابن عباس ۳۳۱	خطبه عمار یاسر رضی الله عنه ۳۳۲	قتل حو شیب ذو ضمیم ۳۳۳	کوفاری اصبح بن غزوان است ۳۳۴
شهادت عمار یاسر رحمه الله عليه ۳۳۵	فرار عتبیه بن ابی بنی بن حرب ۳۳۸	مقاتل عبدالله بن جبرین اسطالب ۳۳۹	مقاتل سعید بن قیس است با لشکر شام ۳۴۱
شعار اهل عراق و خلافت ایشان ۳۴۲	مکالمه مویبه با سوره دختر عمار در خلافت خود ۳۴۲	مقاتله مویبه با ام سنان در روز کاه تختی ۳۴۳	مکالمه مویبه با ام سنان در روز کاه ۳۴۴
جنگ اثال با پیش محمد کرد مویبه بود ۳۴۵	اجتماع نخل بن حلیه با مویبه ابی سفیان ۳۴۵	وصف یوم انجیس ۳۴۶	مکالمه مویبه با برزخانی خمر عدی در امام خلافت خود ۳۴۷
کتوب مویبه با برزخانی بصره وزید بن ابیہ ۳۴۷	مقاتل قتبیل عک و مدین ۳۴۸	مقاتل عمرو بن العاص بن عقبه بن ابی وقاص ۳۴۹	شهادت عقیل بن مالک است مویبه در محبت علی ۳۵۰
آمدن کعب الاحبار بترت رسیده ۳۵۰	قتل غرار بن سنان ۳۵۰	قتل حرب غلام مویبه است قبر غلام علی ۳۵۱	قتل پیام بن قیس است بن حاتم ۳۵۱
کتوب علی علیه السلام مویبه است ۳۵۱	کتوب مویبه بکتاب علی علیه السلام ۳۵۱	کتوب علی مویبه است ۳۵۱	کتوب مویبه علی طاغی الله است ۳۵۱
فاتیما قد دفنته ۳۵۱	طاغی الله و ابانک ۳۵۱	و ما نزلناک الا رس ۳۵۱	انما نزل الحزب ۳۵۱
کتوب مویبه یعنی انا بعد فان ۳۵۱	کتوب علی مویبه انا بعد فقد ۳۵۱	کتوب علی علیه السلام مویبه است ۳۵۱	کتوب مویبه یعنی انا بعد فان ۳۵۱
بغالی یوم حکم کتابه ۳۵۱	انشی منک مؤعظت مؤمنه ۳۵۱	کتابک تذکره شایسته ۳۵۱	بغالی یوم حکم کتابه ۳۵۱
کتوب علی مویبه انا بعد فقد ۳۵۱	بما زلت عمرو عاص بن زوسر ۳۵۱	کلمات علی در تخریش لشکر انصار ۳۵۱	کتوب علی مویبه انا بعد فقد ۳۵۱
انا خطی بک مویبه بنی المغان ۳۵۱	۳۵۱	الایام ۳۵۱	ان هو لاه الفوا ۳۵۱
بما زلت عبدالرحمن بن خالد بن ۳۵۱	جنگ انبوه میان لشکر شام ۳۵۱	آب تک فرار نمودن ۳۵۱	کشف حورت نمودن عمرو بن ۳۵۱
و سر بختان لشکر ۳۵۱	دعوات ۳۵۱	مویبه ۳۵۱	العاص ۳۵۱
مکالمه مویبه با برزخانی ۳۵۱	نامه مویبه بن جریج با شمش ۳۵۱	جواب نامه مویبه بن جریج است ۳۵۱	مناظره عقبه بن ابی سفیان با ۳۵۱
بسخ دادن اشعث بن عقیل ۳۵۱	قیس ۳۵۱	جواب گفتن قیس نمازا ۳۵۱	کتوب عمرو عاص با بن ۳۵۱
عقبه را ۳۵۱	سعد عباده ۳۵۱	جواب ابن عباس کتوب ۳۵۱	رسالت عمرو عاص بن زوسر علی ۳۵۱
عاص را ۳۵۱	عباس ۳۵۱	جواب ابن عباس کتوب ۳۵۱	طلب کردن علی علیه السلام ۳۵۱
مقاتل مویبه با لشکر ۳۵۱	خطبه قیس بن سعد بن ۳۵۱	قتل حوث بن عکبره و تاتین او ۳۵۱	جنگ ۳۵۱
عراق ۳۵۱	عباده ۳۵۱	تائز مویبه ۳۵۱	کتوب مویبه بعلی علیه ۳۵۱
سر زدن عقبه مویبه را که از جنگ ۳۵۱	کشف حورت یسر بن ۳۵۱	اعلام فرمودن علی علیه السلام ۳۵۱	کتوب مویبه بعلی علیه ۳۵۱
علی مویبه ۳۵۱	ارطاة ۳۵۱	مویبه را جنگ ۳۵۱	السلام ۳۵۱

خطبه اشتر تخی رحمه الله	خطبه علی علیه السلام در تحریر لنگر	جواب مکتوب مویه از علی علیه السلام
۴۱۳	۴۱۲	۴۱۰
شهادت خزیمه بن ثابت معروض	شهادت ابوالهیثم بن	منصب کردن علی را به رسول خدا
بذو اشواقین	السهان	صفتی از علی علیه السلام
۴۱۶	۴۱۵	۴۱۵
رفع مصاحف بر سر	عدد مقتولین بسید الهی	شدت حرب بسید
نزه	بدست علی علیه السلام	الهریر
۴۲۰	۴۱۸	۴۱۶
طلیدن امیر المومنین علیه السلام	اختلاف کلام اصحاب امیر المومنین	احتجاج اشعری با علی در اجابت
اشتر از میدان جنگ	در اجابت ابن شام	اهل شام
۴۲۵	۴۲۴	۴۲۱
مکتوب مویه با امیر المومنین علیه السلام	جواب مکتوب مویه از علی	مکتوب مویه با علی
السلام	علیه السلام	طیبه السلام
۴۲۸	۴۲۸	۴۲۷
جواب مکتوب علی علیه السلام	مکتوب علی علیه السلام به عمرو	جواب عمرو عاص امیر المومنین علیه السلام
از عمرو عاص	عاص	السلام را
۴۲۹	۴۲۹	۴۲۹
کلمات ابن کوا در پدید آمدن	حاضر شدن ابوموسی برای	حدیث پنجمین صفتی از علی علیه السلام
ابوموسی	حکومت	خبر دادن از حکمین
۴۳۱	۴۳۱	۴۳۰
کلمات سهل بن حنیف در تحریر	خبر دادن رسول خدا از ارضی	کلمات بعد از آن در عارث بن قول
شکر بختک	قرار حکمین	مصاحف
۴۳۴	۴۳۴	۴۳۳
کلمات عارث بن	کلمات متذکرین	کلمات صعصعه بن صوان
حارود	حارود	رحمه الله
۴۳۴	۴۳۴	۴۳۴
کلمات اشتر تخی	کلمات اشتر تخی	کلمات عبد الله بن
رحمه الله	رحمه الله	سوار
۴۳۵	۴۳۵	۴۳۵
قرائت اشعری کتاب صندری	قرائت اشعری کتاب صندری	سر بر بافتن اشتر تخی
از مصاحف	از مصاحف	قال مرد خارجی با هر دو شکر
۴۳۸	۴۳۸	۴۳۸
فصل عروه خارجی بر	فصل عروه خارجی بر	کلمات اشعری در بیان حسن
اشعری	اشعری	صحن
۴۳۹	۴۳۹	۴۳۹
فرار زید بن عدی بنسرد	فرار زید بن عدی بنسرد	کلمات اشعری در بیان حسن
مویه	مویه	با مویه
۴۴۱	۴۴۱	۴۴۱
نصیحت شریبیل عمرو بن	نصیحت شریبیل عمرو بن	نصیحت اشعری ابو
عاص را	عاص را	بروی
۴۴۶	۴۴۶	۴۴۶
رای زدن عمر بن سعد بن ابوقحافه	رای زدن عمر بن سعد بن ابوقحافه	کلمات امیر المومنین علیه السلام
عاص	عاص	بهر عاص
۴۵۰	۴۵۰	۴۴۹

در بیان اشعری

۳	مراجعت اصحاب علی و مویب از توفیق امجد علی اشعار شعر از حیات ۴۵۵	کلمات عمر و عاصم در نصب بجلافت ۴۵۴	کلمات ابو موسی در خلق علی علیه السلام ۴۵۳	فریب دادن عمر و عاصم ابو موسی ۴۵۳
---	-----------------------------------------------------------------------	------------------------------------------	-------------------------------------------------	-----------------------------------------

ذکر فهرست کتاب تاریخین و خوارج در سال سی و هشتم هجری
و بیستین

خطبه امیر المومنین علیه السلام تحریر حیات ۴۵۵	فارت سخاک بن قیس نوحی کوه را ۴۵۵	تیسر مویب در اطلاق عاقبت امیر از علی علیه السلام ۴۵۵	مکتوب علی علیه السلام بحال در شرح واقعه صفین ۴۵۳
خطبه علی علیه السلام در شرح حال عقیل و حدیث صحابه ۴۵۶	قصه عقیل بن ابیطالب و ذکر کربلا صحابه ۴۵۶	طلب کردن عبد الله بن عمر بن خطاب عطاء خرمی در احوال کربلا ۴۵۶	خطبه سخاک بن قیس در کوفه بعد از شهادت علی علیه السلام ۴۵۶
فارت بردن عمارت در بلاد جزیره ۴۵۶	مکتوب علی علیه السلام بحال ۴۵۶	فارت عبد الرحمن بن اشعث از حیات مویب مکرر ۴۵۶	مکتوب امام حسین علیه السلام مویب باب سائده مسلم ۴۵۶
مکتوب امیر المومنین علیه السلام بمقال بلاد ۴۵۶	نامور شدن زیاد بن حصه در طلب خریت ۴۵۶	قصه خربت بن راشد ۴۵۶	مقاله معتقل بن قیس مومنین ۴۵۶
مقاله خربت بن زیاد بن حصه ۴۵۶	مکتوب امیر المومنین علیه السلام بن زیاد ۴۵۶	جواب مکتوب قطار مومنین ۴۵۶	مکتوب قرطبه بن کثیر امیر المومنین ۴۵۶
سفر معتقل با برادر در طلب خربت بن راشد ۴۵۶	مکتوب امیر المومنین علیه السلام بن زیاد بن حصه ۴۵۶	مکتوب علی علیه السلام با بن راشد شدن معتقل بن قیس ۴۵۶	مکتوب زیاد بن حصه علی علیه السلام ۴۵۶
مقاله خربت و قتل او بدست معتقل ۴۵۶	مکتوب امیر المومنین علیه السلام بن زیاد و مخالفین ۴۵۶	مکتوب امیر المومنین علیه السلام بن زیاد فرار معتقل بن بسیر و بنزاد ۴۵۶	مکتوب بن عباس معتقل بن ۴۵۶
مکتوب بکر از علی علیه السلام بمصطفی ۴۵۶	مکتوب امیر المومنین علیه السلام بن زیاد نخاشی شاعر را ۴۵۶	مکاتبه مصطفی با برادرش نسیم بسیر ۴۵۶	کلمات امیر المومنین علیه السلام حق مصطفی ۴۵۶
خطبه محمد بن ابی بکر رحمة الله بنزاد مویب ۴۵۶	مکتوب امیر المومنین علیه السلام بن زیاد محمد بن ابی بکر ۴۵۶	فرمانگذارد آن مصهر ۴۵۶	خطبه طارق بن حیدر در شام بنکوه مشیم مویب ۴۵۶
ترجمه مکتوب علی علیه السلام در فریاد در مصر ۴۵۶	مکتوب علی علیه السلام محمد بن ابی بکر آداب سنن فریاد ۴۵۶	مکتوب علی علیه السلام محمد بن ابی بکر ۴۵۶	مکتوب محمد بن ابی بکر امیر المومنین ۴۵۶
ایضا مکتوب علی علیه السلام بابل مصر ۵۰۳	مکتوب امیر المومنین علیه السلام بن زیاد بابل مصر ۵۰۳	مکتوب امیر المومنین علیه السلام بن زیاد بابل مصر ۵۰۳	مشاوره معاویه در فتح مصر ۵۰۳

کلمات علی علیه السلام در حق	شهادت اشتر و کلمات صحابه	سفر کردن اشتر نخعی	عقد نامه علی علیه السلام بر آب
اشتر ۵۲۰	در حق او ۵۲۰	بصر ۵۲۰	اشتر نخعی ۵۲۰
غلبه عمر و عاص و مویز مکتوب	مکتوب محمد بن ابی بکر علی علیه	مکتوب امیر المومنین علیه السلام	شهادت محمد بن ابی بکر ۵۲۱
محمد بن ابی بکر	اسلام ۵۲۲	محمد بن ابی بکر	مکتوب مویز مجتهد بن ابی بکر ۵۲۱
مکتوب محمد بن ابی بکر علیه	جواب مکتوب عمر و عاص از محمد بن ابی بکر	جواب مکتوب مویز از محمد بن ابی بکر	جواب مکتوب محمد بن ابی بکر از عاص ۵۲۲
علیه السلام ۵۲۴	ابن بکر ۵۲۳	ابن بکر ۵۲۳	علی علیه السلام ۵۲۳
خطبه محمد بن ابی بکر از مردم	کلمات امیر المومنین علیه السلام در جنگ	خطبه علی علیه السلام در تحریر زمین	شهادت محمد بن ابی بکر ۵۲۳
۵۲۶	و شایسته اصحاب ۵۲۵	با عانت محمد بن ابی بکر ۵۲۵	مرد بن یحیی ۵۲۵
نامه امیر المومنین علیه السلام	ذکر نسب محمد بن ابی بکر از جازبه مادر پدر	خطبه امیر المومنین بعد از رسیدن حج	جواب نامه علی علیه السلام از ابن عباس ۵۲۶
با بن عباس ۵۳۰	او با امیر المومنین ۵۲۹	شهادت محمد بن ابی بکر ۵۲۸	جاس ۵۳۰
روان دشمن مویز زید بن سحر و را	مکتوب امیر المومنین نعم بن عمار از قوم	مکتوب امیر المومنین علیه السلام صحیح	مکتوب امیر المومنین علیه السلام تقیم ۵۳۰
بکته ۵۳۱	حج مسلمانان ۵۳۱	مسلمین در حق ابوبکر و عمر	بن عباس ۵۳۱
غارت بردن ابن حضرمی	اسیر گرفتن معتقل ده تن مردم	درود زید بن شمس ۵۳۱	مکتوب مویز مجتهد بن ابی بکر ۵۳۱
سحره ۵۳۱	شام را ۵۳۱	بکته ۵۳۱	بن عباس ۵۳۱
جواب مکتوب عباس بن شجاع	مکتوب عباس بن شجاع مویز ۵۳۳	جواب مکتوب مویز از عمرو بن العاص ۵۳۲	مکتوب مویز بابل ۵۳۲
از مویز ۵۳۳	خطبه زیاد بن ابیه در قبله ۵۳۳	نامه زیاد بن ابیه بن عباس ۵۳۳	خطبه امیر المومنین علیه السلام ۵۳۳
خطبه امیر المومنین علیه السلام ۵۳۳	جواب مکتوب امیر المومنین از زیاد ۵۳۳	مکتوب امیر المومنین علیه السلام از زیاد ۵۳۳	خطبه امیر المومنین علیه السلام ۵۳۳
بابل صحره ۵۳۳	بن ابیه ۵۳۳	بن ابیه ۵۳۳	مکتوب زیاد بن ابیه امیر المومنین علیه السلام ۵۳۳
جواب مکتوب عبید الله عباس از امیر المومنین ۵۳۳	مکتوب عبید الله بن عباس علیه السلام ۵۳۳	مخالفت مردم بن امیر المومنین علیه السلام ۵۳۳	مکتوب امیر المومنین علیه السلام از بن عباس ۵۳۳
سفر شبر ارطاه بخمران وین ۵۳۳	سفر شبر ارطاه بکله و قتل سیدان ۵۳۳	سفر شبر ارطاه بکلم مویز ۵۳۳	خطبه امیر المومنین علیه السلام از بن عباس ۵۳۳
رسیدن حارثه بن قیس ۵۳۳	خبر عبید الله بن عباس و شبر ارطاه در مجلس ۵۳۳	سفر حارثه بن قیس از مدینه ۵۳۳	خبر واقعه علی علیه السلام از قریه ۵۳۳
بکته ۵۳۳	مویز و هلاک شبر ۵۳۳	بیم و کینه شبر ۵۳۳	غارت شبر ارطاه ۵۳۳
خطبه امیر المومنین علیه السلام ۵۳۳	کلمات امیر المومنین علیه السلام ۵۳۳	ناخستن نغان بن بشیر ۵۳۳	ذکر نسب مویز ۵۳۳
علیه السلام ۵۳۳	در تحریر لشکر ۵۳۳	بعین اشتر ۵۳۳	مکتوب مالک بن کعب علیه السلام ۵۳۳
خطبه امیر المومنین در حق خوارج ۵۳۳	آقا ز احوال خوارج و خبر اولاد ایشان ۵۳۳	فرا رفتن از مردم در بینه شام و مکتوب علیه السلام بمل بن حنیف ۵۳۳	دشمنیت نغان ۵۳۳
خارج ۵۳۳	خدا ز احوال ایشان ۵۳۳	۵۳۳	۵۳۳
خطبه امام حسن			

خطبه امام حسن علیه السلام در حق	خطبه ابن عباس در حق	خطبه عبدالمنعم بن جعفر در حق	کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب هر که گفتند لا حکم الا لله
حکیم	حکیم	حکیم	استصحاب علی علیه السلام در جواب
بیرون رفتن خوارج از کوفه	بیت کردن خوارج بیسده	رسالت ابن عباس از جانب علی	با ابن کوا
سفر کردن ابن عباس حکم امیرالمؤمنین	کتوب امیرالمؤمنین با ابن عباس حکم قندهار	جواب مکتوب امیرالمؤمنین علیه السلام	مکتوب امیرالمؤمنین علیه السلام
بگه را بنی قاضی بنی سنجین	الاسود در حق	از ابن عباس	با ابن عباس
جواب ابن عباس مکتوب امیرالمؤمنین	کتوب بکر از علی علیه السلام با ابن	نامه دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام	غرمت امیرالمؤمنین علیه السلام
علیه السلام	جاسس	با ابن عباس	شام و ناحیه فدان آن کتبه خوارج
مکتوب امیرالمؤمنین بیسده سب	کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام در حق	قتل خوارج عبدالله بن خباب در کوفه	سفر کردن علی علیه السلام
امیر خوارج	خارج	عاطل امیرالمؤمنین بود	بهدان
خطبه علی علیه السلام در حق	دای زدن محرم در خدمت امیرالمؤمنین	ذمت نمودن امیرالمؤمنین علیه السلام	بتسدید علی علیه السلام
خارج	علیه السلام	علم نجوم را	متخرا
خبر دادن امیرالمؤمنین از بیعت	خطبه علی علیه السلام در باره فاطمه	ترجمه مکتوب علی علیه السلام	رسالت عبدالله بن سب
کنده ای و چند تن ابوسمار	امام حسین علیه السلام	با خوارج	احتجاج خوارج با او
جواب مکتوب علی علیه السلام	رسالت صحیحین چون خطبه	خبر دادن امیرالمؤمنین علیه السلام	خطبه علی علیه السلام در احتجاج با او
از خوارج	با خوارج	از قتل خوارج	خارج
خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در باره	عزم علی علیه السلام در قتل با خوارج	خبر دادن علی علیه السلام در کوفه	خطاب علی علیه السلام با ابن عباس
حکیم	۵۹۲	لشکر خود و سپاه خوارج	مسره که از خوارج بود
خطبه علی علیه السلام در حق	احتجاج خوارج با علی علیه	بتسدید علی علیه السلام	آغاز مقاله علی علیه السلام با خوارج
حکیم	السلام	خبا را از قتل ایشان	و خطبه آنحضرت در رد خوارج
جنگ خوارج با امیرالمؤمنین و قتل	خطبه سلونی قبل از آن	خطبه دیگر در ذکر سلونی قبل از آن	خطبه بکر از امیرالمؤمنین علیه السلام
ایشان بیست و پنج نفر	تفقدوا	تفقدوا	بعد از قتل خوارج
معجزات علی علیه السلام در خبرت	معجزه دیگر در باب عرقله جوش	معجزه دیگر در باب	معجزه دیگر در قتل اعیان
بن انس	سعد	معجزه دیگر در باب	با علی
معجزه دیگر در باب عمرو بن	معجزه دیگر در باب	معجزه دیگر در باب میسّم	معجزه دیگر در باب رشید
احمق	جویری	تار	جمعی
معجزه دیگر در خبر از سادات	معجزه دیگر در احتجاج با قرآن و	معجزه دیگر در اخبار از قاتلین	خطبه امیرالمؤمنین در حساب
منزیم	ابنلای مصری	علیه السلام	از منیات
ذکر و اعطای که در بغداد سلونی قبل	ذکر بعضی از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام	ذکر خاطر شدن مردم	نهضت امیرالمؤمنین علیه السلام
ان تفقدوا گفت	و اخبار از منیات بسیار	غالی	از فضل خوارج بگفته
۶۰۹	۶۱۰	۶۱۰	۶۱۹

خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در کربلا	خطبه یکر از امیرالمؤمنین علیه السلام	خبر محسن بن اسبے محسن	کتوب عماره بن محسنه
مجموعه ۳۲۳	در کربلا و جهاد	مجموعه ۳۲۱	مجموعه ۳۲۲
خبر فرزند بن محسنه	حکومت زیاد بن ابیه در	کتوب علی علیه السلام زیاد بن	کتوب یکر از علی علیه السلام
مجموعه ۳۲۳	فارس	مجموعه ۳۲۱	مجموعه ۳۲۲
کتوب یکر از علی علیه السلام	شکر تا ختنه مویه	خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام	ذکر خطبه
مجموعه ۳۲۳	بغراق	تخریب لشکر کجیاد	شقیقه
زیاد بن ابیه	تقرض مرد خارجی بر علی علیه السلام	ذکر خطبه	قتل حسان بن حسان علی
مجموعه ۳۲۳	ومعجزه آنحضرت	مجموعه ۳۲۲	المؤمنین در انبار
ذکر سرفت غلام سیاه و معجزه	کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام	خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام	کتوب علی علیه السلام
امیرالمؤمنین	مجموعه ۳۲۲	تخریب جیاد	مجموعه ۳۲۳
کتوب امیرالمؤمنین بستانان	جواب کتوب امیرالمؤمنین علیه السلام	تخریب خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام	کتوب امیرالمؤمنین علیه السلام
مجموعه ۳۲۳	مجموعه ۳۲۲	مجموعه ۳۲۱	مجموعه ۳۲۲
تخریب جیاد	غربت امیرالمؤمنین علیه السلام	تخریب خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام	کتوب امیرالمؤمنین علیه السلام
مجموعه ۳۲۳	بجانب شام	در خانه کتابت حنین	مجموعه ۳۲۱
استلام از مویه	مجموعه ۳۲۱	مجموعه ۳۲۱	مجموعه ۳۲۱

فهرست کتاب شهادت در سال چهل و چهارم

کتوب وصیت علی علیه السلام	وصیت علی با امام حسن و تنویض	خطبه علی علیه السلام در خیار از	خبر دادن رسول خدا از شهادت
امام حسن	اموال	شهادت خود	علی علیه السلام
قصه شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام	خطبه مستورد	زخم زدن بر کتف بن عبدالله	قتل ادویه خارجی در مجاری
مجموعه ۳۲۳	مجموعه ۳۲۲	مجموعه ۳۲۱	عاصم
رسیدن بن محمد کوفه برای قتل	دیدن اسمعیل بن عبدالله خضری	ذکر وقایع شب	ذکر احاطه علم علی علیه السلام بر وقت
علی علیه السلام	شهادت علی علیه السلام	توزیع	شهادت خود
ضربت ابن عجم علیه السلام بکربلا	گزارش شدن ابن عجم علیه السلام	وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام	ترجمه وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام
علی علیه السلام	والغذب	خود را	استلام
وصیت علی علیه السلام فرزند را	اینجا وصیت علی علیه السلام	ترجمه وصیت علی علیه السلام	وصیت علی امام حسن علیه السلام
مجموعه ۳۲۳	فرزند انرا	والسلام	استلام
ذکر ارتحال امیرالمؤمنین علیه السلام	ترجمه کلمات خضر علی	دیدن حسین و ابراهیم با نقاب او	ذکر دفن امیرالمؤمنین علیه السلام
خود را	استلام	علی بود	استلام
قتل ابن عجم علیه السلام	ذکر جاعتی که مرتبه کشته شد در روز شهادت	ایقاع امیرالمؤمنین علیه السلام	ذکر مدت عمر امیرالمؤمنین علیه السلام
مجموعه ۳۲۳	علی علیه السلام	ارض خفیا	استلام
والغذب	ذکر ازواج امیرالمؤمنین علیه السلام	ذکر سپهران امیرالمؤمنین علیه السلام	ذکر دختران امیرالمؤمنین علیه السلام
مجموعه ۳۲۳	مجموعه ۳۲۳	تن بودند	و همیان عجمه غنم
ذکر اسامی و القاب امیرالمؤمنین علیه السلام	والسلام و بیان تن بود	مجموعه ۳۲۳	مجموعه ۳۲۳
مجموعه ۳۲۳	مجموعه ۳۲۳	مجموعه ۳۲۳	مجموعه ۳۲۳

ذکر کاتبان

ذکر کاتبان و دربانان امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر مرکب امیرالمؤمنین سلام الله علیه ذکر اجابت دعای علی علیه السلام رد شمس برای علی علیه السلام تحریک علی علیه السلام ابو بکر بطنی لاریض سخن کردن شکست دست پیغمبر در منزلت علی اردا شدن کمان میخچه علی علیه السلام سلام دادن با بیان فرات بر علی علیه السلام شفا دادن یهود که سر و ص بود زنده کردن امیرالمؤمنین علیه السلام سام بن نوح را هلاک حارث بن عمر بسنگ منقار مرغ بیرون آمدن کاوی از شرط بقتل مردی قطران شدن پشایب مردی در خواب کور شدن مردی که کتک بید بمکرو دعوی عمیر بن داتل با علی علیه السلام	ذکر نمودن و خادمان و کترین امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر علم و ولوای امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر قوت بدنی علی علیه السلام رجعت شمس برای علی علیه السلام طلا کردن کلونجی را برای و اخذ شهادت تخلصی مدینه در عبد علی علیه السلام بم پیوستن و دست میخچه علی علیه السلام بیرون آوردن بقعاده شترها حل زینک السیام دست مغلوب شام زنده کردن عربی که کتک سخن کرد هلاک مردی بر بر پسته شتر سیاه شدن روی مردی ۷۲۸ صورت خنجر شدن بر مردی کور شدن مردی در عداوت علی علیه السلام دعوی سه نفر فرزندی	ذکر شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام و بستن ذکر خاتم امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و رانقاید حیوانات علی علیه السلام را مکالمه شمس با علی علیه السلام نرم شدن آهن زره در دست علی علیه السلام سبز شدن خشت امر و میخچه علی علیه السلام تلخ شدن خرما در دندان شتر بمیخچه علی معجزات علی در مرضی و موتی در وقت از خواب سخن کردن اسب جوان سبز علی علیه السلام معجزات علی علیه السلام و هلاک مرد عیسی کور شدن محمد بن صفوان فتنه دن کلوی مردی در خواب هلاک ابراهیم محرومی ۷۲۹ سیاه شدن روی مردی در علی علیه السلام حدیث سه زن باز کرد ۷۳۰	ذکر زره امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر فضل زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام معجزات علی علیه السلام در وجاهات حکم امیرالمؤمنین علیه السلام در تشکیل زمین معجزه علی در عمامه سخاوت و ذوق نصار کرفتن بفساری جمیع ماکولات علی علیه السلام تبدیل اموال مردش می مبارک و عرب بیسنا کردن و خسته کور حدیث بساط ۷۲۶ عقوبت منافقی که انکار رضای کرد کور شدن خطیبی که لعین بمکرو ورم کردن قهای مردی در خواب هلاک مردی در خواب که سب بمکرو معجزات علی علیه السلام در حکام در روان پیغمبر خواب شدن دیواری بر سر جماعتی ۷۳۰
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

سخن کردن امیرالمؤمنین علیه السلام

حدیث روای صادقه و کاو به ۷۳۱	ذکر مسجدی که چند دفعه خراب شد ۷۳۱	حدیث حدیث شجره ابجوار ۷۳۱	حدیث کاوی که چهار سال بگشت ۷۳۰
حدیث چهل نون که از شهوت برسندند ۷۳۲	معجزات و احکام علی در عهد بن الخطاب ۷۳۲	حدیث راس ابجاوت ۷۳۱	دعوی اعراب به بار رسول خدای صلواته ۷۳۱
حدیث زنی که انکار فرزندش خود را می نمود ۷۳۳	حدیثش تن زانی که برکت جد اکانه بود ۷۳۲	حدیث زانی که زنی را بگفت ۷۳۲	علیه آله بر سر تاقه ۷۳۱
حدیث مردی که سگرت زنی را طلاق گفت ۷۳۳	حدیث مردی که پسر پناه خود را انکار از فرزندش ۷۳۳	حدیث عمر که جگر الا سود را سود زبانش ۷۳۳	زنانی با عیال صنعه ۷۳۳
شراب عمر قدامت بن سطنون ۷۳۴	حدیث مردی که قاتل پسر را زخم زد ۷۳۳	حدیث بیستم که زنی شش ماه آورد ۷۳۳	حدیث مردی که بعد خویش را بگفت ۷۳۳
تحقیق عمر در حال مجوس ۷۳۴	زنی که در میان زنا کرد ۷۳۴	زنی که دو فرزند یکی زنده و مردم زاد ۷۳۳	صفت عمر و دیگرش کعبه ۷۳۳
معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام در عهد عثمان ۷۳۵	حدیث دوم که از طلاق کردند ۷۳۵	حدیث دوم که نبرد زنی امانت نمودند ۷۳۵	حدیث مردی که در زفاف زن وزن فرزند آورد ۷۳۵
مردی که زنی از انصاف دور آری باشم ۷۳۵	حدیث کتیرا که مکاتبه نمود ۷۳۶	حدیث مردی که کتیر خود را با مکاتبه ۷۳۵	حدیث دختر ۷۳۵
عبور علی علیه السلام بر زنی و جنسی مرده ۷۳۶	معجزات احکام علی علیه السلام ایام خلافت خود ۷۳۶	حدیث کتاب کبلی که در عثمان آوردند ۷۳۶	حدیث زنی که با کتیر بکار خیر زایل کرد ۷۳۶
سؤال ابن کوا در اکل بقیه با کبان مرده ۷۳۷	حدیث کودکی که دو سر و دو داشت ۷۳۸	ترغیب علی شکر را در گفتن نشانه ۷۳۴	حدیث مردی که قتل خطاکو نمود ۷۳۷
زنده شدن وصی موسی ۷۳۸	زنده شدن سمون ۷۳۸	مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار ۷۳۸	سؤال زنی خوشی از شرح ۷۳۹
علیه السلام ۷۳۹	دیدن علی علیه السلام حضرا در خواب ۷۳۹	طلاقات علی علیه السلام با خضر ۷۳۹	دعای خضر علیه استلوه و استلام ۷۳۹
بیرون شدن دست پیغمبر علیه و آله ز قبر ۷۴۰	مکالمه مرد صوفی با طریس ۷۴۰	ذکر احوال علی علیه السلام با طریس ۷۴۰	خطاب خضر امیرالمؤمنین علیه استلام ۷۴۰
کردن علی علیه السلام طریس را فیل ۷۴۰	آمدن طریس بر جماعتی که علی استلام را لعین میگردد ۷۴۰	سنگ زدن علی علیه السلام بر الدین در عهد پیغمبر ۷۴۰	آدم غیر حنی بصورت اردا ۷۴۰
آمدن طریس در خانه فاطمه دیدن علی علیه السلام ۷۴۱	سؤال جالمین نصاری از علیه السلام ۷۴۱	ذکر اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام لعین ۷۴۱	کشتی گرفتن علی علیه السلام با شیطان ۷۴۱
۷۴۱	۷۴۱	۷۴۱	۷۴۱

ادامه دارد

مردی که خواست مال سلیمان را بدو	خبر دادن از خرابی که	خبر دادن از خلافت	۷۴۵
وزار کنه	خبر دادن از جنات ابو موسی	خبر دادن از قتل بنی امیه در آخر	۷۴۵
خبر دادن علی علیه السلام از خبر	قتل او آمده بود	خبر دادن علی علیه السلام نشان	۷۴۵
رسول عایشه	کرت لعن کرد	دو کتف یکی از اساقفه را	۷۴۶
خبر ابوالدینا	کشتن مردی دشمن علی علیه السلام	کور شدن ابو جده الله	۷۴۶
ذکر جماعتی که علی علیه السلام را	کار و سمن در بنو خوی	محدث	۷۴۹
ست کردند	جواب مسایل که علی علیه السلام	خبر دادن علی علیه السلام از علم خود	۷۴۹
قصه سلیمان اعمش	فرمودند	در آسمان زمین	۷۵۲
با منصور	ذکر مسند معروفه	اخبار علی علیه السلام	۷۵۲
حاضر شدن خیر بن علی علیه السلام	دنیاربه	غیب	۷۵۴
نزد علی سلام در کتفین	حکم شیخ فاسی	ذکر دو تن زن که بر سر طفلی	۷۵۴
ذکر مردی که در محراب مقتول	در میراث	مخاصمه داشتند	۷۵۶
افزوده بود	ذکر طفلی که دو سر و چهار دست	حدیث مددی که در خرابی پخته	۷۵۶
ذکر کتیرکی که دو تن در طرد واحد	و بای داشت	شهادت علی هنگام تولد	۷۵۷
نزدیک شدند	سخن کردن علی علیه السلام	بودن ائمه	۷۵۸
ذکر دو کتیر که در کتیب حمل خود	در شکم مادر	حدیث بساط	۷۵۹
ذکر کتیر که در کتیب حمل خود	پیدا کردن که نام انبیاء بر آن بود	۷۵۹	۷۵۹
نهادند	حدیث علی با شیر که قصد استراحت کرد	۷۵۹	۷۵۹
اقرار خیر بن علی که علی او را مسلم بود	۷۵۹	۷۵۹	۷۵۹

فهرست تابعین و ذکر اسامی و القاب ایشان

محمد بن حنفیه	محمد بن ابی بکر	اویس قرنی	مالک بن عمار نخعی	زید بن صوحان	صمصه بن حواری
محمد بن ابی خدیجه	جده بن مسیرو	سعید بن قیس	خواجه بریح	اصین بن صمصه	عبدالرحمن بن صرد
طی بن جهم	سعید بن جبیر	اصح بن نباته	سلم الجاشعنه	یحیی بن امیر العده	جابر بن زید
میشم تار	جیب بن مطاهر	حارث بن اده	جته بن جوی	رشید الجری	عبدالغزیز بن حارث
نعم بن دجاجه	سفیان بن یسلی	محقن بن ابی محتن	ضارب بن منصور	قبر غلام علی علیه السلام	عبدالله بن ابی رافع
سینه	تمیم بن خدیم	تمیم بن عمرو	ثابت بن بنانه	جعبه	حارث بن بریح
حارث بن قیس	حارث بن مام	خوات بن خبیر	زیاد بن کعب	زید بن وصب	سالم بن اجد
سله بن کعبیل	سلیمان بن صه	سفیان بن زید	شرحبیل	سالم بن سراق	عامر بن شریل

عمر بن عبد	عبد الله بن رفاعه	عبد الله بن مجمل	عبد الله بن حباب	عبد الله بن سلمه	عبد الله بن شداد
تبه بن ابي بصير	عبد الجبر	عبد الرحمن بن ابي ليلى	علقمة بن نسيب	علي بن ابي ربيعة	عمر بن حصين
عمر بن سيار	فاكته بن سعد	كعب بن جده	كيسان بن كليب	ابو مخنف	منال بن عمرو
قدامة بن اسعد	مخنف بن سليم	منصور بن مهران	مسيب	مسدي	نعمان بن حبان
نعمان بن عجلان	عبد بن شاذان	ابو جندب بن عمرو	ابو الجوش	ابو حنيفة	ابوزيد
ابو اشعاع	ابو شمس	ابو طبيان	ابو منذر	ابو عمرو	ابو عمرو
ابو الاسود	ابان بن تهاب	كميل بن زياد	اسامى اصحاب امير المؤمنين عليه السلام	اسامى رواة رسول خدا	
اسامى رواة امير المؤمنين عليه السلام	اسامى رواة امير المؤمنين عليه السلام	اسامى رواة امير المؤمنين عليه السلام	اسامى رواة امير المؤمنين عليه السلام	اسامى رواة امير المؤمنين عليه السلام	اسامى رواة امير المؤمنين عليه السلام

فهرست معارف مفضلين امير المؤمنين عليه السلام

موتيه بن ابي سفيان	عرق بن زهير	محمود بن عمرو	محمود بن ابو هريره	محمود بن مغيرة بن شيبه	محمود بن حزين
سمرة بن جندب	ابو مسهر	مغيرة بن شعبه	وليد بن عتبة	اشعث كندی	خالد بن عبد الله
عبد الملك بن مهران	وليد بن عبد الملك	زيد بن اسيد	ججاج بن يوسف	عبد الله بن بانه	انس بن مالك
زيد بن اسلم	جرير بن عبد الله كجلي	نعمان بن بشير	شبان بن سوار	حماد بن زيد	يزيد بن حبيبه
عقاب بن شريك	عبد الله بن عبد الرحمن	قتاد بن ثور	خطله كاتب	وائل بن حجر	مطرف بن عبد الله
نجاشي شاعر	كعب الاحبار	ابو بكر	عمرو بن ثابت	اسود بن زبير	ابو داود
ابو برد	ابو عبد الرحمن	سعيد بن مسيب	عيسى بن ابي حازم	زيد بن ثابت	مروة بن اسد
عبد الله بن عمر	اسم بن زيد	ابو مسعود	عمران بن يحيى	عبد الله بن زبير	مروان بن الحكم

مندی بن جارود شرح قاصی

فهرست معارف محمد بن امير المؤمنين عليه السلام

عمرو بن محمد خراسی	میشم تار	رشید جمیری	محمد بن ابي بكر	علم الازد
سويد بن غنيم	حاتم بن عبد الله بن حجاج	ابو عبد الله الجعفی	ابو ارضی عبد الله بن محمد	سليم بن قيس
عبدة اسلمانی مراد	نسيم بن خديم	قنبر غلام علی	عبد بن ابراهیم	سلطان فارس
مقداد بن اسود	ابو ذر عفار	عماد بن ياسر	ابو عمرو نصاری	سهل بن حرب
عثمان بن حنیف نصاری	جابر بن عبد الله نصاری	عمرو بن محسن	کميل بن زياد	مروان بن امير المؤمنين
عبد الله بن يحيى	جندب بن زبير عامر	مالک شترخنی	مسدي مولای عثمان	ابان بن ابي عیاش
عامر بن واسطه	خباب بن الارت	خباب بن الارت	احسن بن نباته	

کتاب کلمات مختار

دیساجہ الکتاب

این دیساجہ

فرزند اعزاز شد از جند میرزا

دایت اندستونی دیوان اعلیٰ علی غلیق اوہ و آرا بخا

کہ این بندہ را در نماست بضاعت این جهانم اگر چند

فرجاة است بجز ہر مند بود خواستم تا در یادش آن دیگر

سلیم نیرنی ضیبعہ و سمت نماز از این

نکارش سپاچہ را بد و حوالہ نمودم

وہی ہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

یگانہ می را نظر سلطانہ و بہر بر با مستیاش سزا است کہ بیش شاطہ و قدرت کا طہ مرا اسم با پریشانیان سلف از و اجر مسامح باز
 پسینان خلف ساخت از فاشیہ کتاب الہی بقیش آیت لیل الملک الیوم تہ الواحد القهار تلاوت نمایند و با مسامح تحقیق صدق و سبقت
 کہونین و از روی سویدای دل و جان اذعان و تصدیق فرمایند و بزرگ کبریا فی راجلت عظمہ و عظمت قدر زینا
 رواست کہ بجلت بانہ و رحمت سابقہ مواقع و قانع آثار ماضین با قوارع سوامع مستقبلین فرمود تا از مقدمہ الکتاب
 دیومتش کلت کل شیء ما لکن الا وجہ راقرائت کند و با دلہ عقلیہ تحقیق اصناف فریو متش از انور زند و در قبول
 از بی بیات اولیہ شمارند و بد رکاب ہی پشاه آورده ایم کہ عاقلہ تحول عشرہ را یکت فکر ت درش جہت عظمت و جلالت
 اگر چند سہ سبہ از و پای سیر در عقدہ عقل اندازد و بیار کا ہی پناہندہ ایم کہ نہ کہ ناطقہ نفس مغارہ را سفیر کان
 جولان کند و ظفرہ در سافت ابجز شمارد و در چارخانہ قدرت کا لاش در شد رجرت فروماند و از جہتہ خویش کامی ہون
 شدن تواند سبحان اللہ ندانم کہ با کہ این زبان شنای تو کہ دارم و شکر تو آرم کہ بر ہر شایم شنائی و بر ہر شکرم شکر
 واجب سازم کا قال امیر المؤمنین علیہ صلوات اللہ رب العالمین من شکر اللہ بقضائہ و جیب قلبہ شکر ان شکر
 اللہ و شکر ان و صفا اللہ لشکر ہن خورشایان چنان دانم کہ زبان بیخود سکت ہی بر کشایم و بتقر و فاق خویش
 کو ای در ہم و شکر و شای بر تو رجسند از تو بر تو تو ہم وصلوۃ افزون از حوصلہ بیان و تحقیق پر و ن از ہند نہ
 کمان آستان آسمان نیسانی را از جانب است کہ بین آموز کار آموختگان زل است و عین انوار کا و خورشو ان کلم نزل
 صحنہ صور حکمت را استودہ دیباچہ مہوبات است و قضیہ اشکال موجودات کہ زیدہ نتیجہ مقدمات اولین صادر است
 کہ تعینات اولیہ را آخرین سبب اصلی است و پیشین سببی است کہ تشخصات ثانیہ در نخستین علت غائی تام اخصافاتی است کہ

دائرہ فکلی

دیسبارة الكتاب

۱۳ کہ ذات ذوالجلال خدای را مراتب جلال و جمال است کامل لذاتی است که صفات کمال کبریا فی آیات
 بروز کمال عدنی الایجابی است که واجب الوجودش خوانند ممکن الوجود است که ضروری الوجودش دانند
 شریاری است که در چار باش **لَوْلَا لَدُنَّا خَلَقْنَا الْاَفْلاکَ** مرتج نشینی و براسند و بختیاری است که در
 جهات شمس سریر کنت **نَهَبْنَا وَاَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ** سنده کزینی اورازید کامکار است که جمال شاه
 غیب تجبت **اَنْ اَعْرِفَ مَا بَشَرْتُمْ لِيَتَّقُوا** تا مدار است که محبوب لاریب **تَخَلَّفَ الْخَلْقَ لِيَكُنْ لِعَرَفِي**
 ریش سحاب فیوضات اعنی و اذ موافقه خلوت ساری و فی فتدی شاه شاه و وحدت سزای قباب
قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنَى خاتم نبیما خواجه برود سر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین الذین
هُمْ دَعَايِمُ الدِّينِ قَوَائِمُ الْبَيْتِ اَوْلِيَاءُ التَّوْحِيْدِ اَدْلَاءُ الْاِيْمَانِ كِلَابُ اللهِ الْفَارِعَةُ اَبَاتُ
اللهِ الْبَارِعَةُ اَنْوَارُ اللهِ الْمُنْدَسَةُ مَظَاهِرُ اللهِ الْمُتَعَكِّسَةُ سبما ابن عمه و صهره و ظهره و ظهره
 و موضع مهر بریزه و ودیعته و عجبه علیه و جلله و تیج او ذابحه و ودیج اشباحه و شقیقی
 انغرافه فی اصلایه و دوحه او ذابحه فی اعقابیه نقطه ذواته الابداع خائمه ذوابا الاخرع و ^{سطه}
الْكُفُوَيْنِ وَالتَّقْوِيمِ رَابِطَةُ الْعَادِثِ بِالْقَدِيمِ الْمُرْتَدِجِ ذَاةٌ مِّنْ اطَاعَ عَلِيًّا اَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ
وَ اِنْ عَصَانِي وَ الْمَلَكُنِي كِنَاءٌ مِّنْ عَجَبِي عَلِيًّا اَدْخَلَهُ السَّادِرَانَ اَطَاعَنِي الْمُبَشِّرُ بِبَشَارَةِ لَوْلَا
عَلِيٌّ لَمَّا خَلَقْنَاكَ وَ الْخَاطِبُ بِخِيَابَةِ اَسْتَدِي وَ اَمَّا نِكَ الْفَائِلُ بِقَوْلِ اَنَا اَبُو الْحَسَنِ الْقَرِيبُ سَأَلُونِي
قَبْلَ اَنْ تَقْبَلُوا مِنِّي وَ الْمُنْكَمُ بِسَكْمَتِي با حار همدان من بخت بری مصلى الیملین باج
 البیتین الضارب بالسنین و الطاعین بالزنجین فایل الغایطین و عبده اللایث و العریه
 و مییر الناکین و المبارکین لإعلاء کلمه الله العلیا اعنه سبانی الخلیات فلاقى الهامان
 کشف الکربان حلال المشکلات عین الله الشاطرة بدالله الظاهرة وجهه الله الکبر صراط
 المستقیم غروره الله الوثقی کلمه الله العلیا جل الله المبین خلیقه الله فی العالمین الذین
 من نشبت به هدی و من تنکس عنه هوی و من لا یفکد به هوی و من لا یبانی به فقد
 عصی ملجا الهارب منجا الایب نبیه الراجیح منبه الخادب مظهر العجایب مظهر العرایب
 امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه من الصاوان ما طاب و من الخیات ما طهرت
 ما القوم انارت و ما الافلاک عترت و دارت و بعد چنین سکار و بنده از بندگان درگاه
 سبحانی و چاکری از چاکران پیشگاه سلطانی هایت است برسان الملک نال کلماته و عیبت صین من عاده
 که بجهان و الله که در حجت روز کار فرستد آثار فرازنده کاویان لوی کیان خدای برارنده شایگان
 ردای کبریائی ستاننده بلج و خراج جهانانی گذارنده و میسم و تاج کیانی زینت نجشای اریکه ایوان
 کسروی رتبت اقزای و ساده دیوان خسروی شمس شرقات شوکت و جلال بدر غرقات قدرت و کمال غره
 ناصیه بخت و بهروری قره باصره مستح و فیروز می حامی حامی حوزه ملک تویم راعی ضیای بیضه
 دین مستقیم موشن اساس جو و انتصاف منطس ادناس منی و اعتصاف با بیسیه عدل ساز ماسی و

وسيلة الكتاب

جوجایر جو سرکان کرم و کرامت غنچه ارکان جو وجودت فدرست مقدره کتاب کیا ست منوان خاتمه
 الابواب فرست طرفای غنچه نبات سدر لوح بطور ایالت ششده اصول ملک وقت مهت مضول
 دین و دولت شمرانزه اوراق فوز و فلاح پسر ایاه ابطاق رشد و صلاح فروزان مندرغ نمیندگان
 افترده دلان و دشمنان چسراغ شبتان تیره روز کاران ضرغام غایت قهر و غلبت مصصام قراب مستح
 و نصرت بنات اوژن دریا بار شجاعت بنک انکس که بهار مناعت پشترن سخن افزایاب غزم
 تتمنن بن اسفند بار رزم سلیمان قدر جمشید اورنگ فریدون فرسوشنک فرسکت خسرو که کرمی
 بشان سخن در دار اوربان قلعه الکبسه کابلد و بنش خسته القاب قالب عیش قره العین دبدبم
 و عطا ثمره الفواد سیمه علم و حیا آغوشی دایم المیزم المبین و الایم المبین عینا الایام غنشات
 الایسلام ملاذ العرب و العجم معانذ المزیار و الایم ایخذ الرقیب و المعلق فی حلیه
 المجدد و العلی خاتر قضیب لیباق فی حومه الغار و الایسیناقی ظل الله فی الآ و صین
 فخرمان المناء و الطین فایض الایسلام و المیلین کاسر الایضام و المشرکین
 السلطان ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ابو
 المنظر سلطان صاحبقران السلطان فایض الدین شاه فاجاس شاه تمام ممالک محدودت برین
 صاننا الله عن طوارق الیسالی و الایام و عواقب الشهور و الاعوام سر پادشاهان کر و نرسد
 بدرگاه اوبرز بین نیاز مملکت تو اضعت المملوک لعیزه و اطاعه اولادک و اولادک
 که تا محسدر اشرف بدر کلف اختر آما شیدم قراند ویر کرد و نرا اوج بسجوزا موج است کردنت
 بلند پیشگاه خورشیدش کیانی کلاه نرغش شکر او دید بان بهر امش کشور را کجا بهان بادالی یوم
 التناد بصیرتخه اذا اقبلنا الذول خدعت الشهبان العفولک بمصایح ملکه عقل استفاد
 که ابواب واردات ایام و شهرور امفاج معضلات است و بمشکاة روتیه و رای پیمانها کوضور
 صادرات اعوام و دهور را مرآسته مجلایه است و از زمان غلیان تدر قرمانی و اوان عشقون
 امر حکمرانی دست فرسود هوا جس نفس جوانی نکتته و از بامد اور بیان دور کارمانی و شجکاه
 عنوان عهد جهان ستانی پاکوب و ساوس هم شیطانی نیغاده و زلال چشمه سار و دما و ذکار انجانا
 و خار عار و عوار هوا مکن در ساخته و محتای ستار اعطاء و پیشار را عینا رانقباض راح شیخ و اقرار
 مجتدر فرموده و دست آشوب طلبان جنیه و سرانزا بازوی مردی بر هم میسته و پای فتنه بکیر
 تیره دلان را بدسوس نیر و سس پایمردی در رسم شکسته و خرمین بدکیشان سلطنت علمی را
 برق تیغ آتش نشان در رسم سوخته و دیده باندیشان ملت پنهان را نوک خدنگ کز زه نشان بر هم خد
 سماقون هاما ن المملوک همیشه هجوم بها قون التماویث نثران و اطلع فی
 افوال المعالی خلافة علیها و شامخ من علاه و میظان و باحسبال دیبمان ممالک
 اکناف مملکت از اقبال را بهر زمان صالکت پسر داخه و بتقیظ شخته عدل دورین اطراف دولت و دین

دیساجہ الکتاب

۱۵

مصون و مستحفظ و حسنی بس حسین ساخته و بنیاب سحاب و آید عوائد و با مطار غمام طرایف عوارف قطار
 و آفاق ایران حسنه الله عن احمد ثمان را شنید که جبات اربعه زمین بل طغه زن پشت بهشت برین
 منه بود و قائم نظام العدل فی کل بلدہ خطیباً و اخصی الملک قد شق باذله جانا
 از دست چون جنت نه چین پر از زیب و نگار و مستر و آئین و از آنجا که مابین استحقاق وجود سلطان
 ستوده آیین و کیفیات و قایق بود و نمود پادشاهان باداد و دین که خیر مایه طبیعتشان را سرچرخه کارکنان
 ملا ملکوت تخمیر نموده و کارنامه حقیقتشان کار فرمایان کارخانہ علوم حیرت قفسه پر داده و بخایل نفسانی
 و فضایل انسانی و پاکیزگی ذات و یکی صفات از انواع اجناس بنی نوع انسان اصول خصوصشان را امتیاز
 باین و آن قرائی مبین است و از پستان قدرت شیر شامت نوشیده اند و در دامان صحت بر بالنت
 نصفت آرمیده اند و در پستان بسالت سبک حکت خوانده اند و در میدان بنالت فرس مسابقت
 رانده اند کار پاکان را قیاس از خود دیگر همانا نقل القلمند و از دیگر مردمان دیگر گسان و چون نقل را
 با ذی نقل ارتباط معیت و اختلاط علیت و معلولیت است بلکه بیان مشبه و مشبه به جبات اربعه تشبیهشان
 در میان آفتاب جاناتاب را مانند که بر بحر و بر و شجر و حجر و گل و خار و بیش و جد و اریکان تابند تا
 ترجیح بلا مرجح و تفضیل بلا مفضل از قبیل تقدیم امکان بر وجود و تفضیل امکان خست بر شرف لازم
 و واجب نیفتد تا هر که را هر چه از لوازم او که هر در اصداف مشید فطرت و مطویه طبیعت کنون دستور است
 بر صفت بروز و ظهور رساند و آنچه از سیم دزد در کان شیمت و طبیعت پوشیده و نهفته دارد بجلوه
 شود و نمودگشاند از آنچه رضع و انش و صنایع پیش و زاده آزاده فضل و فضیلت و دست پروردگان
 مہر و حرقت بود که در روزگار ممدلت آثار این بزرگت شریار که از فریادان و جم بهترین یادگار است
 فَلَسَّ شَيْبَهُهُ لِلدِّينِ وَاِذَا وَاللَّهِ نَظَرُهُ لِمَلِكِ حَامٍ فَقَدَّرَ الْعِلْمَ مِنْهُ فِي اَزْفِجَاعِ
 وَاَمْرُ الْمَلِكِ مِنْهُ فِي اِنْتِظَامِ نَمَالِ قَاتِرِ كِبَالِ رَسِيدِ وِجَالِ قَمْتَشِ مَالِ مَالِ كَشْتِ وِشَاعِ صَنْعَتِ كَرْنِهَا
 شد و اصطناع حرفتش بالا گرفت چنانکه مغزده افراد جموع سخن سرایان و من لکت فذکلت و فمات انشوراً
 خاب فرید الزمان وجد الدوران لسان الملک والہ من بند و کچھ غارب اغتراب را بر مسامره اصحاب است
 واقصا و ارجای بلاد معروف را بر مسقط الراس و وطن بلوف بجان نهاد و برنج را بر کج و سب را بر طرف و بر حمت را
 بر راحت و پیش را بر نوش اختیار فرمود و در تحصیل فواید سنون علم و ادب و تکمیل قواعد سخن فضل کتب محمود
 ابن جواد و ابن العیث و سجد ابن بواب و عبد الحمید و مقصود بدیع الزمان و سبحان و محمود اعشی و حسان کشت و برین
 دہر و با قہ عصر و اعوج بہ جان واحد و شکیمان و مضروب المثل جانیان و لہشار اید بالبان فی اسیمان کاش
 فی رابعہ الثمار و البدر فی لیلہ تامہ آمد و تلیق و تمیق و تحریر و تقریر کتاب ناسخ التواریخ که از فرط نور شہتاً
 و ظهور آثار اظہر من الشمس و ایں من الامس است تمیز نیاب و از دفا جراب فرمود که آنا کلمہ کم و کیف سخن طراز را
 مقیاس اند و نقد و زریف نام پر د ازیرا معیار بقیاس اعتبار آرموده اند و بیار حسابا رسیده اند که این مجموع
 که لا رطب ولا یابس لانی کتاب میں جمیع التعبدین دستور و منظوم است و این جاسمہ کہ لا یغادر صغیرہ و لا کبیرہ

دبیاجة الكتاب

ع ۱
 الاحصاء مطلع اشعین منطوق و مفہوم است ہر سطرش بر تالیف بر کدشتگان قلم نسیخ و بطلان کشد
 و ہر حرفش بر قضایف آیندگان خط جازہ و ترقین زندہ بلکہ ثانی سبع المناہش سراید و پنجم چارم کتاب
 اسمائش آوردند مایح خورشید مداح خود است کہ از آنجملہ این مبارک کتاب مستطاب است
 کہ مضادہ فصاحت و بلاغت را اسطرلابت و مقصورہ براعت و پراعت را ہایون مہراب کہ محتویست بصادرا
 حالات و واردات حکایات از گاہ روز میلاد تا شام گاہ غنم اندوز میعاد برین آفرینش
 وردان نیستند قد وہ او صیا پیر و آہن سیاہ امیر المومنین علی مرتضی صلوات
 اللہ وسلامہ علیہ کہ مشتمل است بر پنج کتاب نخستین کتاب جمل دومیم
 کتاب صفین سہ دیگر کتاب حواریج چہارم
 کتاب شہادت و تابعین و مہجرات
 پنجم کتاب کلمات مضار
 و ہشام علی من اشیخ
 اللہ

کتاب جمل از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

و ذکر احوال امیرالمؤمنین علیه السلام که ابتدا میشود بحجاب جمل و جهاد بانا کشین **در جمل**

بنده یزدان و چاکر سلطان محمد تقی سنان الملک ستونی دیوان علی مخلص سپهرین منکار و که چون جلد دوم از کتاب و ماسخ التوراج
 که آن نیز مشتمل بر پنج کتاب بود نخستین کتاب ابو بکر دوم کتاب عمر بن الخطاب و دیگر کتاب عثمان بن عفان و چهارم که آن صحاح
 رسول خدا و پنجم کتاب شمله عرب پرداخته شد شروع میشود بجلد ستم از کتاب و م و این مجلد نیز مشتمل بر پنج کتاب است نخستین کتاب
 جمل و دوم کتاب صفین سیم کتاب خواجه چهارم کتاب شهادت پنجم کتاب صحاب کلمات قصه و احوال سلاطین انجمن و ایمان صبر
 ایشان از هر طبقه و وظایف بسرچی که در فهرست این مجلد مرقوم شده در ذیل این پنج کتاب بخار شش خواهد یافت اگر چند فضایل امیرالمؤمنین علی
 از عرض آفرینش سپنا و تر است علمای ابرار و مورخین آثار کتابها نگار داده اند لکن بخت و بقانان و طریقت مورخین سخن در اسبست
 نکرده اند بلکه بیشتر ابتدا از عرض و جزو عجز بر صدر مصدر داشته اند من بنده از خداوند بخشیده خواسته ام که تشریف این دولت را
 بر اندام نازیبای من موافق بدارد و در انجام این کتاب چنانکه در کتابهای پیشین موفی فرماید و دیگر آنکه دست من بپایه است که خطب امیرالمؤمنین
 علی را و از جوزه شعر آنچه که منوط و مربوط بقصد است و در عرض غزوات و حکایات انشا و نسا و یا مقدر رقم کنم لاجرم از خوانندگان
 این کتاب خواهانده ام خاصه آنان که در تحصیل فهم معانی کلمات عبرتیه برخی نبرده اند یا مجال نکرده اند کوفه خاطر نشوند چه اگر بحد آن کتاب
 عربیه را ترک گویند و به هنگام مطالعه بگذرند و بگذرند غلطی فله در ترکیب قصهها نخواهد داشت و الاغ حکایات را را سا نخواهد داشت چون این مجلد
 بر سر سخن میرویم ازین پیش در کتاب عثمان بن عفان بشرحی تمام تقریر یافت که مردم مجاهد و انصار و جماعت مصریان بنوه شدند و بگروید و
 حصار دادند و او را عرضه دار و ششاد پس از قتل عثمان مردم امامی و خلیفگی بیایست لاجرم مجاهد و انصار در مسجد رسول خدای انجمن شدند تا
 بن کار بگذرد کس فرود می آمد بخارجن یا سر و ابوالهثم بن العثمان و رفاعة بن رافع و مالک بن عجلان و ابویوسف خالد بن یزید از دیگر مردم در خلا
 علی شش فکلی اقرون و اشعث پس عمار یا سر فریاد برداشت و گفت ای جماعت انصار عمار را نیکو نگریستید که در میان شما چگونه زیست نخستین را و آیا
 کجا چون و بی دوچار نشوید اینک علی مرتضی در میان شماست قربت او را بار رسول خدا شناسانید و سبقت او را در اسلام دانستید از طرف
 جماعت پیر میزدید و بر بیت او برکت کنید عمار را مجاهد و انصار هم او را پناخ دادند که با عمار بیرون این سخن را می نیت جمله بصدق سخن کرده
 و بگروه بدر سرای علی آمدند و مردمانی در بی در می رسیدند و از دوام و تقام میفرمودند و توفیق علی در سرای خوش بود و بدایتی در حایطین
 از بنی عمرو بن عبدول جای داشت کفشی یا علی دست بجای تا بر بیت کنیم چه مردمان ز امامی و خلیفگی ناگزیرند و امر و زرد روی زمین خبر تو کس
 سزاوار این کار نیست علی علیه السلام فرمود **دَعْوِي وَالْيَسْوَاعِي قَاتِلَا مُنْتَقِلُونَ اَمْرَالَهُ وَجَوْهَ وَالْوَانِ لَا تَقُومُ لَهُ
 الْفُلُوبُ وَلَا تَنْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَإِنْ اَلْفَاقُ قَدَا غَامَتْ وَالْحَمْدُ مَذْشُكْرَتْ وَاَعْلَمُوا اَنْ اِنْ اَلْبَحْتُمْ رَكِبْتُمْ بِكُمْ مَا
 اَعْلَمُ وَلَمْ اَضْبَحْ اِلَى قَوْلِ الْفَائِلِ وَعَنْبِ الْعَارِبِ وَلَنْ تَكْمُوتِي فَاَنَا كَلْمُكُمْ وَلَعَلِّي اَسْمَعُكُمْ وَاَطُوعُكُمْ
 لِيَنْ وَلِهَمْوَهُ اَمْرُكُمْ وَاَنَا لَكُمْ فَوْزٌ اَخْبِرْكُمْ مَعِي اَجِبُوا اميرالمؤمنین علی فرمود ای جماعت مرا بگذرید و خبر من کسی بر آید بیا
 سعایه میروند که ناگزیرند امری باشیم که چندان بلاهای کوناگون دیدار کنند که از دلها توان بخشیدانی برود و عقول از قبول آن مای ثبات بخورند
 و جواز چنان تاریک نیستند و ظلمت جمل فرود که شایه شریعت طریق حقیقت ناشناخته اند بعد از آن فرموده ان میروم بدانید اگر من سبقت
 با اجابت مقرون دارم و دعوت شمار در بدل بیت پذیرم بگردن شما سوار فرمایم شد و چنانکه خود خواهم شد و چنانکه خود خواهم کرد و چنان
 وقتی نخواهم گذاشت و از شفت بچکن باکی نخواهم داشت ان میروم اگر دوست باز آید و دیگر کس را با ما رت خویش بخارید تواند بود که من بگویم ترا**

از اندوختن کتب
در این کتاب

کتاب جمل
امیرالمؤمنین علیه السلام
در بیان شهادت
و شهادت خود

جلد سیم از کتاب و مباحث التواریح و وقایع فاکیم

اصحاب صحیح

در پذیرمن در مان فروتن و زرم کردن با ستم همان سن شمارا وزیر باشم فکوت راست تا شمارا امیر باشم مکتوب باد که علمای عالم را در تقریر این کلمات بمردم
 ششبعی کنایاتی است که میندک خلافت امیرالمؤمنین علی از جانب خلق و رسول مخصوص بود واجب می آمد که به وقت دست بامد حق خویش
 فرا که در چگونگی میسر بود را بگذارد و دیگر کس را بر دایره شریعت علی هم ازین کلمات محبت کند و در پاسخ گویند که بر امیرالمؤمنین علی مکتوب بود
 که اجتماعت بشرط ستم کنند که علی بر او عمر برود و در طریق مواصلات و مساوات از او دست باز دارد و مردم با قوتش و ثروتش از فقر و مساکین فرزند
 عطا کند و ما که نزد عثمان همسر کرده ام امیرالمؤمنین علی که در میزان عدلش حمل خردلی از نقل جیبی افزون نمیدود و ستمه بود که میت سال
 زیاد دست که مردم ستم عمر و عثمان را بر عادت بوده اند و ستمت رسول خدای را از خاطر ستمده اند چون بر آن قانون رود ستمهای کوناگون
 پدید شود و این کلمه کنایاتی بود بر بعضی عیال و زیر و مخالفت عیال و غوایت خوارج و از اینجا است که فرمود اگر من علی این امیر بر گردن منم از سر زین
 کس بر منم نخواهم جست و بر او عمر و عثمان نخواهم گفت پس که فرمود و مرا ویزیر گیر و نیکو تر از آنست که امیر گیر و خیر مید که نیکو نباشد که امیر باشم
 و نتوانم شمارا بر طریق حق کوچ دهم و اگر وزیر باشم شمارا از اعطای و نصاب در بیع نخواهم داشت و اگر پذیرفتار نباشد بر من عملی نخواهد آمد
 و تواند بود که این سخن از دشمنان و طغیان فرمود یعنی چنانکه از زبان ابوبکر تا کنون دیگر بر ابا با دست بر او ستمیه و حق مزور است ستمیه
 و من چند که فاطمه و حسنین بر دهنم و بر تمامت صحابه و انصار عمو و دامادان دادید و بر ضلالت غوایت خویش با ستماید همچنان بطرف
 خویش و بدد هوای خویش جویند و تواند بود که از دشمنان عیال همان کار بدید که در ستمیه و ستمیه می باشد ستمیه تا کاهی که در ان ستمی که غیر
 خویش معاصره کنسید چنانکه خدای فرماید ذق اینک انت الیه و ان الیه راجعون توئی که خود را بزرگ می پنداشی و کردار خویش استود
 می گمانستی اکنون بخش خدا بنده را اکنون بر سخن ایم چون قوم کلمات علی را بشنیدند که راست او را در اقدام امر بدان ستمه آورید و در محفلند
 و نامک در دادند که ای بو حسن اینک جد عثمان و سرای در افتاده و تا خلیفگی بر پای نشود کس را بجایک سپارد و مردم از اناچی طاره نماندند
 و بیرون نولکش شناسیم هم اکنون بدین کار رغبت فرماتی مردمان تمام رغبت با تو بیعت کنند با کس شترش شد و گفت یا ابا محسن خیر
 و ما دم بیعت کن که بدین آرزو نمیشد اند و خبر ترا نخواهند و الله لئن نکلت عنها النعصرت علیها عینک مرة واحدة
 سو کند با خدای کردین کار توانی جوی و سرزالی تواند شد که دیگری تصدی این امر شود و تو در کسرت چهارم از حق خویش محروم مانی و مظلوم با
 و مردمان کوس نام میزدند و صف میدیدند و پیشش میزدند و می گفتند عاتقن میینار فینک حتی نبایعتک ما از تو جدا شویم تا بیعت
 کنیم قال ان کان و لا بد من ذلك فی المسجد فان بیعتی لا یكون خیفاء و لا یكون الا عن رضای المسلیة
 و فی ملائمة و جماعه و میورد اکنون که در اینجا ای بیعت چندین الحاح میفرمایند و رسیده رسول خدای حاضر شود که بیعت من پوشیده نمیشد
 واجب میکند و در میان سخن جماعت اینکار بر پای رود و مسلمانان تمام است خدا و بند پریشان حاضر شدند و امیرالمؤمنین علی نیز حاضر
 برداشت صاحب کتاب و این طلحه و زبیر نیز آنوقت در میان قوم نموده و در خاطر داشتند که اگر توانستند انجام این امر را بتوری باز دهند شتر
 آنحضرت نفرس کرد و بجانب طلحه نگرست و گفت چند گزانی کنی و توانی جوی پس دست بزود تیغ کشید فقال قم بان الصعبة لیسر
 طلحه برخاسته پاشی شان هم آمد و دست بردست علی زد و بیعت من ذویب سدی گفت اول من با بعهه اسئل لا یم امره
 یعنی اول دستی که با او بیعت کرد شل بود لاجرم اینکار را انجام نرود پس او شتر روی باز کرد فقال قم با ذیبت و الله لا ینزع احد
 الا و صرت قوتله هذا السیف گفت ای زبیر خیر و بیعت کن بکنس با خدای بچکس از در نمازغت بیرون نشود الا بک
 سرش بر کمر بین بریر غات و بیعت کرد و بروایتی اول کس شتر برخاست و خمیصه خویش را میفکند و باطلی بیعت کرد و تیغ بر کشید و باز
 و صحه گفت قوما قبا ایما و الا کننا الالبه عند عثمان یعنی بزخیر و بیعت کشید و اگر هم درین سب خواجگاهه بچکس

توسن بیان
بسخن بپای هم

بیعت مردم
از سبب با

کتاب جهان از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۹ همان خواهد داشت پس ایشان توانی و کرانی بر خاسته و معنی کردند لکن آنچه من بیده از کلمات علی علیه السلام و از موعظت مورخین
فهم کرده ام حدیث صاحب کتاب او این است و این باشد بلکه طلحه و زبیر تمام رغبت بعت کردند چون کار بر آرزوی ایشان زینت بخت
بعت نمودند باطلحه و زبیر مردم بصره و حبش کردند و اول کس از آنجا عت عبد الرحمن بن عدیس البسوی بعت کرد و این عزت است
خُذْهَا إِلَيْكَ وَأَخْلَصْ أَبَا حَسَنٍ أَتَاهُمْ بِالْأَمْرِ إِسْرَارًا وَتَسْتَن

اینوقت ابوالشیم بن السیمان و رفاعه بن رافع و مالک بن العجلان و ابویوب الانصاری و عمار بن یاسر و غیره بن ثابت و مجاهد بن
و خالد بن زید هر یک در سنای علی و سبقت اسلام و زحمت جهاد او و قربت قرابت او با رسول فدای خطبه کردند و بعضی او را
بر سلیمین عصر و برخی بر تمامت مسلمانان پیشین و پسین تفصیل نهادند و مردم در بعت از یکدیگر سبقت گرفتند تا هیچکس بعت ناکرد
بجای نماز لا ادرها جبرین سعد بن وقاص و عبد الله بن عمر بن الخطاب و اسامه بن زید و از انصار محمد بن مسلم و مسلم بن مخلد و کعب بن لکث
و حسان بن ثابت و عبد الله بن سلام و ابویحییٰ الخدری و نعمان بن بشیر و زید بن ثابت و رافع بن جدیج و فضاله بن عبید و کعب بن
عمره و یحییٰ عت از اقدام در بعت تقاعد و زید بن امیرالمؤمنین علی فرمان کرد تا عبد الله بن عمر حاضر ساغده پیش سره بود و خبر داد که
گفت بعت نخم تا کابجی که جمیع مسلمین بعت کنند فقال له فَاَعْطِنِي جَهْلًا اَنْ لَا تُبْرَجَ قَالَ وَلَا اَعْطِيكَ جَهْلًا
فرمود پس مرا عده ای بایستد مخالفت بیرون نشوی گفت هیچ بمان دست خویش را مشغول نخم اشترخنی چون کلمات او شنید
در خشم شد و گفت ای امیرالمؤمنین فرمان کن تا سرور از من دور کنم فرمود بگذر تا باره خود رود چون عبد الله روان شد فرمود وی از کوهی بدو
چنگه بزرگ شده بدخوی تر کشته آنجا حکم داد تا سعد بن ابی وقاص بیاید و زبیر فرمود یا سعد بخیر و با من بعت کن گفت یا ای محمد
چون بعت تو با تمامت مسلمانان پای رفت بعت کنم سوگند با خدای که از من امری که کرده تو باشد باید نشود فرمود سخن بصدق کرد
بگذر تا باره خویش می رود از پس او محمد بن مسلم را حاضر ساخت فرمود بعت کن قَالَ اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ اَمَرَنِي اِذَا اَخْتَلَفَ النَّاسُ
وَصَارُوْا هَكَذَا وَتَسَبَّكَ بَيْنَ اَصَابِعِيْ اَنْ اُخْرِجَ يَدِيْ فَاُضْرِبَ بِهَا عُرْوَةَ اَحَدٍ فَاِذَا اِنْقَطَعَ اَنْبَتُ مَنْزِلِيْ
فَكَنتُ فِيْهَا لَا اَبْرَحُهُ حَتّٰى تَاْتِيَنِيْ يَدُ خَالَتِيْ اَوْ مَيْتَةٍ فَاُضْرِبُهَا كَفْتِ رَسُوْلِ نَدِيْ مِرَا فَرُوْدٍ چُون مردم مختلف شوند
و در جماعت شمشیر خود را بر سگ حیزم و سنگم و بنامه خویش در شوم و در فرار کنم و یا شتم تا کابجی که مرگ من فراسد علی فرمود چنان باش که
رسول خدای فرمود او نیز رفت و نوبت اسامه بن زید رسید چون حاضر شد علی فرمود ای اسامه چند بعت کن کنی داری قَالَ اَبَتُ
مَوْلَاكَ وَلا اَخْلَافُ مَعِيْ عَلَيْكَ وَتَسَاتِيْكَ مَعِيْ اِذَا سَكَنَ النَّاسُ كَفْتِ مَن جَد تو ام و هرگز مخالفت تو از من پذیرد
وزود باشد که با تو بعت کنم کابجی که مردم در تحت بعت تو باشند علی علیه السلام او را نیز نصحت انصاف داد و دیگر کس را نام نبرد و گفت ای امیرالمؤمنین
حسان بن ثابت و کعب بن مالک و عبد الله بن سلام و جبرائیل از آنجا بی طلب فرمود گفت حاجت با کسی نیست که با من حاجت دارد و بروا
جماعتی از آن خبر میسرین کرده نیز بعت کردند لکن از جناب جمل تقاعد و زید بن امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر انصاف است
که سفارید قَالَ اَيْمًا النَّاسُ اَيْكُمْ مَا يَعْتَمِدُوْنِيْ عَلٰى مَا بُوِجِعَ عَلَيْهِ مَن كَانَ قَبْلِيْ وَاَيْمًا اِيْخَارًا لِلنَّاسِ قَبْلَ
اَنْ يَّهْبِئُوْا فَاِذَا بَايَعُوْا فَاخْبَارُكُمْ وَاِنَّ عَلٰى الْاِمَامِ الْاِسْتِغَاثَةَ وَعَلٰى الرَّعِيْبَةِ الْقَتْلَ وَهَذِهِ بَيْعَةُ
حَامَةَ مَن رَغِبَ عَنْهَا رَغِبَ عَن دِيْنِ الْاِسْلَامِ وَاَتَّبَعَ غَيْرَ سَبِيْلِ اَهْلِيْهِ وَلَوْ تَكُنُّ بَيْنَكُمْ اَبَايَ فَلَنَهْ وَلِيْر
اَمْرِيْ وَاَمْرُكُمْ وَاِحْدًا وَاِبْنِ اَوْفَدُ كُوْنُوْا وَاَنْتُمْ تُوْنُوْنَ وَاَنْتُمْ لَنْفِيْكُمْ وَاَنْتُمْ لَنْفِيْكُمْ وَاَنْتُمْ لَنْفِيْكُمْ وَاَنْتُمْ لَنْفِيْكُمْ
وَقَدْ بَلَغَنِيْ عَن سَعْدِ بْنِ اَبِيْ مَسْلَمَةَ وَاَسَامَةَ وَعَبْدِ اللّٰهِ وَحَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ اَمُوْرٌ كَرِهْتُهَا وَاَلْحَقْتُ بَيْنِيْ وَبَيْنَهُمْ

سخن صحیح است
در فتح اهل حجاز
وزن زبیر

خطبه زبیر

جلد سیم از کتاب دین و علم تاریخ و تواریخ و وقایع اقلیم

خلاصه سخن پارسی حسین می آید فرمود ایم مردم با من بیعت کردید چنانکه با کسی پیش از من بود و از برای کسی بعد از بیعتی خیار مخالفت نماز پس هر کس ازین بیعت عاقبت سیرت را بدسترسد سلام بر او باشد و بیعت شما با من مانند بیعت ابوبکر است که ناگهانی باشد و روایت ششمی بر خطبای شما با من رسید که سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلم و اسامه بن زید و عبد الله بن عمر بن الخطاب همان بن ثابت طریق مخالفت سیرت و خداوند در میان من و ایشان نگذاشت با جرم ازین کلمات کثوف می افشاند که انجاعت نیروی تحت بیعت شده و همچنان امیر المؤمنین بود و اگر چه کتب سیرت من بر باد سیرتین کار در نسخ او در وین سخن واجب میکند که کسی پسرون بیعت نباشد با جمله بعد از انجام

بیعت علی خرمه بن ثابت این اشعار را کرد

اِذَا نَحْنُ بِالْمَنَاءِ عَلَيْنَا حَسْبُنَا	اَبُو حَسَنِ يَمَانًا نَخَافُ مِنَ الْفِتَنِ
وَجَدْنَا هُاِ اَوْلَى النَّاسِ بِالْثَّائِبِ	اَلطَّبُّ قُوَّتِي بِالْكَتَابِ بِالْثَّائِبِ
وَ اِنَّ قُرْبَنَا لَا تَشُوُّ عَجَارُهُ	اِذَا مَا جَرَى بَوْمًا عَلٰى ضَايِرِ الْبَدَنِ
فَقَبِيهِ الَّذِي فَتَحَهُمُ مِنَ الْخَبْرِ كُلِّهِ	وَمَا يَهْمُهُمْ مِثْلُ الَّذِي يَجِبُهُ حَسْبُنِ
وَصِي رَسُولِ اللَّهِ مِنْ دُونِ اَهْلِهِ	وَ غَايِرُهُ فَذَكَانِ فِي سَالِفِ الْاَمْرِ
وَ اَوَّلُ مَنْ صَلَّى مِنَ النَّاسِ كَلِمَتِهِ	يَسُوِي خَيْرَةَ الْاِتِّوَانِ وَاللَّهِ ذُو الْاَمْرِ
وَ صَاحِبُ كَتَبِ الْقَوْمِ فِي كُلِّ قَبَلَةٍ	يَكُوْنُ لَهَا نَفْسُ الشُّجَاعِ لَدَى الْاَمْرِ
فَذَا الَّذِي يُبَيِّنُ الْخَاصِرَ بِاسْمِهِ	اِمَامَهُمْ حَتَّى اَعْتَبَ فِي الْكُفْرِ

این عباس گوید در روز بیعت علی سخت پیماناک بودم چه بسیار کس آن سخن حاضر بود که پدر و مادر و سارا علی با تفرق در گذر اندیدی که هم می آمدند کین ازین خونداران سر بردار و سخن نام بود گوید و امیر المؤمنین علی بر نجد و پذیرای بیعت نشود تا کابسی که بچکس بجای نماید الا آنکه تمام و رغبت بیعت کرد و کثوف با و کثوف قتل عثمان چنانکه من بنده در کتاب عثمان نیز تم کردم روز جمعه سیدم شجره و کج در سال سی و پنجم هجری بود و تا این وقت که خلافت بر علی تصریح یافت و جمعی بیعت پنجسم و یکم بود و از آن روز که عثمان را حصار دادند و نتوانست حاضر مسجد شد با نمودن بیعت با نده من علی و تا بر مردم نماز که از چون نون این سخن با علی برداشت بفرمود تا ابویوب انصاری مسجد رفت و با مردم نماز گذارشت پس روزی چند مهمل بن صیف هم بفرمان علی با مردمان نماز می کرد چون کار بیعت بنحایت شد نماز آدینه را امیر المؤمنین علی گذارشت و از بعضی اخبار چنانست خادمی فشد که بیعت علی روز جمعه و چهارم مطابق و زودم نوروز همان بود و این دست نیاید آنچه بقدر از ریح اعتبار شد شما باز پس رفت در سال سی و پنجم هجری که شجره و کج فتابت جزا بوده پس قتل عثمان با نوروز هم نزدیک بنیاشد با جرم کثوف افشا که در جمعه و یکم محمول شده و در آن روز فتابت در بیت و ششم و جبهه جزا بوده با جمله علی علیه السلام نماز آدینه را گذارشت و بسری خویش باشد و دیگر بره زکشت بود مسجد در بر بنبر صمود و او پس از محمد خداوند بر رسول در دو دست او فرمود اما بعد فایده لَمَّا قِيضَ رَسُولُ اللَّهِ اِسْتَخْلَفَ النَّاسُ اَبَا بَكْرٍ ثُمَّ اِسْتَخْلَفَ اَبُو بَكْرٍ فَعَمِلَ بِطَرِيقَتِهِ ثُمَّ جَعَلَهَا سُورِي بَيْنَ يَدَيْهِ فَاقْتَضَى الْاَمْرَ مِنْهُمْ اِلَى عُمَانَ فَعَمِلَ مَا اَنْكَرْتُمْ وَعَرَفْتُمْ ثُمَّ حَصِرَ وَقِيلَ لِمَ جِئْتُمْ اِلَيْ وَاِنَّمَا اَنَا رَجُلٌ فِتْنَةٌ لِي مَا لَكُمْ عَلَيَّ مَا عَلَيْكُمْ وَقَدْ فَتَحَ اللَّهُ الْاَبَابَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اَهْلِ الْبَيْتِ وَالْقَبْلَةِ وَ اَقْبَلَتِ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَ لَا تَجْعَلُ هَذَا الْاَمْرَ اِلَّا اَهْلَ الصَّبْرِ وَ النَّصْرِ وَ الْعِزِّ يَوْمَ اَفْعِ الْاَمْرِ وَ اَبِي حَامِلِكُمْ عَلٰى مَنْهَجِ نَبِيِّكُمْ وَ مَنْفَعِدْ فَيْكُمْ مَا اَيُرْتَبِ بِهٖ اِنْ اِسْتَقْتُمْ لِي وَ اَللَّهُ السُّعْمَانُ الْاِلَاقَ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ بَعْدَ وَاِنَّمَا كُوْنِي مِنْهُ اَبَاكُمْ حَبْوِيهِ فَاَمْضُوا لِي اَوْ مَرُونِ

تعبیر و شرح خلاصه

عنه

وَقِفُوا

کتاب جعل از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

وَقِفُوا عِنْدَ مَا نَهَوْنَا عَنْهُ وَلَا تَجْلِسُوا فِي أَمْرِ حَتَّى نَبَيِّنَهُ لَكُمْ فَإِنَّ لَنَا عَنْ كُلِّ أَمْرٍ مَثَرًا
عُدَّتْ الْأَوَاثِمُ وَاللَّهُ عَالِمٌ مِمَّنْ قُوفِي مَمَائِدِهِ وَعَمَّرِيهِ وَأَيُّ كُنْتُمْ كَارِهِمًا لِلْوَلَايَةِ عَلَى أُمَّةٍ
عَمَّيْتُ حَتَّى اجْتَمَعَ رَأْيُكُمْ عَلَى ذَلِكَ لِأَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ إِنَّمَا وَاللَّهِ وَالْأَمْرُ
مِنْ بَعْدِي أَقْبَمَ عَلَى حَدِّ الصِّرَاطِ وَتَشَرَّبَ الْمَلَائِكَةُ حَبِيبَتَهُ فَإِنْ كَانَتْ
عَادِي لَا أَنْجَاهُ اللَّهُ بِعَدْلِهِ وَإِنْ كُنَّ جَائِرًا انْتَقَضَ بِهِ الصِّرَاطُ حَتَّى تَرْتَأِثَ مَفَاصِلُهُ ثُمَّ يَقُومِي إِلَى
النَّارِ فَيَكُونُ أَوَّلُ مَا يُلْفَى بِهِ النَّارُ أَتَعَهُ وَحَرَّ وَجْهِهِ وَلَيْكُنِّي لَأَجْتَمَعَ رَأْيُكُمْ لَوْ بَعَثِي مَرَكُوكُمْ

بعضی از این است

خلاصه این کلمات با جمعی پسین می آید میفرماید بعد از رسول خدا مردمان ابو بکر را خلیفه برده شد و ابو بکر از پس خود عمر بن الخطاب بدین امر باز داشت نگاه که عمر خواست جای پیرو از کجا بشوید گفتند تا از میان خلقی بر عثمان تقریر یافت و او کار چنان کرد که شما انکار کردید و او بکشتید و از پس او مراد شد همانا من گفتم از شما می بود من بود شما و زبان من زبان شماست همانا خداوند بسیار شاد و اهل قبله ما خبری می مجاز نگذاشت و فتخا چون پاری شیباه در آمد و خبر اهل نجیبانی و غیره زمندی ملاقات آن تواند کرد من شما را بر شریعت رسول خدای خواهم داشت بدینکه محل و مکانست من در نزد رسول خدای بعد از وفات او چنانست که در حیات او بود پس آنچه فرمایم کار کنید از آنچه فرمودم باز نیست و عجلت کنید بدان میروم در نزد خداوند که شرفست که من خلیفه این امت را کرده ام تا شما بدست و عهدستان شدید و این کار بر من نهند خداوند رسول خدای شنیدم که فرمود در کس بعد از من حکومت است بدست کند در آن سرری بر حد صراط نیستم و در نشان خدا نامه عمل او را با نهند تا اگر کار بعدل کرده در کرد و در التاب روی در آنش اند چون علی علیه السلام سخن بدینجا آورد بسوی راست و چپ نکست فقال آلا لا يقولون رجالا منكم غدا فذمهم الذنبا فانخذوا العقار وخرروا الانصار وركبوا الخيول الفارسة واتخذوا الوصائف الزوفا فصار ذلك عليهم عارا وشنادا اذا ما متعناهم ما كانوا يخشون فيه واصرفهم الى حقوقهم التي يعلون فينبغون ذلك ويبتكرون ويقولون حرمانا ابن ابي طالب وقلنا الا وانما رجل من المهاجرين والانصار من اصحاب رسول الله يرى ان الفضل له على من سواه لخصيه فان له الفضل الشرف عند الله وتوابعه واجرته على الله وانما رجل استجاب لله وللرسول وصدق ملتنا ودخل في ديننا واستقبل فلبنا فذا استوجب حقوق الاسلام وخذوده فانتم عباد الله والمال مال الله يقسم بينكم بالتوبة لا فضل فيه لاحد على احد وليس يقين عند الله غدا الحسن الجراء وفضل القواب لم يجعل الله الدنيا للسنين اجرا ولا ثوابا وما عند الله خير للاجر واذا كان عدا انشاء الله فاخذوا علينا فان عندنا ما لا نقيمه بينكم ولا يتخلف احد منكم عرسية ولا عجمي كان من اهل العطا او لو يكن اذا كان ميبا حرا اقول قولي هذا وانستغفرا الله لي ولكم علماء يمن اين است که فرمود آن اصحابت چنان زيبت کسيه ساخت شما را پس عايد ميدهد مردان کونند در دنيا در شده و دل بضياع و تقارب سيبه و چون شمار بر حق خویش دست باز در هم گوید علی حقوق را باز گرفت و آنکس اگر از صحبت رسول خدا افضل و نصیبی است خداوند پس از آن تباری جزای جزای بد و آنکه در دست شریعت است بد زیاد است بد خدا و اسلام را استوار دارد و او از مردان دینی نزدی که شما بندهگان خداوند ال خیر مال خداوند نیست و در الجاه نزد من حاضر شوید و بچکس از عرب و عجم بجای نماید چه در نزد من مالی است که در میان شما قسمت نخواهم کرد پس زنده فرود شده و فرمان کرده آن مال خاص عثمان بود و باورش او باز کند بشود و آنچه خاص بیت المال بود بر او

تقسیم المال بطور

جلد سیم از کتاب دویم تاریخ التواریخ در وقایع اقلیم

در خزانة بیت المال خیزد و در روز یکم مردمان در حضرت او ایمن شدند پس عبدالله بن ابی رافع کاتب بفرمود تا تخت بزل عطا شود
 بنمود آنگاه نوبت بانصار رسید پس از انصار هر که بود از سفید و سیاه بهره خود را با خود داشت و هر کس را سه نیار بهره افتاد و سچا پس
 از دیگران فرونی بود نه کسی و عیسی بر خاطر صنادید قوم کرانی فکند و عدل امیر المومنین علی بر باجستان ایشان تقبل افتاد و این در روز
 دوم خلافت بود و اینجاست که فرمود **وَاللّٰهُ لَوْ وَجَدْنَاهُ قَدْ فُرِّقَ بِهِ الْبَيْتَاءُ وَمَلَكَ بِهِ الْاِمْلَاءُ لَرَدَدْنَاهُ**
فَاِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَاَلْجُوْهُ عَلَيْهِ وَاصْبِرْ لِمَا يَكْسِبُ الْاَيْمَانُ آن اموال طایع
 که عثمان بر بنی امیه بخش کرده اگر کجا بین زبان و بجای کثیر کان رفته باشد باز گیرم و بخند و ندان مال باز هم همانا بخش که با عدل که به سخت
 و راحت است زمانه بد چگونگی با جور که در نجان و آنگهان همه نعمت و رحمت است صابر تواند بود چون علی علیه السلام شتران صدقه و سلا
 جت یک چیز را که خاص بود و تقویت اسلام بود از اموال عثمان موضوع داشت و بر بنی امیه بخش کرد و لید بن عقیله از جانب با عثمان برادر بود
 این شعر **بَنِي هَاشِمٍ رَدَدُوا سِلَاحَ ابْنِ اَخِيكَ** **وَلَا تَتَّبِعُوهُ لَاتَحِلَّ مَنَاجِبُهُ** **بِشَادِكُمْ**
بَنِي هَاشِمٍ كَيْفَ الْمَوْلَاةُ بَيْتِنَا **وَعِنْدَ عَلِيٍّ دِرْعَةٌ وَمَنَاجِبُهُ**
بَنِي هَاشِمٍ كَيْفَ الْوَدَّ دُنَيْكُمْ **وَرِثَانِ اَرْوَى فَنَيْكُمْ وَجَرَانِيَّةُ**
بَنِي هَاشِمٍ اِلَّا تَرُدُّوْا فَاَيْمَانًا **سِوَاءَ عَلَيْنَا فَاَيْلَاحُ وَنَا**
بَنِي هَاشِمٍ اِنَّا وَمَا كَانَ بَيْنَكُمْ **كَصَدْعِ الصَّفَا لَا يَتَّعِبُ الصَّغِيْرُ**
قَتَلْتُمْ اِحْيَا كَمَا تَكُوْنُوْنَ مَكَانَهُ **كَمَا عَدَرَتْ يَوْمًا يَكْسِي مَرِيْرَةً**

چون اشعار را عبدالله بن ابی سفیان بن عمارش بن عبد المصعب صفا فرمود و پانچ او شعری چند بگفت و این چند بیت از آن جمله است
قَالَتْ لَوْ نَا سَبَقْتُمْ اِنَّ سَبَقْتُمْ **اَضْبَعُ وَالْفَاءُ لَدَى الرَّوْحِ**
سَلُوْا اَهْلَ مِصْرَ عَنِ سِلَاحِ ابْنِ اَخِيْنَا **فَهُمْ صَلَبُوْهُ سَبَقَهُ وَجَرَانِيَّةُ**
وَكَانَ وَلِيَّ الْاَمْرِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ **عَلِيٌّ وَفِي كُلِّ الْمَوَاطِنِ صَابِرٌ**
عَلِيٌّ اِلَى اَنْ اَظْهَرَ اللهُ دِيْنَهُ **وَ اَنْتَ مَعَ الْاَشْفَقِيْنَ فَمِنْ جَلِيْرٍ**
وَاَنْتَ اَمْرٌ مِنْ اَهْلِ صَعُوْدٍ نَايِرٌ **قَالَ لَكِ فَيْنَا مِنْ حَيْمٍ نَعَائِبُهُ**
وَمَا اَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ اَنْتَ فَاَيْقِيْ **وَمَا لَكَ فِي الْاِسْلَامِ سَهْمٌ نَطَالِبُهُ**
وَسَبَقْتَهُ كَسْرِيْ وَنَدَّكَ اَنَّ مِثْلَهُ **سَبِيْهَا يَكْسِيْ هَدْبُهُ وَضُرْبُهُ**

مسودی در مروج الذهب بن اشعار را به شرف فضل بن عباس بن عبد بن ابی سبک کرد

بخش جماعتی از امیر المومنین از بصره آنکه قسمت اموال مساواست کرد

چون امیر المومنین علی خزانة بیت المال بر مردمان بالسویة بخش کرد و هر کس را سه نیار بهره افتاد نخستین سهل بن صیف بر برداشت و گفت
 یا امیر المومنین اینمردی غلام من بود و من او را آزاد کردم امروز قسمت عطیت مرا با او برابر میداری این بگفت و خاموش شد و ازین وقت
 مردم دنیا طلبت جوان هر سه افتادند و کین علی را در خاطر نهادند خاصه طلحه و زبیر و عبد الله بن عمر و سعد بن عاص و مردان محکم و کوهی از
 تویش از شهادت و کون کردن این بیست نام عبدالله بن زبیر در آن مطالب داشت و بجانب طلحه تکرار شد و گفت یادش از کلمات علی همیشه
 بودیم و فهم کردیم که در خدمت او بر کئی و سعی نتوان بدست کرد و سعد بن عاص از زمین ثابت بدیع غمزی فرمود عبدالله بن ابی رافع که حاضر بود

تفسیر سوره سبأ المیزان سنین جان عمیه اسلام

آنچه پیش از ما بعد و بعد از این بیگانه است ای الله بقول نبی کا بلاء و لیکن اکثرهم للحیو کار هونت از خدا ای
 برسد و از ره حق بگویی شود یا غایب شود و میز و زمین آمد و در این سخنان الهی و در علی علیه السلام نبی العاص الغت و ستاده و فرمود
 اگر زنده بماند میسر از طریق تویم و هست روز و یک روز باطلی و نیز جانسیر شد و لحنی دور از غایتی شنیدگاه مرده...
 نیز از دور آمدند و در پهلوی ایشان جای کردند پس از فرشت در رسیدند و با آنجا حجت انجمن گشته و با یکدیگر سخن بسته میگردند و آنچه
 گفته است وقت بعد از این من حساب بر دست می آید فقال ایق لک فاصح این بهنک لک فوضها لکلهم
 قلوا نظرون لید نیت و زدند الا کم شوین المین گفت من ترا می خواهم گفت همانم و من بهت از در نماز است نور اگر
 بخادد اندر گران دین غیر باقی از این امر باشد حق زلذاتی هر که اسما ن بخواند در دایره المیزان سنین او را بر کرد فقال و نیت و
 ما کات عن طلب هفت له الله یبلغک صبیعتم قم عتی با آحق ما انت و هذا الکلام و فرمود ای
 مگر خوشتر و کوشم و در این ندهی و در او را انار نشندی ریزد ای احمق ترا کی محل و سخنان نیکو سخن کردند پس بعد از نماز دست
 و از پس او و بعد بن عبید بن ابی معیط بر نماز شد و علی مد و وقت یا امیر المومنین تو از افراد آن بجستی و خونهای سخن سخنین ستم که مردم را در یوم
 دست کردند بسته کردن زون و برادر مردم را در یوم دارت کردی و بعد بن حاضر نیز همانند من است چه در بدر را و با تیغ در گذراند
 و حال آنکه فحلی از فرشت بود و دیگر جوان بن حکم است که پدر او را نیز در زود عثمان ناکس و تا پذیر شدی همانا ما در میان بی تکلف از برادر
 تو آمد و بماند تو ایم و مرز با تو عجب کردیم که با آن کسی که عثمان همی کرد و آن عطای بی که عثمان همی داد و کشند کان او را زنده گذاردی اگر از
 ترسناک باشی و ستباز داری سفر شام کنیم و اگر از زمان عثمان دست مشغولانی رسیدن باشد دستباز داری و طلب نفرمان
 امیر المومنین حال فرمود اما ما ذکر کنیم من و فرقی ای ایا که قاتل و ثور که و اما وضعی عنکم ما اصبتهم قلین
 ان اضح حق الله عنکم و عن غیرکم و اما قبلی قتل عثمان قاتل و زنی قتلهم الیوم لقتلهم
 آمین و لیکن لکن علی ان خفة و بی ان اوقه بکم و ان خفتکم ان استبراه من و در توان خونخاک دعوی دارت
 سخن رفته شد و در نهویت شریعت نیز بدین حدی و جمادی بود و از آنجی کولی دست تمام از حقوق سلین زاد سازم و بیرون با خود
 داشتند باز ستاد این نوزاد به حاجت نمید خوانند از شما و او به شما طلب فرمایم و از آنچه گفتند که عثمان ترا با کشتن گرامین امر من است
 افتادی کار و بی امر و میخندم لکن به این است که اگر از من ترسناک باشد تا را ایمن و هم در گذر فرستد شما به اسم شما را سفر فرمایم و هم این نصیب
 درین معنی است بفرماید یا اخوانه ای لست اجهل ما تعلمون و لکن کف فی یقوة و القوم المجلبون علی
 حدی شوکتیم بملکوتنا و لا تمسکنا و هانم هؤلاء و قد نارت معهنه عیدنا و النقت الیهم نظرکم
 و هم خلاکم بؤموتکم ما شاء او هل ترون موضعنا لعدو علی یحی نرید و نه ان هنا الامر امر جاده
 و ان یقولوا القوم ماده ان الناس من هذا الامر اذ احرك علی امور فرقة قوی ما ترون و فرقة قوی
 ما لا ترون و فرقة لا تری لا هذا و لا هذا فاصبر و احی هده الناس و تقع الملوب موافقها و
 الحفوق منیحه فاهد و اعفی و افطر و اما ذا یا نبکم به امری و لا تفعلوا فقلة تضعف قوه
 و لفظ منة و فوزت و هتا و ذله و سائیک الامر ما انت مسک
 و اذا لآ جید بذا فاخوالد و ای الکفی و الله هاد الی الرشاد فرود ای برادران من نیز
 دانایم بر آنچه شما دانید لکن امروز نیز نیست بر قومی که با تمام قوت اند و توانا تر از ما باشند نه سید که بنده کان تنها ایشان هدست شدند و عریضه

در این
سخن
ارغی

خطبه
میزان

خطبه
میزان

جلد سیم زکات بیستم تاریخ التواریخ و وقایع تا کیم سیم

بوسه زکات است میان تمامای دارند و شمار بگویند که چون رحمت رسانند آیا هیچ موقعی و بیرونی میساید که برکنندگان عثمان دستیا
 بهار کام کشید همانا آنچه برایشده اند در جمل و نادانیت چه انجاعت است عدت عدت فراوانست و این مردمان اگر جنبی کشند هر جا
 برتر نصیب و در گرویی در خوشنواسی عثمان تمام اصبوب شده و اما شاید که و همی شمارا بر خطا دهند و بدفع شایرون شوند و جماعتی
 دوازده گانه است نه آن تمامانرا نه هیچ کونید و نه قدر کنند پس شاید نام دمان بیاسایند و باسانی حقوق مردم را بتوانان خورد و پشت اکنون بسیارید
 در گران فرمان من باشد و دست بجاری بیرون کشید که نیروی شمارا بفرماند و توان شمارا ساقط سازد و سورتیستی و سستی کرد و زود و
 که من دست بجاری هم که کار را استوار کنم و اگر آتش فتنها بشمیر آید و فرستادم اکنون بر سر زمین رویم چون ولید بن عقبه از امیرالمؤمنین علی
 آن سخنان بشنید بغاست و بنزد ایش وستان خود ستافت و شنید بگفت با ایشان در خلاف اطاعت و اشاعت خلاف وضعت
 کرد و روز دیگر در بنسیم خلافت علی بود مردی بنزد ایش آمد و گفت یا امیرالمؤمنین دست با ایش که عبدالمعین بن عمر بن الخطاب زدینه
 با پیک که بیرون شد اگر تو از مردم را بر تو بشوید علی سرود تا کس بود و او را ما خود داشته بازار دادم کلثوم دختر علی علیه السلام که زوجه
 عمر بن الخطاب بود بنزد آمد و عرض کرد که عبدالمعین را آن قوت و سلطنت نیست که کس سخن او را و قعی بگذارد و پذیرد همانا که میرود و خدا
 اقامت کند و بغاعت او فراوان ندرعت فرمود تا علی پذیرفت فرمان کرد که از این عمر دست باز دارد تا بهر جا میخواهد برود و ایش
 معینه بن شعبه حاضر نیست شد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین اکنون که ما در تحت بیعت تو شدیم واجب میکند که از نصیحت تو خوشترند و اگر
 تخمیم همانا این حال که عثمان در بلاد و امصار کاشته برایت بلد خوش مکانی و قوتی بدست کرده که چون نخواهی در از عمل باز
 فتنه حدیث کند که دفع آن صعب است با ایشان همان کن که عثمان با عمل عمر کرد و جان است از ایشان باز و چون کار بر تو استوار کرد و
 آن میکند که بخوای خاصه معویه که خلفای پیشین است تمام را خاص را که بشد و او در آن مملکت نیک باشکست است فقال اهل
 المؤمنین انظرونی غیری یا معتبره فیهما این قولی الخلیفه فرود ای معیره یا ضامن میوی از روزیکه من معویه را از
 فرایم تا کای که از عمل با کتم زده مانم و ما کنت متخذ المفضلین عضدا من از کرا ان پشتمانی نخواهم و بیرون جویم
 تا استان آن مردند که من عثمان را همی گفتم این ستمکار کار از برچی کان فرما زوالی مده و او از من پذیرفت تا ملک بر او تها شد من
 خود جلوه بر آنم و خود همی دهمش اول کار من عزرا غلت کار در آن عثمان است معیره بر ناست برنت روز دیگر باز آمد و گفت یا امیرالمؤمنین
 من در آن حدیث که در شش گتم نیک نظاره کردم و پشت در وی آن کار را نیکو گریستم حق بدست بود عمل عثمان را ز عمل باز کن و اگر
 مردمان خوبند گفت این حال همان است که عثمان دهمش و کار با چون روز کار عثمان خواهد رفت این بگفت و بیرون شد اینوست
 عبدالمعین بن عباس با او با زور و گفت آن معیره مال است حدیثی امروز را با گفت این عباس گفت وی نصیحت کردی و امروز
 آوردی معیره گفت وی نصیحت کردم پذیرفت لاجرم امروز ناست کردم پذیرفتا شد و این اشعار را انشاد کرد

شعاع
 حضور از حدیث
 علم
 شرح معیره
 در باب معویه

صَحَّفَ عَلِيٌّ فِي ابْنِ هِنْدٍ مَعَالَهُ
 وَقُلْتُ لَهُ ارْزِلِ اِلَيْهِ يَهْدِيهِ
 وَيَعْلَمُ اَهْلُ الشَّامِ اَنْ قَدْ مَلَكَتْهُ
 فَتَخَمُّ فِيهِ مَا فُؤِدُ فَاتَهُ
 فَلَمْ يَقْبَلِ الشُّعْرَ الذِّهَبِيَّ جِشْتَهُ بِهِ
 وَوَدِدْتُ فَلَا يَتَمَعَّ لَهَا الدَّفْرُ ثَانِيَةً
 عَلَى الشَّامِ حَتَّى يَتَقَفَّرَ مَعُوْبَةً
 وَاُمُّ ابْنِ هِنْدٍ عِنْدَ ذَلِكَ مَا وَجَّهَتْ
 لِدَاهِيَةَ فَاذْفَقَتْ بِوَأَجْمِ دَاهِيَةَ
 وَكَانَتْ لَهُ تِلْكَ النَّصِيحَةُ كَادِيَةً

فیس بن سعد عرض کرد که یا امیرالمؤمنین معیره از زور حدیث میگوید تا اگر فتنه ترا باشد بدان کلمه با تو تقرب جوید و گوید که نصیحتی کردم

کتاب جبل از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

و اگر علیه معویه باشد با او غریب بود و گوید بکم شورت شام را به تو که ششم واس و گفت
 بَكَادُ وَ مَنْ أَرْضِي شَيْبَرًا مَكَانَهُ مَغْبَرَةٌ أَنْ يَفُوقَ عَلَيْكَ مَعُوبَةً
 وَ كُنْتَ يَحْمِدُهُ فِينَا مَوْفَقًا وَ ذَلِكَ الْبَنِي آرَاكَ مَا غَبَرَ كَافِيَةً
 فَبِحُجَانٍ مِّنْ عَلَاءِ التَّمَاءِ مَكَانَهَا وَ الْأَرْضِ دَحَاهَا فَاسْتَقَرَّتْ لَهَا هِبَةٌ

باجور چون اذیشه مخالفی زیر و طلح و جماعتی که با ایشان پیمت بودند شاعت یافت و عمایه سیرین بدست دوستان خود آفت
 بر خیزید و این گروه از برادران خود را نظاره کنید که ازین بگشند و آهنگ طعن و دق بر امام خویش دارند پس بوالعتره و عمار و ابویوب
 و سهل بن صیف و تنی چند نیز علی مدد و کفشد با امیرالمؤمنین در کار خویش نظری کن و جماعتی از فرزندانش نظاره باش که عهد تراست
 خلاف پیمان کردند ایکت مخانی ما را برض تو دعوت می کنند از آنگاه که میان ایشان و اعمامی که رسالت کردی و عطای بن
 همانند ادای بخار تو کردند و در خصوصت تو شوری و کفند تا بطلب خون عثمان پرون شوند و این سمت بر تو بندند اکنون درین امر
 صیت علی علیه السلام از جای برخاست و مسجد آمد و این روز چهارم خلافت بود و جنابش از طاقی روی دشت از برد قطری از کرد

عده بر کوفه
 روز چهارم
 نوبت

و کفشد و بغل نهاد بر بر صعو و دادش شمشیر حایل فرمود و تیر بر همان کرد فقال أَمَا بَعْدُ فَإِنَّا نَحْمَدُ اللَّهَ وَبَنَّا وَالْمَنَاقَ
 وَ لَبْنَا وَ وَ لَيْتَ الْيَتِيمَ عَلَيْنَا الَّذِي أَصْحَبْتُمْ فِيمَا عَلَيْنَا ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً أَمِينًا مِمَّنْهُ يَغْتَبِرُ حَوْلَ مِينَا
 وَ لَا قُوَّةَ لِيَبْلُونَا أَنْ تَشْكُرُوا مَن تَكْفُرُونَ شُكْرًا وَادَهُ وَ مَن كَفَرَ عَذَابُهُ فَافْضَلُ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنِيرَةٌ وَ
 أَقْرَبُهُمْ مِنَ اللَّهِ وَ سَبِيلُهُ أَطْوَعُهُمْ لِأَمْرِهِ وَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ اتَّبَعْتُمْ لِسْتَهُ وَ سَوَّلَهُ وَ أَحْبَبْتُمْ لِكَلِمَةٍ
 لَيْسَ لِأَحَدٍ عِنْدَنَا فَضْلٌ إِلَّا بِطَاعَتِنَا اللَّهُ وَ طَاعَةِ الرَّسُولِ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهَرِنَا وَ عَهْدُ رَسُولِ
 اللَّهِ وَ سَبْرُهُ فِينَا لَا يَجْهَلُ ذَلِكَ إِلَّا جَاهِلٌ عَانِدٌ عَنِ الْحَقِّ مُنْكَرٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا
 خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ ثُمَّ صَاحَ
 بِأَعْلَى صَوْتِهِ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِن اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَافِرِينَ ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ
 الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ أَتَمُّونَ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ بِإِسْلَامِكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَىٰكُمْ لِلْإِيمَانِ إِن كُنْتُمْ
 صَادِقِينَ ثُمَّ قَالَ أَنَا أَبُو أَحْسَنِ الْقَرَمِ وَ كَانَ يَقُولُهَا إِذَا غَضِبَ ثُمَّ قَالَ أَلَا إِنَّ هَذِهِ الذَّنْبُ الْبَنِي أَصْحَبْتُمْ
 تَمُوقًا وَ تَرْتَعُونَ فِيهَا وَ أَصْحَبْتُمْ تَضِيكُمْ وَ تَرْضِيكُمْ لَيْسَتْ بِيَدَارِكُمْ وَ لَا مَنَزِلِكُمْ الَّذِي خَلِيفَتُمْ لَهُ فَلَا تَقْرَأُوا
 فَقَدْ حَذَرْتُمُوهَا وَ اسْتَمْتُوا بِمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ لِأَنَّكُمْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ الدَّلِيلُ لِحُكْمِهِ جَلَّ شَأْنُهُ فَأَمَّا
 هَذَا الْقِسْمُ لَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ قَبْرٌ إِلَّا نَزْرَةً وَ قَدْ فَرَّغَ اللَّهُ مِنْ فِتْنَتِهِ فَهُوَ مَالُ اللَّهِ وَ اللَّهُ يُعْبَادُ اللَّهُ السَّلْمُونَ وَ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ بِهِ
 آقَرْنَا وَ لَهُ لَسْنَا وَ عَهْدُ بَيْنَنَا بَيْنَ أَظْهَرِنَا مَن تَرْضَىٰ بِهِ قَلْبَهُ لَقَدْ كَفَرْنَا فَإِن الْعَامِلَ لِيَطَاعَتِهِ وَ الْحَاكِمِ لِيُحْكِمَ اللَّهُ لَوَجْهَتِهِ
 خلاصه این کلمات با جمعی پسین می آمد فرمود شکر میکنم خدا را با او غر و نعمت دشت و بر طریق استخوان عبود او باشا که از کافر پیدا شود پس
 آنکه است که نعمت کرد و نفس افزون داد و آنکه که کفران نعمت زید و نعمت نعمت اما پس فضل و اوقب در حضرت بزوان آنکه است
 که فرما بنوار تر باشد و نزدیک با سچکس با صبر است بزوان و اطاعت رسول فضلی و فضیلتی نیست اینک کتاب خدا حاضر است و عهد
 رسول معروف خدا و نه میفرماید مردم با شمار زود ما و خلق کردیم و از شما قبایل و طوایف آوردیم تا بدینکه از شما کرامی تر نزد خدا است
 که برینکار تر باشد آنگاه فریاد بر دشت و با صلی صوت بانگ داد که ای مردم خدا و رسول اطاعت کنید و اگر نه خداوند کافر از او است

بسم الله الرحمن الرحيم ویم ناسخ التواریخ و در وقایع اقالیم

۲۶

بان ای محاصر و انصار یار خدا و رسول اسلام خویش است میگذاید بلکه خداوند بر شماست میگذارد که شمار بر طریق ایمان بایست فرمود
 این وقت گفت منم ابوحنس فرم و این کلمه را پس تمام غضب میفرمود از پس آن گفت ای مردم این دین را بجزی نمیبرد و نعمت خدا بر شماست
 خدا یابد و در بخش خزانه بیت المال بچکس را بر دیگری فضیلت ندانید چه آن بطل مال خداوند است و شما بندهکان خداوند و انیک گنا
 خداوند بر آنچه حاکم است شما بدان قرار دادید و تسلیم شدید پس بر کس وی بر تابد باید بگریسوی شود و آن حاکم که حکم خدا فرمان میدهد
 بی نخواهد داشت پس از فرود شد و در رکعت نماز که داشت و تمام را سر را بر فرمود تا طلوع و زسر از زمانه بد طلب است ایشان برجا
 و نیز یک صلی آمده بنشیند امیر المؤمنین و وی ایشان کرد و فرمود شمارا با خداوند سو کند پس آیا از در طاعت و طلب حجت بنزد
 من آیدید و مرا خلافت دعوت کردید و حال آنکه مرا عظیم کرامت بود و کفند سخن بصدی کردی بر من اما من دعوت کردید و همان
 استوار نمودید بی آنکه چیزی و قسری حدیث شود و کفند آری فرمود پس این بیت که از شما خبر از میدهم من میبرد و چه رسد بلکه مال
 دیگر کوز کردید گفتند ما با تو بعت کردیم تا پیشاورت مسیح امیر این نبی ولی الکی ما بجم حکم با مضارسانی ما را داده اند گشتی
 و ما را نابوده انگاشتی و حال آنکه تو خود میدانی که ما را بر غیر ما فصلی و جستن ... مسی ... ما را از محل و کانت خود ما
 ساحی بی الکی ما تقسیم اموال کردی و امضای احکام فرمودی امیر المؤمنین گفت بخدای باز کردید خداوند شمار معذور اند
 قَدْ بَيَّرْنَا بِرَأْوَانًا كَثِيرًا الْأَخْيَارِ فِي أَيِّ شَيْءٍ لَكَ فَيَدُ حَقِّ دَفْعَتِكَ عَنَّا وَآيَةُ فِيمَ اسْتَأْذَنَّا قَوْلَ عَلِيٍّ كَلِمَةً وَأَمَّا عِيَّةٌ حَقِي
 وَرَضَةُ إِلَيَّ أَحَدٌ مِنَ السَّيْلِينَ فَضَعُفْتُ عَنْهُ أَمْ جِهَلَةٌ أَمْ أَخْطَاءٌ بَابَهُ وَاللَّهِ مَا كَانَتْ لِي فِي الْخِلَافَةِ وَغَيْبَتِي
 فِي الْوَلَايَةِ رَيْبٌ وَلَكِنَّكُمْ دَعَوْتُمْ بِنِيَّاتٍ إِلَيْهَا وَجَمَلْتُمْ فِي عَلَيْهَا فَأَنَا أَفْضَلُ إِلَيْكَ نَظَرْتُ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَمَا وَضَعْنَا
 وَأَمْرًا بِالْحُكْمِ بِهِ فَاتَّبَعْتُهُ وَمَا اسْتَشَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ فَاقْتَدَيْتُهُ فَلَمْ أَخْتَجِ فِي ذَلِكَ إِلَى دَائِبِكُمْ وَالِي رَأَيْ
 غَيْرِكُمْ فَلَمْ يَقَعْ حُكْمُ جِهَلَةٍ فَاسْتَشِيرْكُمْ وَأَخْوَانِي مِنَ السَّيْلِينَ وَلَوْ كُنْتُ ذَلِكَ لَوَازَعْتُكُمْ وَأَلَعْتُكُمْ
 وَأَنَا مَا ذَكَرْتُمْ مِنْ أَمْرٍ إِلَّا سَوَّوْهُ فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَخْكُمْ أَنَا فِيهِ بِرَأْيٍ وَلَا وَابِتُهُ قَدِيمٌ مَثَلٌ بَلْ وَجَدْتُ
 أَنَا وَأَنْتُمْ مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ فَذَفَعْتُهُ مِنْهُ فَلَمْ أَخْتَجِ إِلَيْكُمْ فِيمَا ذَفَعْتُ عَنْ اللَّهِ مِنْ قَدِيمِهِ وَأَتَيْتُكُمْ
 فِي حُكْمِهِ فَلَيْسَ لَكُمْ وَاللَّهِ عِنْدِي وَلَا لغيرِكُمْ فِي هَذَا عُنَى أَخَذَ اللَّهُ بِطُوبِكُمْ وَفَلَوْ بَيْنَا إِلَى الْحَقِّ وَأَهْمَا
 وَإِيَّاكُمْ أَكْثَرَ نَسَمَةً قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَحِمَهُ اللَّهُ رَجُلًا رَأَى حَقًّا
 فَأَخَذَ عَلَيْهِ وَأَوْرَأَى جَوْرًا فَرَدَّهُ وَكَانَ عَوْنًا بِالْحَقِّ عَلَى صَاحِبِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ

طریق است
علی و سر
در بجه

خطبه
امیر المؤمنین

طریق است
وزیر شراکت خود
در مخطبت

کتاب جعل از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

علی فرمود چنانچه بسیار گرسه اسلام از شما پیشی گرفته و با تیغ و نیزه نصرت اسلام کردند و رسول خدا ایشانرا بیعت اسلام و جهاد با شیطان
 فضیلتی بر دیگران گذاشت که خداوند در روز جزا پاره پاره بر یک را بنزد می دهد و آن کس که با بیعت اسلام رحمت جهاد بر خود بخا ده بزیاد
 شمول رحمت میاید لا جرم شمار او در زمین و در روز غیر من چیزی تواند بود و با من طرف مشاورت نخواهید شد لکن اگر برون حکام گناه
 و سنت کاری شد و حاجت مشاورت رود با شما کارشوری کنم پس شما در خلافت شریک من نیستید ما در فحایم شریک من نیستیم
 لَا اتَّأْتُوا عَلَيْنَا وَلَا عَلَى عِبْدِي حَيْثِي مَجْدَعٍ بَدْرِيهِمْ قَسَادُ وَنَهْ لَا آتَاؤُكُمْ وَلَا تَأْتِي قَسَادُ
 فَإِنْ آتَيْتُمْ إِلَّا لَفْظِ الشَّرِكَةِ فَإِنَّمَا عَوْنَانِ فِي عِنْدِ الْعِزِّ وَالْعَافَةِ لِإِعْتِدَالِ التَّوَقُّفِ وَالِاسْتِغْنَاءِ مِنْ غُرُوبِ أَيْدِيهِمْ
 خود من و حسین بر بزرگوارم و اختیار کنم بر شما و نه بر عهد منی پس بریده اگر همه یکدیگر هم و کمتر زید هم باشد و شما بیرون از خلافت که شریک
 نتوانید بود معین و یار من باشد پس ایشان لحنی از علی دور شدند و بزیور میان مردم گفتند ایشان از علی این بود که ایستادیم تا قیامت
 مقول شد آنگاه که کار بر علی تقریر یافت آنان که در فرود ما بودند بر فراز ما داشتند و ظلمت خلافت بفرموده روایت ما اینست ما اینست ما اینست
 مَا فِي أَيْدِينَا وَمَتَعْنَا مَا فِي يَدَيْهِ فَأَخْبَحْنَا أَفْئِدَتَنَا الْيَوْمَ مَا رَجَوْنَا هَؤُلَاءِ آمِينَ وَلَا تَرْجُوا عَذَابَنَا أَخْبَانَا الْيَوْمَ
 گفت بیعت کردم با علی و آنچه در دست داشتیم با او بدل نمودیم و علی بر آنچه قدرت داشت زیاد ریغ فرمود پس خطا کردید امروز آنچه را در
 آرزو مند بودیم رقم آرزو کنیم در فرود آنچه را امروز خطا کردیم کشف باد که موافق روایت ابن ابی الحدید و جماعتی از اهل سنت چون از خلافت
 بر عمر بن خطاب استوار گشت آنک از آن قانون رسول خدا را در قسمت اموال دیگرگون ساخت و بنا بر جمیع سلطنت و تقویر دست
 در میان مردم بست و بلند قدر داشت آنرا که در نصرت سلطنت دست قوی بود و در بدل مال ضایقت میفرمود و آرزوی مردم ضعیف محلی
 و کائناتی میخواست بلکه غیظت میخواست چون نوبت بثمان افتاد این عادت را زیادت کرد و بیرون عدل مساوات قومی را ببطا
 فراوان دلخوش میداشت و کردی را محروم میگذاشت چنانکه در کتاب عثمان شرح نمائیم لاجرم از روز وفات ابو بکر تا کنون دست
 دو سال بود که قسمت اموال مساوات نکردند و مردم قانون رسول خدای را فراموش نمودند و عطایای بزرگ بره یافتند و عمال و کاتبان
 و اصحاب بیعت و همت و بزرگو آنچه توانسته اند مردم بستند و خرنجها بینا شدند و اینوقت که امیرالمؤمنین علی علیه السلام غلیظی است
 کار بعدل می خواست کرد پس قانون رسول خدای پیش داشت بیرون مساوات در همه یکسنگ داشت لاجرم بر مردم کران آمد و بزرگان
 است با شوم شدند و حکام سزای طاعت برافنده امیرالمؤمنین بخیمه میدانت که میفرمود من غلیظی میجویم و دیگر بر اطلب کنید و اگر از حق
 خوش حکوید دست باز داشت و چگونه شما میداد که مردم در جلال استیادتان همه ممکن بود چنانکه از خطبه شریفه و خطب و کلمات دیگر
 که بر یک در جای خود مذکور میشود کشف می شد که سخت ممکن و محزون بود که او را از حق خویش دور دادند و بنده محرابت رسول خدا را
 کردند این غم و وزن نیز از به خلافت و طلب امارت نبود بلکه غم است بدست که حق آل محمد را خنده و طریق و لایب دانسته و بر او غایت
 رسیدن عایشه از که بدیدند و مراجعت او و کتاب علی علیه السلام بمعروف

روز نهم خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مسجد آمد و بر سر معبود او و این خبر فرمود ان الله سبحانه انزل كتابنا
 هاديا بين فبه الخير والشر فخذوا لفتح الخير فخذوا به واصدقوا ممن سمعتم القرآن تفصدوا والقراء
 ادوها الى الله تعالى يؤدوها الى الجنة ان الله حرم حراما غير محبول وحلل الحلال غير مذخور
 وفضل حرمة المسام على الحرم كلها وشد بالاخلاص والتوحيد حقوق المسلمين في مقاصدها
 قلنا من سلم المسلمون من لسانه ويديه الا بالحق ولا يحل اذى المسلم الا بما يجب باذنه وامر العامة

جکیم از کتاب دویم تاریخ التواریخ در وقایع فاکیم

وَخَاصَّةً أَحَدِكُمْ وَهُوَ الْمَوْتُ فَإِنَّ الْبَاسَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ النَّاعَةَ تَحْدُ وَكُنْتُمْ مِنْ خَلْفِكُمْ
تَخَفُّوْنَ أَلَيْسَ قَوَامًا يَنْتَظِرُونَ بِأَوْلِيكُمْ إِخْرَاجَ الْفُقُوَّةِ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ فَلَا تَكُمُ مَسْئُولُونَ حَتَّى يَخْرُجَ الْبِقَاعُ
وَالْبَهَائِمُ أَطِيعُوا اللَّهَ وَلَا تَعْصُوهُ وَإِذَا رَأَيْتُمْ الشِّرْكَ فَاعْرِضُوا عَنْهُ

یعنی خداوند قرآن کریم را فرود فرستاد و خیر و شر را بنمود پس بسوی خیر گرایید و از شر برپیدادای فریض فرمایند تا پاسداری در پشت
جهان خداوند حرام و حلال را روشن استوار بنمود و هرست مسلم را بر تمام صحت و فضیلت نهاد و حقوق مسلمین را با دولت توحید مربوط و
پس هر که مسلمی را بگشت چنانست که از توحید بگشت پس مسلم کسی است که از دست زبان او مسلمانان سلامت باشند مگر گاهی که حدود و سرعته
شود و اجزای حدود واجب قدر آن مردم پذیره قیاست شود و بسج راه مگر بازید مگر از قهای شاست و کوچ میدد بنهار او میدد بنهار
بسی و دیگر پس آن اعمال اشغال که از روز و وبال حمل میدد فرود گذارید و هرست کنسید تا با همفران پیوسته شود چنانست که داده میشود و
ترین شام نخستین شمار برسد ز خدا و دست تم از جهاد و بلاد و گواه دارد چه باز پرس میشود از بقعها که تا چگونه وطن ساید و از حصار پان
کتاب چگونه زید و کشتید پس عصیان موزید و بانگی گرایید و از بدی گرایید پس زین فرود شد و باز بسوی خویش گشت همانا در کتاب عثمان
مرقوم افتاد که عایشه گاهی که آنست که نمود مردم از قبل عثمان بشورایند و نیک تخریض کرد و در وقت آنوقت از که در میرسد عبید بن
اللیثی که معروف با بن کلاب بود او را پذیرد و عایشه گفت ای عبید باز گوی در دینه خبر چیست گفت خبری سخت ناممور عایشه گفت از آن خبر
شاد خاطر بشیم یا غمزه کردیم گفت شادی و غم ندانم مردم بر عثمان را غماید و او را با تیغ در گذرانند عایشه گفت از پس او امر صفت
بر که تقدیر یافت گفت مردم با علی ابوطالب بیعت کردند عایشه گفت کاش آسمان کون در افتادی و این سخن گوشه زدن نشدی همانا عثمان
ستم کردند و خون و بناحق بگشتند سوگند با خدای از زبانی شنیدم و خون و طلب کنم عبید بن کلاب گفت ای ام المؤمنین این چیست که میکنی
مگر تو علی افراوان نستودی و نفرمودی امروز در جهان کس او را بمانندت و قربت او را در حضرت یزدان هیچ افزیده نداده و مردم از قبل
عثمان را بخشی و پی در پی تخریض دادی پیش آمد که امروز علی را کرده میداری و اینکه سینه سخن طراز میکنی گفت من عثمان را در آن زمان باهنجا رسیده ام
و کردار او از نشتم می پنداشتم چون در معنی غوری کردم و باز پرسیدم بندهم که او را کنایه است و بر زیادت شمار و توبت و استقامت
خواستید و او با خدای بازگشت کرد و با انهد بر دی رحم کردید و خون و بستم بر خنجر هرگز ازین کار دست باز ندم و خاموش شنیدم تا خود
او باز بنجوم عبید گفت ای ام المؤمنین سوگند با خدای که اقدام در امری استوده میکنی و مردم در هم می افکنی با قضا که آنچه شود و بس
خونها که ریخته کرد عایشه سخن عبید را وقتی نگذاشت از غمزه راه روی برکاشت و جانب که گرفت آنوقت بن کلاب این شعر را بگفت

مرا عیش
از زین را و بگو

فَإِنَّ الْقِدَاءَ وَمِنْكَ الْغَيْبُ
وَأَنْتَ أَمْرٌ يَقِيلُ الْإِمَامُ
فَهَبْنَا أَطْنَالِي فِي قَنْبَلِهِ
وَلَمْ تَسْقُطِ السَّقْفُ مِنْ قَوْفِنَا
وَقَدْ بَالَيْتِ النَّاسَ ذَانِدَةً
وَأَلْبَسَ لِلْحَرْبِ آثْوَابَهَا
وَمِنْكَ الزَّبَاحُ وَمِنْكَ الْمَطَرُ
وَلَقَدْ لَنَا آتَةٌ قَدْ كَفَّرَ
وَقَائِلُهُ عِنْدَنَا مِنْ أَمْرٍ
وَلَمْ يَكْفِ شَمْنَا وَالْقَمَرُ
بِرَبْدِ السَّمَاءِ وَبِقَبْمِ الصَّغْرِ
وَمَا مِنْ وَفَائِلٍ مِنْ قَدْحَدَةٍ

از نسوی علی علیه السلام چون از کار مردم بدید و بعیت ایشان پر و خست بسوی عبید بن کلاب گوی کرد اما بعد فَإِنَّ النَّاسَ
قَالُوا عُمَانٌ عَنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ مَعِي وَيَا عَوْنِي عَنْ مَشُورَةٍ مِنْهُمْ وَاجْتِمَاعٍ فَإِذَا آتَاكَ كِتَابٌ قَبَائِعٍ وَ

کتاب علی
عبید

کتاب جعل از کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

کتاب سبویه
تبریز

أَوْفِدَ إِلَيَّ أَشْرَافُ أَهْلِ الشَّامِ قَبْلَكَ يَعْنِي مَرْدُمُ بَنِي عَارِثٍ مِنْ مَثَرِزَاكَ شَدَّ كَاهُ بِشُورِكِهِ كِرْوَهُ جَمَاعٍ مِنْ
 بَيْتِ كِرْوَيْدٍ جَوْنِ كَتُوبٍ مِنْ بَنَاتِ مِثْلِي بَدِيعَتِ كِنِي وَبَنِي كَانِ شَامٍ رَأْسُهَا خُودِ بَسُومِي مِنْ فَرَسْتِ جَوْنِ كِتَابِ عَلِيِّ أَمْعُومٍ
 قَرَابَتِ كِرْوَارِ مَرْدَمِ بُوَشَيْدِ بَدِيعَتِ كَتُوبِ بَسُومِي زَبِيرِ الْعَوَامِ بِدِيكُونِ كُنَاثِ يَسِيمِ أَهْلِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِعَبْدِ اللَّهِ الْبَشِيرِ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ مَعُومِيَّةِ بَنِي أَبِي سَفْيَانَ سَلَامَ عَلَيْكَ أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ بَايَعْتُكَ أَهْلَ الشَّامِ فَاجَابُوا
 وَأَسْتَوْثَقُوا كَمَا يَسْتَوْثِقُ الْخَلْفَ قَدْ وَنَاكَ الْكُوفَةُ وَالْبَصْرَةُ لَا يَسْبِقُكَ إِلَيْهِمَا إِلَيْنِ أَيْطَالِبُ فَإِنَّهُ
 لَا شَيْءَ بَعْدَ هَذَا مِنَ الْمَصْرِيِّينَ وَقَدْ بَايَعْتُ لِعَلَمَةٍ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِكَ فَأَظْهَرَ الطَّلَبُ بِيَدِهِ عُمَرَ وَ
 إِدْعَى النَّاسَ إِلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ مِنْكُمْ الْجِدُّ وَالتَّشْمِيرُ أَظْفَرَ كَمَا اللَّهُ وَخَدَلَ مَنْ أَوْ بَكَمَا
 سَيَكُونُ مِنْ كِتَابِ بَسُومِي اميرالمؤمنين زبير العوام از سبويه بن ابی عريان دهسته باش که من از اهل شام بخلافت تو
 کردم و ميثاق منو که کردم اينک کوزه و بصره با شما نزدک است کوشن داريد که علي بر شما بعت بخويد اين دو شهر را تحت فرمان
 و بدست آ و بز خو نخواهي عثمان جنبش کند و مردم را بمعنی دعوت فرمايد همانا من از برای طلحه بن عبید الله نیز بعت کردم که بعد از من
 امر او باشد اکنون بر شماست که میان استوار کنید این کار بخواست رسايند چون کتاب معويه را بر سر آوردند پس بعت با ما رفت دست
 و شوش فریب گشت و این کاویت بصدق بند شد پس کتوب معويه را پوشید دست و در بخانی طلحه را آگهی داد و هر دو تن خود
 و کین علی موضع نمازد و محمد بن طلحه بسببی علی رسول فرستادند و او را آموختند که مگو با امیرالمؤمنین کویا با بحسن امر ترا محکم کردم و
 عرب را در بعت نوزم کردن ساختیم محاصر و انصار نیز با ما افتقا کردند و در تحت بعت تو شدند چون عثمان کار بدست کرد می و است
 از ما باز داشتی و زامه ام خویش بدست است و حکیم بن جیله و جز ایشان که گشتی آنک زوی در ساعت حاجت تو چنانست که گفتی
 فَكَفْتُ كَهْرَبِقِ الذِّبْنِ فِي يَمَانِهِ لِرُقْرَاقِ آلِ قُوقٍ وَابْنِهِ حَلْدِ

سایه
فرستادن طلحه
و زبير
عليه السلام
با حسن
و بخت
و دفع
بغی در برابر
سر امر

علي عليه السلام محمد بن طلحه را فرمود هم اکنون نزد یک طلحه و زبير شو و بگو آن چیست که شمار اراضی ما را در این کر است که دید بر ماند
 محمد رفت و بخت و بازار آمد و عرض کرد که طلحه امارت بصره خواهد و زبير حکومت کوفه کوبد پس جبار گفت یا امیرالمؤمنین بصره و کوفه غیر
 از ما است و تو کمانت طلحه و زبير را در اسلام دست من این قسم که ایشان درین دو شهر فرمان روا شوند معنی فرمود لا هتا الله
 إِذْنِ يَحْكُمُ الْأَدْبَهُمْ وَيَسْتَبْرِي الْفَسَادَ وَيَنْقِضُ عَلَى الْبِلَادِ مِنْ أَقْطَارِهَا وَاللَّهِ إِنِّي لَا أَمْنُهَا وَهِيَ عِنْدِي
 بِالْمَدِينَةِ فَكَهَفَ أَمْنُهَا وَقَدْ وَكِنَهَا الْعَرَابِيُّ إِذْ هَبَ إِلَيْهَا فَقُلَّ أَيْضًا الشَّيْخَانِ أَحَدًا مِنْ اللَّهِ
 وَيَسْتَبْرِي عَلَى أَمْنِهِ وَلَا يَبْغِي السُّلَيْمِينَ غَائِلَةً وَكَيْدًا وَقَدْ سَمِعْتُ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى الذَّارِ الْبَصْرَةَ نَجَعَلَهَا
 لِلذِّبْنِ لَا يَزِيدُونَ عَلَاقِي الْأَرْضِ وَلَا قَسَادًا وَالْعَالِيَةَ لِلنَّبِيِّينَ خَاصَّةً مَعْنَى خَسِينِ مِي يَدِ مِغْرَابِ كَابِي كِ طَلْحَةَ وَزَبِيرًا نَكْدَارِ
 عراقين باشند بسیار زحمت و آنها که دروین شد و کالای فساد که را بجا شود و جهان بر من شوریده کرد من از شر ایشان از منم
 و حال آنکه در مدینه جای دارند کابگی ایشان را بگوست عراقین فرستم چگونه این باشم پس می محمد بن طلحه کرد و فرمود برود تا
 دو مرد و سالخونده بگوی از خدا و رسول بر سر دست و بنی فساد را در مدینه ما شنیدند باشد که خدی میفرماید یا آنجهانرا از به بر من کار
 نیکو داشته ایم از برای جباران و تکبران پس محمد بن طلحه نزد یک طلحه و زبير آمد و قصه بخت ایشان دانست که بر آرزو طلحه بخونید پس
 روزی چند خاموش نشدند گاه مردی از قبیله عبید القیس که خدش نام داشت پیش خواندند و گفتند بچاکس را با ما خفاوت و تمهید
 اکنون از بنبر و علی ابوطالب رسالت کیس خدیم است و دانسته باش که او مردی از خاندان سحر و کمانت است از طعام دسترا و بجز

فصل
امیرالمؤمنین
محمد بن طلحه
و دفع
بغی در برابر
سر امر

بسم الله الرحمن الرحيم و در تاریخ و در تاریخ و در تاریخ

دست در غسل و همین او کن و فزاد آن اردیوار و نظاره میکنند خویش و پای یک بسیر خدیجهت و نشوی پس از آن گوی که دو تن از بزرگان
 دینی نو و فرزندان غم نوحه میدهند ترا بخت رحمت آید مندی از آن روز که رسول خدای وداع جان گفت و در راه تو ترک بقای و عنایتیم
 اکنون که ناره کار کام کرده است با شکستی ما را از پیش برندی همانا آن مردم که نلال خاطر ترا بغیاخت زانکه رساخته در طلب
 منابع و دفع انانی نند و ما بنسند یکرا که ما رسیده که ما را بدعای بدیا و کنی و لعن و شتم فرمای همانا لعن و شتم کار بجزه ناس است ترا چنان
 که این فرسان عربی چون خدای حضرت امیرالمؤمنین آمد خویش را نگران بود که مبادا بگیتی خدیجهت شیعه و خدیجهت شود علی علیه السلام در
 او تجمعی فرمود و مان داد که در مجلس جلوس نماید خدای گفت و ای رسالتی پیشیت بگویم و باز شوم فرمود نیکو است که جا به باز کنی با کل و شتر
 پر داری چون لحنی آسایش کردی رسالت خویش بگذاری گفت مرابان جمله حاجت نیست علی فرمود اکنون ترا باندازد سو کند میدهم
 نو را یا خیر و صیت فرمود گفت چنین است فرمود از آنچه برسم پوشیده دار ترا باندازد سو کند میدهم که بر ابطال سحر ترا آتی آت و خت که چون
 مراد کنی بجوانی گفت چنین است فرمود اکنون قرانت کن و مبادا کرت بروی آن آیت را که از او ادعا نگاه فرمود اکنون آسوده خاطر
 شدی وقت است که پیام خود را بگذاری با سخ آن بشنوی چون خدای آنچه از خطبه و زیر شنیده بود بعضی سینه فرمود همیشه از گوی گمان
 تمام بر وضع مقالات شامحت است **وَلَكِنَّ اللَّهَ لَآتِيهِ الْعُلَمَاءُ مِنَ الْبَنَاتِ** که شد که شما بزرگان من باشد در دین و سپر من هم من باشد
 در نسب کا میکم نسبت را چه شما از فرشته که چند خداوند است لا اله الا الله که با سلام میوز گردانا انیک گفته با برادران تویم
 در دین اگر راست گفت پس کتاب خدای از این است که فقیه و طریق حصیان گرفته و با برادر خود خیانت کردید و اگر نه در وضع
 برادر من من خودید و انیک گفته بعد از رسول خدای مردم بریدیم و با تو میوستیم اگر بحق بریدید هر چه بگفتید در مخالفت من عاصی شد
 و اگر با صانع بریدید بخت عاصی بودید چنانا شامخ و طلب نیا و طمع مال کامی زیند و انیک گفته من اشجع فرسان عربم چاره شمارا
 بدعای بدیا و میخیزم هر روزی ز برای کاری است آن روز که در ایامی شکر موج زنده و نیز در عجم فدا و نزار با بول نومی کفایت فرمای
 و تا که مراد می ساهر و از قوم سحره و ایند ز نفرین من **يَا كَاذِبُ** **اللَّهُمَّ اقْضِ لِي بِشِيرٍ قَتَلْتَهُ وَاسْفِكَ**
دَمَهُ عَلَى خِضْلَائِهِ وَحَرِّفْ حَلْمَةَ الذَّلَّةِ وَأَدْخُلْهُمَا فِي الْآخِرَةِ مَثْرًا مِنْ ذَلِكَ إِنَّ كَانَا خَلَاءًا بَيْنَ

انقضت
المرث

بیعت و
کوفت است

امشاقه قتل عثمان در بلاد و امصار و اختلاف کلمه مردم در قتل او

چون خبر قتل عثمان در شهر پارکند گشت و این قصه در کوفه نیز من شد و کشف شد و کشف شد و کشف شد و انصار بعد از عثمان با امیرالمؤمنین علی
 بیعت کردند و این وقت ابو موسی اشعری بفرمان عثمان حکومت آن بلد داشت پس مردم کوفه نیز ابو موسی بختن شدند و گفته ای امیر مردم
 عثمان را بکشند و علی را بخلیفی باشد چه او رقیب معیت او تا خیرمی افکنی مردم را با بیعت او دعوت میفرمائی ابو موسی که چون دیگر مردم
 طلب خلافت علی در مملکت هرب بود گفت با شیم تا به پنجم ازین پس چه پیش آید و از نو چه خبر میرسد تا شتم بن حقیقه بن ابی وقاص گفت
 ای ابو موسی این چه ناسنجید و سخن است که گویی و بعد از یک چه خبر میرسد عثمان را بکشند و خای بکشند و علی را بکشند و بخلیفی برود
 که از آن می ندیشی که عثمان سر ز کوبیرون کند و از تو بشکوه و وظه کند و بگوید ای ابو موسی مراد است باز داشتی با علی بیعت کردی آنگاه در
 خود را فرشته کرد و گفت آن مردم بداند که این دست راست من بجای دست علی است پس بیعت چب بر افراخت و گفت این دست
 من است آنگاه دست بروست زد و گفت با علی بیعت کردم و خوشی با با طاعت بیعت او مروط ساختم ابو موسی چون این بدید عثمان تو
 معاخذ دست بداد اگر خواست و اگر نه از جای برخاست و تقدیم بیعت کرد و از پس او و شریح و شریف از یکدیگر بیعت کردند و در تقدیم بیعت
 بیعت کردند چون این خبر گوش مردم من شد تا د خاطر شدند و این قصه را همه سحر و فرج شمرند و او را که خدمت امیرالمؤمنین علی را برین سحر

مردم
ت و علی

کتاب جمل از کتب امیر المومنین علی علیه السلام

۳۱ کرد اول کس فاعقه بن وائل الهمدانی آنکس را که در واپس آورد بنده بن دیر الجلی با مردم خویش کوچ داد و آنجا علی آوردند که آنکس را
 مین پیورنی میسند امیر المومنین علی اشتر بخنجر بفرمود تا با کردی از صنادید قوم ایشان را پذیرد که با کس اشتر با کردی هر چه استقبالا
 آنجا رفت راسته حال کرد و چون ایشان را دید که در واپس آن تخت و تینت و ستاد و فراوان پرشش کرد و نیک بنواخت و گفت فرج
 قال و نیکو مال باوید که دراک خدمت امام عالم عادل میکنید که خدا را ولی مطلق و رسول اعلی است و این پیش روی ایشان است
 مسافت همی کرد تا آنجا رسیدند در آورد و در منزل نیکو نشین داد و خویشش نیز و علی علیه السلام آمده صورت حال مکتوف است
 و بنمود که بر یک از کدام قبیله است و محل و مکان است و صحبت و در شهری چند ایشان را بست و در آنجا رفت روز نخستین را بیاید
 و کرد راه از خویشش بست و در روز دیگر بزبان آن قوم حاضر حضرت امیر المومنین علی شد و نخستین فیاض بن حلیل لازدی و دیگر
 ورقا بن وائل الهمدانی و دیگر کیوم بن سلمه الجهنمی و دیگر رویند الجلی و دیگر رفاعه بن شداد الخولانی و دیگر مینام بن ابرهه الخنمی و دیگر
 جمیع بن ختم الکنده و دیگر افس بن قیس الکندی و دیگر عقبه بن النعمان المجدی و دیگر عبد الرحمن بن عجم المرادی این جمله ده تن بودند
 از اشراف آنجا است امیر المومنین ایشان را بار آورد و نزدیک خویش نشین فرمود و نیک بنواخت آنجا گفت شما از شما احسان و سعادت
 مین شمرده شوید یا اگر کار می سبباید و فصل امور بزبان سف و سنان افسد شمارا و در کار مبارزت و منا جرت چند صحبت و سبب
 تواند بود و تا کجا با ما دوستی دوش میروید یا میان عبد الرحمن مجرم را می آغاز سخن کرد و گفت یا امیر المومنین بار ابا صرت ناف بریده اند
 باستان پیکان شیره داده اند و در میدان مروان پرورده اند زخم سیف سنان در چشم ما کلهای مبارک است اطاعت ترا چون طاعت
 خداوند واجب است و بر جانب قران خاک همی نصرت کرده و نظردیده با زانیم علی علیه السلام ایشان را ترحیب و تحیب کرد و بخواهید بزرگ
 مسما ل ساخت و از طبوسات که آنجا خلعت فرمود و آنجا است شاد خاطر و نیکو حال باز شد تا چون خبر با بصره رسید که عثمان را از کرب
 حیره پیاده کردند و امیر المومنین علی بر ایش حکمرانی سوار شد عبد الله عامر که از جانب عثمان حکومت بصره داشت سخت آشفته خاطر گشت و در
 که علی علیه السلام او را دست باز دارد و حکومت بصره کند و در آنجا محبت کرد و بسجده جامع آمد و مردم را اجتماع فرمود و بر بصره فرمود و او را از دست
 کرد و پیغمبر را در و دستار آنجا گفت ای مردم شنیده باشید که در مدینه چه فتنه گنجه و عثمان را چگونه با حق خون بر حید شاربیه شربت و متابعت
 او نیدار و واجب میکند که دست خود را از حقوق و آزار سازد و نیکو عهدی خود را بگذرد و وفات او افزون زایام حیات او ظاهر گنجد
 نیز با شام حقی ثابت است چه در ایندت که امارت شما داشته ام با وضع و شریف طریق موافقت ملاحظت سپردم و جان منصل اقتصاد را فرود
 نگذاشته شما نیز جانب مرا فرود گذارید و دانسته باشید که من خون عثمان را بهر نخواستیم گذاشت و از پامی نخواهم نشست تا کشد کان او را
 و شکی ختم و با شمشیر در گذر از غم نیک علی بن ابیطالب خلیفشی نشسته و میخاست با او پیوسته نیکن بجان میبرد که این خلیفشی بروی در دست
 و کار او عظام کرد و شام باید که کار صرب ضربت است گنجه ساخته قاتل جلال کردید چون بفرمایم از بهر جنگ بیرون شوید مردی از مدینه
 بصره که حارث نام داشت از جای محبت و با کت داد که ای سپر عامر چند پیاده و رخ نیزنی و پیوده سیگونی شمار از زخریده و نه این شهر را
 بزرگ گرفته توانم کنون حکم عثمان حکومت این شهر داشته ام و مردی با محبت طبع و لطف خاطر از دفع ندایم و از امارت این شهر ظلع کردیم
 اینک عثمان را چنانکه دانی مهاجر و انصار عرضند پاک و در راه شمشیر و سربابیت و متابعت امیر المومنین علی فرمودند و در اوست و خلافت
 او اتفاق کردند و نیز شاعت محل و مکانست منزلت او را یک دانسته اگر ازین پس علی علیه السلام همچنان تر با امارت این شهر شورش گنجه
 ما رینه حکومت تو خواهد بود و اگر دیگر را ما مور فرماید او را فرمانبردار خواهیم شد ایناعت تر آن دست نیست و آن محل مکانست نشانه
 که از ما سپاه طلبی بغایت جالت کنی یا شای امیر المومنین علی چه میفرماید چون سخن بدینجا رسید عبد الله عامر دانست که خدمت او در مردم بصره

آدن همدانی
 عامر از بصره
 بیاید

جلد سیم از کتاب دوم تاریخ التواریخ در وقایع اقلیم

باو بجهتین و کوه بنا خستن است سخت یافته شد و از غیر زیاد و اندیشناک زمری خوش گشت و از مردم حضرت نیامی بود کس نیست
 و در حاضر ساخت و گفت چنان می پسندم که سفر دینه کنم و حال علی بن اخطابت انکران شوم با بر چه برسانست و محاصر و انصار در خلا
 اندیشه چیست تو درین شهر عادت خوش میباش از حال بعیت با پرس میکن تا کجایی که من بدینه رسم و حال بد نم و ترا گوی سامن من سنج
 کرد و چون شب نیمه رسید ز بصره بیرون شد و برشت و بخدمت عجل شتاب علی مسافت کرده بدینه رسید سخت طلحه و زبیر او را دید که در گذر
 لامر جابک این چنان ستوده کاز است که دست کردی و بصره را دست باز داشتی و اموال اطاک خود را بتاه ساحی چار روزی چند در جا
 خود نتوانستی بود تا ما نیز و یک تو آنیم همانا از شمشیر علی بریدی طاعت و نک نیارودی و لید بن عقبه نیز زبان بشناخت کثرت
 و لمخی او را ملاست نمود از آنیکونه که وی از شیعیان عثمان در بدینه دق اباب فتنه بی کردند و پوشیده در مخالفت علی موضعی نسا بد
 کشت امیر المومنین علی در کوی و بازار بدینه عبور می داد چون بر در سراسر نیب خرابو سفیان رسید آوازی شنید که از میانه خانه برآ
 و فاین شعر شاد می کرد **خَلَّامَةُ عُمَانَ عِنْدَ الزُّبَيْرِ وَ اَخْلَمَ مِنْهُ لَنَا حَلْمَةُ** و از آنیکونه شعری چند فرست
 کرد و باز نمود که طلحه و زبیر در قتل عثمان طریق ظلم و عدوان سپردند و از در خدایت با امیر المومنین علی حجت کردند هم در جهت او پناهنده فتنه
 این مباحث با بنامت پیوندد علی علیه السلام از آنجا که گشت و هم در بوقت مسجد شتافت در کنار مسجد جوانی نورس آید که بر ریز
 دست خوش خشم شعری چند میسراید و باز میاید که طلحه و زبیر با خلافت علی بیستمان نیشد و قصد مخالفت دارند و لاجب بکنند که امیر المومنین
 تدارک این امر را ساخته کرد و علی علیه السلام و از آنجا که آن ایلام این شعر را که شنیدی سر از زبیر دست برداشت و عرض کرد یا امیر المومنین
 من خود هم یکویم علی علیه السلام ازین حادثه در اندیشه رفت با مدد آن بادوستان خود این دهستان بشرح کرد گفت یا امیر المومنین
 دل فارغ دار که خداوند بر اجتماع که طریق خدایت پانید و بر عهد و پیمان پانید و رای رحمت فرو بندد و از حصول نی و مراد باز دارد
 با بکل کمون خاطر ایشان و ز زده علی کثوف بود و از قدر و نفاق ایشان غافل نمیزیت چنانکه خود فرماید **وَاللَّهِ لَا اَكُونُ كَالصَّبْحِ**
قَامَ عَلَى طُولِ الدَّمِ حَتَّى يَجِلَّ لَهَا طَائِلُهَا وَ يَجْلُهَا وَ اَصْدُهَا وَ لَكِنِّي اَخْرَبُ بِالْمَقِيلِ اِلَى الْحَقِّ الْمَذْبُورِ
عَنْهُ وَ بِالْيَامِجِ الْمَطْبُوعِ الْمَأْجِي الْمُرْتَبِ اَبْدًا حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي قَوَّاهُ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ
حَقِّي مَتَأْتِرًا عَلَيَّ مَدْفُوعًا لِقَبْلِ اللَّهِ يَقْبَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ يَوْمَ النَّارِ هذا میفرماید سوگند با خدای که من
 مانند کفار نیستم که صیاد او بصوت جهر او را بخوابانند تا خوشین بدور سازند او را خود دارد چه مقرر است که در سید کفار کاهی ادا
 در و جاریا بند زرم زرم دست بر سنگ نند و او را بدین بانگ فریاد سازند تا خود دارد تا نگاه میفرماید لکن من آنان که نصرت حق کنند
 و قع سید هم ترا که از حق بگرد و با پذیرای فرمان جبر را از کفر حکیم تا کجایی که روز من فرارسد سوگند با خدای که رسول خدای بدان سرا
 سخاوت و تا این روز همواره بی حین و مدد کار بوده ام و حق من دستخوش دیگرسان بوده است و ازین سخن روی بوی بگرد و هر دو عثمان دارد که
 در چندت شندی خلافت گشته و ازین کلمات ابلاغ میشود که نیز آن که یار و یار منم فراموش شده از پای نخواهم نشست نصرت حق خواهیم کرد
 فرستادن بمی علیه السلام حال خوش دارد و انصار و طلبه شستن حال عثمان را

شندک
اشعار زینب

خطبه امیر المومنین

امیر المومنین علی اول کس عبید بن جاس را حاضر ساخت فرمود ساخته سفر شام باش و معویه را از عمل باز کن و حکومت آن مملکت را بخا
 خوش میدرد این در راه محرم سال بی ششم هجری بود بن جاس گفت یا امیر المومنین من سفر شام شوقم کرد که حکومت معویه در شام بسالین
 و از استوار گشتن مردم شام با طاعت معویه برادرت میرود و بی امید آن مملکت هر یک عملی منسج دارند چون بغزل و دولت معویه فرمان
 سیرت باند و مراد در قاتل عدل استعجال کنصواب است که دستور حکومت شام بنام معویه رقم کنی و بی امید راه هر یک بنوید و نوالی کار و افرونا

کتاب جمل از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

تا اینکه در جای خود بیاورند و گاه بر تو استوار گردند و آنگاه خود دانی و آنچه بخوایی توانی علی فرمود من کجستند چشم از حق پنوشم و دست نی
 امیه را بر مردم دراز کنم و فیصل امر من با معاویه جز با زبان شمشیر نخواهد رفت این عباس گفت یا امیرالمؤمنین خدای در دل تو بیم و سپهرش
 و همه دلیری و دلآوری داده این شجاعت و شجاعت که تراست خاست این امر بخاست مربوط میشود اگر آنچه من گویم گوش دار
 و نصیحت مرا از در قبول استقبال فرمائی بی آنکه فتنه آنجمله گردد و خوبی ریخته شود من بنی امیه را ذلیل و زبون تو سازم و شام را از معاویه
 عیشت او سپردم امیرالمؤمنین علی فرمود یا این عباس من خصافت عقل و کفایت خرم تو را در کارها دانستم و نفاق و کفرای معاویه
 تریک میدنم لکن کار حق را وقتی بر لطیف است که هر کس نتواند شناخت من بخوانم که چون با تو کار بشوری آنکس آنجا که من سخن تو گوش
 مدم تو فرمان من بگیری بن عباس گفت معاویه طاقه که حقی که از تو بر دست من است طاعت و متابعت است با معاویه چون عهد من
 عباس را سفر شام صعب نبود امیرالمؤمنین علی سهل بن عقیق با ما رفت شام ما مورد است لا جرم سهل از مدینه بیرون شد و منزل آنرا
 برید و خون بارض تبوک رسید مروی پیش او شد و گفت کیستی از کجائی و کجا میروی گفت من سهل بن عقیق بفرمان امیرالمؤمنین علی
 از مدینه می آیم و بجاکوست شام میروم گفت باز تو که ما را علی را خلقی پذیرایم و نه ترا امیر میگویی سهل گفت این سخن تو بخویشتن میگویی نامردم
 شام تمامت بفرمانند گفت مردم شام بدین سخن همدست و همستانند و از پای نشینند تا خون عثمان را از علی بازجوید و سپاهی که حافظ
 شهر مملکت بودند هم بر این گفته گواهی دادند سهل بن عقیق چون این بدید ناچار عطف عثمان کرده باز مدینه شتافت و صورت حال را با علی
 گفت داشت دیگر از حال علی علیه السلام برادر عبد الله بن عباس صید آمد بن عباس بود که او را بجاکوست من با مور ساخت و بسلی بن قریه
 که از قبل عثمان فرمانند آن مملکت بود و مفرد آن است چون عهد من راه با من نزدیک کرد و علی بن نه خزان بیت المال را مضبوط ساخت
 و اتفاق احوال خود را در بهم آورد و این جمله را حمل داده از خدمت علی سب یافت و بجانب مدینه شتافت و دیگر از حال علی علیه السلام
 عثمان بن صفی بود که او را با ما رفت بصره ما مورد است و این وقت عهد من بن عامر بن کریمه خال عثمان که از جانب ما کم بصره بود در مدینه
 منیریت چنانکه بدان اشارتی رفت پس عثمان بن صفی بی داعی ماضی بشهر بصره درآمد و مردم او را بخدمت قبول تلقی کردند و دیگر از حال علی
 عماره بن شهاب بود که او را بفرماننداری کوفه رقم کرده و مشور حکومت ابو موسی اشعری را خط تر قی کشید پس عماره بیخ سفر کرده از مدینه بیرون
 آنگاه که راه با کوفه نزدیک کرد بفرمان ابو موسی اشعری علی بن خویله را پذیرا کرد و گفت مردم کوفه خبر ابو موسی را بجاکوست اختیار گفته است
 طریق مراجعت سپارد و اگر مردم کوفه خون عثمان را از تو و از آنکس که تو را بجاکوست فرستاد باز خواهند جست هم اکنون من تمت نامی آنکس
 سرترا بکوفه میرسانم عماره چون این بشنید پشیمان گشت و بی توانی مراجعت کرده قصه خویش بعرض رسانید دیگر از حال علی علیه السلام قیس بن
 سعد بن عباد بود که ما مور حضرت مود ذکر حال او و دیگر عمال آنحضرت هر یک در جای خود بشرح میرود

عقب امیرالمؤمنین
 علیه السلام

ذکر غلبه محمد بن ابی حذیفه در مصر سال سی و پنجم هجر

در کتاب عثمان بشرح رفت که چون مردم مصر بشویدند و سر از خلافت عثمان ترا فتنه عبد الله بن سعد بن ابی مروح که حکومت مصر داشت
 عقبه بن عامر الهجینی انبیاست خود در مصر که داشت و مخرج را سلیمان بن عبد الله بن جعفر بن قویض فرمود و خود آهنگ خدمت عثمان کرد از پس
 محمد بن ابی حذیفه بن عتبته بن ربیع بن عبد شمس بن عبد مناف در شهر شوال سال سی و پنجم هجری عماره کار کرده بر عقبه بن عامر که نیابت
 ابی مروح را داشت حمله کردند و او را از سطحا و مخرج فرمود و مردم را خصمی عثمان و خلق او از خلافت دعوت نمود شعیبان عثمان چون معاویه بن
 حبیح و خارجه بن حذافه و سبیر بن راهه و سلمه بن مخلد و جماعتی دیگر ذلیل و زبون شدند و عثمان را از نجد گسی فرستادند عثمان برای اصلاح این
 سعد بن ابی وقاص را با کوفه گسیل مصر داشت باشد که درین کار چاره اندیشد سعد چون راه با مصر نزدیک کرد مردم مصر روی درآمدند و او را بشهر

۳۵
 حکایتان

کتاب جعل از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

شعری چند نشاند کرد و از پیشانی خود باز نمود که چو داد عثمان ندادم و کشف داشت که او بخواهم حجت و کین او بخواهم کشیدین شعر را بر اینده گشت
 در مدینه که مشرف میفرزید بن شعله شد میفرزید بحضرت امیرالمؤمنین آمد و گفت مرا سخن است که فرمائی بعضی را نام فرمود توانی مجوی و آنچه را
 بگویی گفت از معویه امین بتوان بود و کار او را خاتمه توان گرفت قرابت در با عثمان دستند و استیلاى او را در مملکت شام شنیده باش
 واجب میکند که او را استمالتی فرمائی و بگوست شام خرسنداری که معویه زور مخالفت بیرون نمود و بچاکس از کار او از ان عثمان خبر داری
 مخالفت تو اندر سپرد امیرالمؤمنین علی فرمود ای معویه سخن صدق کردی و رای بصواب دی من نیز این دستند ام لکن از حکم خدای تو ستر
 رسول بیرون تو نام شد تو نیز جور و اعتساف معویه را دستند و ظلم و ستم او را با رعیت شنیده با اینهمه او را با بعیت خویش میخواهم و بتابعیت
 مسلمین دعوت میکنم اگر رشد خویش بگوید و از راه طغیان و جسیان کرد و از رعایت جانب مضایف میخواند بر رفت غیره گفت آنچه من در این
 بعضی رساندم و نیز دستند ام که معویه بدینکار رسد و نیارد و نرم کردن نشود و خطیبی عظیم با دیدن وقت علی علیه السلام تصمیم غزم داد که سفر شام
 و کار معویه را معاینه فرماید و ابوبنصری این بدست و حاضر حضرت شد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین مرا بصلحتی آید که بیدار
 ز خویش خالی کنی و از دارالملک خلافت دوری بدین مرکز خلافت و دار جبرست و نیز ازین پیش هر کس کفایتی بر خاست هم درین جایگاه نشست
 امیرالمؤمنین هم درین بلد پایتاکام و عمال زور و نزدیکت آید و دست بعیت فرادهند و طریق تابعیت فرادگیرند چون کا خلافت بقوام شد
 ام و بلاد و انصار نظام شد اگر کسی از جانبی بنا برت مبارات بیرون شود شکر ساعش و بدفع او ما عین زبانی نخواهد داشت علی علیه السلام
 فرمود من بران بودم که از عراق تا ان هر دو را هم کنم و مملکت شام را از مترقان صافی سازم اکنون که تو پسندی بیرون مشورت تو کار کنم و بجای
 شام کوچ ندیم این وقت جعد بن بیهوق بن و سبب مخرومی را حاضر ساخت و او پس از آنانی خواهر علی علیه السلام بود با بخدمت شوهر حکومت خراسان
 نام جعد رقم کرده فرمود سفر خراسان کند و کار لشکری و رعیت را ساخته فرماید و هر شهر که فتح باشد بجای دهد و خویش در مدینه با قاست
 فرمود دیگر در بعضی امیرالمؤمنین علی ساینده که ولید بن عقبه و سعید بن عاص و مروان بن حکم و چند تن دیگر پریشان خاطر و پرالکنه خیال اند
 و از زبان و مال من نبشند مروان بن حکم درین جمله شعری چند نشاند کرده و این یکد و بیت بر امیرالمؤمنین قرانت کردند
 فَتَدْمُنُنَا لَمْ أَجِدْ لِي مَقْدَمًا أَمَا هِيَ وَلَا خَلْفِي سِوَى الْوَيْلِ تَوَجَّلْ
 وَأَوْدَى ابْنُ أُمِّهِ وَالْحَوَادِثُ جُنَّةٌ فَوَافِي الْمَنَاطِبِ وَالْكِتَابِ الْمَوْجَلْ
 أَتَيْتُ عَلَيْكَ كُنْتُ رَاضٍ بِأَمْرِهِ وَلَا نَاظِرٌ فِيهِ مِحْوَعٌ وَمَبْطَلْ

ماورین
حدود حکومت
خراسان

چند بیت

علی علیه السلام بفرمود تا ولید بن عقبه و سعید بن عاص و مروان بن حکم را حاضر ساخت و ایشان را مورد ملاحظت ساخت و فرمود اگر شمارا
 از من وحشی و وحشی در خاطر است و سبب چگونه آسایش و آرامش حال نیست بهر جانب که خواهد سفر کنید شمارا از همکس زحمتی نبرند چه نزدیکت
 معویه شود چه بجای دیگر و بد مضایفیتت مروان عرض کرد یا امیرالمؤمنین هیچوقت جانب ما را فرو نگذارسی و تیمار ما را در رفت و ملاحظت
 داشتی در ظل نهایت و رعایت امیرالمؤمنین امین آسوده ایم و همچنان در مدینه خواهیم بود چه مدینه بحال از همه جلال بقدر و موافق تر است علی
 فرمود در هر حال نام خستیمار بدست شاست پس ایشان باز شدند و با اینهمه آسوده بودند چنانچه شبی در کویهای مدینه مردی از دوستان مروان
 او را دیدار کرد و گفت ترا از دست زندگانی چند سال سپری شده گفت تا آنروز که عثمان را بکشتم چه من و بخیال شمار بود پس عثمان آنچه میکند
 از زندگانی بجای بگیرم و از علی ابوطالب نیز بجان و مال من چشم گفت مروان از نیکوتر سخن مکن و خویش را و پای که چون این کلمات
 گوشه زد امیرالمؤمنین شود زبان بر تو دراز کند گفت چه خواهد بود و کوزبان دراز کند گفت کاهسی که زبان دراز شود بشمشیر دراز شود مروان صحبت
 از سبب کوشش اندخت و در قلع علی شعری چند در پیوست و اندرین یاد کرد که کشندگان عثمان در کوی و بازار مدینه بسلامت عبور میدهند و از قتل عثمان

جگہ سیم از کتاب ویم ناسخ التواریخ ووقایع اقا سیم

بفانیت سخن می‌کنند و علی ابوطالب خاموش نشسته است لکن معین خاموش نخواهد نشست و این کیف از خواب برست ای سخن نبرد بیرون نشاء
 و بعضی امیرالمؤمنین رسیدند و بی از شایسته تصمیم غم دادند که مر و از آن حضرت از علی علیه السلام فرمود او را رحمت طینه و اسب مزیند که مراد
 نه شمار او آنچه گفته سیم بودی آید بر من و لید بن عبید بن جریح بن کلاب از مروان بن الحجاج دانست او را نامی گفت و سیم درین مجلس شغری چند
 آید مروان و بنس او و از آن پس مروان از نیک و بد و دست و خاموش نشست و چند که در دین بودند اطهار مخالفت کردند

سخن کردن
 طلحه و زبیر

سفر کردن طلحه و زبیر بیک قبر که و کشت ایشان از بیعت علی علیه السلام
 چون طلحه و زبیر و سید شاکر علی علیه السلام ایشانرا حکومت کوفه و بصره و مدینه و زوری چند خاموش نشسته پس مکر و نیر و علی علیه السلام آمدند
 یا امیرالمؤمنین اگر جایز کنی از بهر عمره سفر که کنیم تا کار آن سرای را اجداد ثوابی کرده باشیم و بر زیادت آنکه چون مارت کوفه و بصره را
 از ما دریغ فرمودی مروان چنان دانست که ما بر خدیجیم و بر مخالفت تو عقد موافقت استوار کردیم و از تو که دست ما سیم دست مناجرت
 و مبارزت اینستین بیرون کنیم لا جرم مروان کوش با دارند و در حضرت تو در طلب جمعیت و اقدیم خدمت کتر حاضر شوند تا گاه که با گاه
 رویم و غرلت و از تو اختیار کنیم و زیادت عبادت پروریم و معتقد مردم مخالفت ما دیگر کون شود یکدل و یکجهت بر تو گردانند و این
 خلیفی بر تو دست کرد و علی فرمود بگویند بیرون عمره چه در خاطر دارد ما ناصحی شما برین مکتوبت اندیشه شما برین بیعت است از خدیجیم
 مرا مخالفت غیبی نیست شما پذیرفتید و پیمان نهادید و نگویند یاد کردید که از اطاعت من بیرون نشوید و ایناعت اندیشه دیگر کون کرد
 گفتند ما هرگز اندیشه مخالفت تو نکردیم و سیم و از تو بیعت کردند و تجدید عهد و میثاق فرمودند و بگویند ای عظیم استوار شد و امیرالمؤمنین

خبر درین
 از مخالفت طلحه و زبیر
 بقتل امیرالمؤمنین

و داع گفتند و بر فتنه چون مجلس بیرون شد علی علیه السلام عاقبت امر ایشانرا باز نمود و فرمود **وَاللّٰهُ لَا يُرِيدُ لِقَاءَ الْاَبْرَارِ فِتْنَةً**
بِقَتْلَانِ قِتْمَارِ رُومِی باین مجلس کرد و فرمود سوگند بخداوندی که ازین پس ایشانرا دیدار کند جز در میان شکر و کرامت و محبت
 و مبارزت باشند و سیم در آنجا کشته شوند بکنان کشته یا امیرالمؤمنین از آن پس که پوشیدند و نزد تو آشکار است ایشانرا چاره است باز دار
 بفرمای تا کس برود و هر دو ان را باز آورد فرمود **لِقَضٰی اللّٰهِ اَمْرًا کَانَ مَقْعُودًا** واجب میکند امر را که خداوند قادر مقتدر است مقرر کرد
 بطلحه و زبیر از مدینه خیمه بیرون زدند و عبدالمطلب بن عامر بن کریم سعید بن العاص نیز ایشان پیوسته عبدالمطلب و زبیر گفت چه نیکو کار
 کردید که از مدینه بیرون شدید و در آنجا که برگردن آرزو می‌شوید من شما را بصد هزار سوار پیاده مدد کنیم ایشان شاد شدند و شاد خاطر طی طریق
 کرده بنگر آمدند عایشه چون این بشنید قدم ایشانرا عظیم مبارک شمرد و در مخالفت امیرالمؤمنین که مقرر و فرمود تصمیم غم داد و بی مرتبه که
 بود از بر جانب برایشان کرد آمدند و در خونخواهی عثمان ترغیب و تحریض دادند و آن جماعه عایشه کشته این خلیفی سزاوار است این کار سیم
 انتقام تو به ما نخواهد شد اکنون باید تو را با ما سفر عبرت کرد تا در راهت جود خویش ببندد و اینرا بشکرت فرماییم و امر خلافت بر تو فرود آید
 آنجا که نزد عبدالمطلب بن عمر بن الخطاب آمدند و گفتند ای عبدالمطلب بن سیدنا که با علی ابوطالب بیعت کردیم و در بدو امر سخن گفتیم امر در خبر تو بیعت
 و صلاح است قصدی نداریم زبیر گفت **بَا بَعْتُ وَاللّٰحِ عَلٰی اَفْعٰی** یعنی من بیعت کردم از سیم شکر که بر قحای من بود آن ای عبد
 ترا از صلاح کار است بیرون نباید شد و غم است پشیمت بایدت خورد و خاصه اکنون که عایشه عدو کار کند و قاید این امر وی باشد جلالت قد
 و مناعت محل او روشن تر از آنست که وصف باید کرد و تو البته جانب را فر و کندری و از موافقت او خوشین داری بخی اکنون باید زبیر
 کرد هیچ راه کن که با سیم کوچ میدهم عبدالمطلب گفت ای بزکان قوم و آزادگان قبایل می خواهم که مرا فرقیه کنید و بدان شیر می چون علی
 انقضیه چنانکه خرگوش بفرسند و از سواخ بر او زدن است شاد و من بخیر و فرقیه کر شامشوم من از سیم جهان بیغول کرده ام و بگویند که سیم او
 بر عبادت و زیادت سیم من بعد از در که عثمان میرفت و می لبها من شود دست طلب طبع بیرون کردم و روزیکه فرقیه شما خواهم

این سخن را
 در آنجا که امیرالمؤمنین
 از آنجا که امیرالمؤمنین
 از آنجا که امیرالمؤمنین
 از آنجا که امیرالمؤمنین
 از آنجا که امیرالمؤمنین

کتاب جعل از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

مدکرت
مال طلحه و زبیر
برای سخن

دست از من بردیدین و ام برویگری افکنید بگرفت خدو نتر از ابی بنیاض ساحتی را نیز از بی نیازی و این وقت یعلی بن عینه که علی علیه السلام
 او را زمین باز کرد چنانچه بشرح رفت از راه رسید با ایشان پیوست بگرفت ثانی علی کاری بزرگ پیش دایم و دانسته که تهمینگر بزرگ
 نتواند بود ما را بمال مدوکن تا ما ز سپاه کنیم یعلی شصت هزار دینار در سرخ او را بوم او زبیر کار لشکر ساخت و سپاه بر خود کرد آورد آنگاه سخن بشود
 کردند تا بکدام جانب کوچ دهند بگرفت مرچان می آید که بسوی شام شویم چه در آنجا مردان شمشیر زن حاضرند و معویه از کین علی را آنگاه داد
 چون با او بدست بدستمان شویم کارهای محب بر آسان شود و لیکن بنحیفه گفت این ای نیت شما کتاب معویه میفرود نشود و اینکه نوبت
 مردم شام را از بر شما بدست گرفتیم با او در مدینه و ارضیت و عدیت و این میباشد که زید یکا می که عثمان را در بنده دادند بسوی و کتب سب کرد
 و ستمد فرمود و باز نمود که اگر در میرسی مرزنده خواهی دید معویه جانب را فرود که داشت و رضا داد که او را خون خویش غلطانند تا مملکت شام بر
 صافی کرد و حکم بجای بر وی روان نباشد اکنون شما بر این دست خفته که بشام خواهیم رفت و معویه مملکت شام را بر شما مسلم خواهد داشت
 و خزان اندوخته را شمار مقدم شما خواهد ساخت هرگز گردان نپذیرد و در بدو امر شکوه خوشین را در هم شکنند و از انسوی خبر معویه بردند که تمام
 و طلحه و زبیر است مخالفت امیرالمؤمنین علی را و احشاه کردند و تصمیم مفر شام را ساخته اند معویه آنهاست ایشا را بجانب شام پسندیدند
 و نخواست که آسکارا ایشا را از کنون خاطر آگهی دهد اما با او در خصوصت علی را شکست شوز و سستی کرد پس شری چند گفت و کلمه چند نوشت
 بر اینکه که شنیدم عایشه و زبیر و طلحه آنهاست شام دارند من ایشا را پندی خواهم گفت و بدانند که پدر ما بدین پوخت غرمت شام را بر خود حرام داد
 و معویه را از جای نخبانند که معویه مردی محشم و حلیت کری زبردست است که زید که عثمان را با شکوه در کرد و دست باز داشت تا سخن غلطید
 اگر دست باز داشتی کس با دوستی باقی پس باید مقصود او را ازین مساحت کشوف داشت چون این راه بر پروخت بدست مردی ایشا
 و او گفت بیایدت بگرفت و این کتب را چنان بر طلحه و زبیر بشود ساخت که ما خود نشوی و شناخته کردی پس آنرا قتل آنرا کرد و روزی
 طلحه و زبیر در سرای بودند آن نامه از دیوار خانه بیا و بخت و بجای کرخت چون ایشان با سرای شدند آن کاشته را از دیوار بر آوردند
 مطالعه کردند و دانستند چنین خدعه خبر معویه بگردد لاجرم غرمت شام را بشکستند تصمیم غم بصره را درست کردند و خبر را گنده شد که عایشه
 و طلحه و زبیر برای انحرش نهند دست با دست داده اند و آنها بصره کرده اند اشرفی از مدینه عایشه را بر اینکه کتب کرد اما بعد فانیک
 ظَعِينَةُ وَ سَوَّلَ اللَّهُ وَ قَدْ أَمَرَ لِي أَنْ تَقْرَبِي فِي بَيْتِكَ فَإِنْ فَعَلْتِ فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ فَإِنْ أَيْبَسْتَ إِلَيَّ أَنْ تَأْخُذِي
 مَنَائِلَ وَ تَلْفِي جَلْبَابَكَ فَتَبْدِي لِلنَّاسِ شِعْرَ أَيْتِكَ فَاتْلَيْ حَتَّى رُدَّ إِلَيَّ إِلَيْكَ وَ التَّوَضُّعُ الْفَيْضُ مِنْكَ وَ بَيْتُكَ مَيْكُو تَبْرُو
 رسول خدا را و او را فرمان کرد که از خانه بیرون نشوی که بیفرمانی کنی و بیرون شوی و خوشتر بر مردم آشکار فرمائی تا بگویم حکم تا کاه کنی
 ترا باز خانه برم و بجای خود شام عایشه در جواب بفرمان کن بگرد اما بعد فانیک اول العرب شب الفتنه و دعا الی الفریقة
 وَ خَالَفَ الْأَمِيَّةَ وَ سَعَى فِي قَتْلِ الْخَلِيفَةِ وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّكَ لَنْ تُفِرَّ اللَّهُ حَتَّى يُصِيبَكَ مِنْهُ بِتَقْدِيرِ بَدَنُكُمْ هَذَا مِنْكُمْ الْخَلِيفَةُ
 الظُّلُومِ وَ قَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ وَ هِيَ مَا فِيهِ وَ سَبَّحْتُكَ وَ كَلَّمْتُ مِنْ أَصْحَابِ مَا لَكَ لَكَ وَ ضَلَّ إِلَيْكَ وَ هِيَ كِتَابُ اللَّهِ تَرَوْنَ
 کسی از عرب که شب فتنه کرد و فتره جماعت خواست و در قتل عثمان سعی سعایت نمود خداوند خداوند خون طایفه مظلوم را بعد از گذاردن او و او را ناز کرد
 ضلالت رسول تو دارند که فرمایند پس آن بزرگب حصه و خبر عمر بن الخطاب آمد و گفت ای حصه علی بن ابیطالب ظلمتی را از خانه زن تو برد
 بیرون کردن اینک با طلحه و زبیر بفرموده خواهم کرد ما را از صحبت خود بی بهره گذارد و از رفقت و موافقت دست باز کردی باشد که بی کاری گریه
 داد و بر این کار گذارم حصه شمس و در اجابت مقرون داشت و بفرموده با سبج راه کردند و در بایست مفر را محک نمودند برادرش عبد
 عمر بن عمر سعید و ستمت ده بزرگب حصه آمد و گفت این رای بویاب نیست تو که علی ابوطالب را نشا حشی و جنگهای او را زیدی بچگونگی

اشرفی با عایشه

بفرموده

جلد سیم از کتاب ویم ناسخ التواریخ در وقایع اقلیم

جواب
سوال
۱۱

تفسیر
خبر
در
وقایع

تفسیر
خبر
در
وقایع

تفسیر
خبر
در
وقایع

تفسیر
خبر
در
وقایع

تفسیر
خبر
در
وقایع

باقوت بازو پیروز نشود و بفرمود صحافی در باز کرد و غمیت او را با قامت صرفت و اینوقت نیز زوجه رسول خدا سلمه در رکع جانش
عایشه نزولت و آمد و گفت ای دشمنی می توانی از زمان رسول خدای مترو بترسی و اول نی باشی از محاسبت اصحاب کرد و زود رسول خدا
آن حجت و استی که از برجا پدید حضرت آوردند از خانه تو دیگر خانه بهره و نصیب و نتواند همانا دیدی و دوستی که شمار از اینک صحابه و تائب
در شهر حرام بنم خون می کشند نابت حضرت و در اول آنجاعت رخه نکند و اکنون بعد از آنکه بن عامر بر دست نهاد که صد هزار شمشیر
در بصره بگردد و خون عثمان باز جوید و طلحه نیز لشکری ساخته اند و آینه بصره دارند من نیز تقسیم غرم داده ام که بصره شوم باشد که این
آتش افروخته از لال تدبیر شام چه دستم که ازین فتنه انچه بسیار خونخوار شده شود اکنون ای ام المومنین نیکو کاری است که تو با ما
و با اتفاق ما کوچ دبی باشد که اینجا بدست اصلاح پذیرد چون سخن بدینجا آورد ام سلمه گفت ای دختر ابو بکر تو نیستی که در مراقتل عثمان ترغیب
تخریب می کردی و در قتل او سب بزرگ تو بودی از امر در چاه داشت که بخونخواهی عثمان برخاستی و کین و کینه علی بیارستی ترا با خون عثمان
چه راست او مردیست از بنی عبد مناف تو زنا باشی از بنی تمیم و چند که زنده بود دل از کین او آگند و دوستی دیگر کوی این چه محاسبت سعادت
که با علی رضی الله عنهما و خاطر ساخته و حال آنکه علی برادر رسول خدا و خلیفه است و امروز بجهت ما با بران و انصار بر امامت و خلافت و جیگه
و بطاعت و متابعت او گردن نهاده اند تو زبیر عثمان که مجاوره او را فعل منیامیدی امروز با علی رضی الله عنهما می آغازی اگر خواهی از فضایل علی
گفتی که خود بوده و دوده ترا و ایاد آرم عایشه گفت کوی گفت بیاد داری آن روز که رسول خدا با علی سخن میسر میکرد و تو خواستی نزدیک شوی گفتیم کجا
باشی پذیر می و برستی و گریان باز آمدی که هم ترا چاش و کشتی بر ختم و پیش از آنجوی ما هم گفتیم ای پسر ابو طالب بخش من از زود زود است هم بر این
بخش میگذاری ای وقت رسول خدای روی من آورد و از ختم چهره کلزنگ کرد فقال ای چی و ذائق و الله لا یغیضه احد من
اهل بیتی و لا من غیرهم من الناس الا و هو خارج من الایمان فرمود ای عایشه باز شو مکنس با خدای خواه از این است بر بنوه
از دیگر مردم هر که دانستی بد کند کار کرد پس بر شیمان و از دوزده باز شدیم عایشه گفت چنین بود ام سلمه گفت اگر خواهی نیز ترا چیزی و ایاد
و هم آن دوز را فراموش کن که من با تو در خدمت رسول خدای بودیم تو موی او را با صلاح می آوردی و من از خرد و کشتک در سخن میس کردم
رسول خدا بر آن میس پنداش و در کشتی گرفت پس سر بردشت و قال لیت شیعی انک کن صاحبه انجلی الا ذببتیها
یلا اب الحوتیة و بود کاش دستم که کدام یک شایر شتر و نب سوار شود و سکهای جویت در روی شما با یک کند پس روی با من کرد
فقال یا بنت ابی امیه ایان آن تکونینها منکونی ناکه تعین الصراط فرمود ای دختر ابی امیه پسر نیز از اینک تو باشی و کاسی که عود
بر صراط باید او را زود قدم زنی سر برداشتم و کتم با خد رسول چنین و زینا بنده ام ای وقت دست مبارک بر پشت تو زد فقال ایانک
ان تکونینها با حبره اما انما فتد اندر قلت فرمود ایان ای عایشه پسر نیز از اینک تو باشی من اکنون ترا چنین و زینام
عایشه گفت سخن بصدق کردی و یکبار ام سلمه گفت همچنان ترا ذکر می کنم از آن سفر که من و تو با رسول خدای بودیم و روزی که علی علیه السلام جاء رسول الله
می شست و غسلین در روزی میزد یک نعل مانده بود از نیز در سایه درخت سه مرتبه دستم اصلاح میفرمود و میوقت پدر تو ابو بکر و عمر بن الخطاب بر او آمد
و جارت با بسته بر بنامتید و از پس حجابیم و ایشان بدون آمدند و شعی سخن کردند آنجا گفتید رسول الله را خبره ما با ما نیم بعد از تو خلقی که
فرود می آید ما را پناهی باشد فقال لهما اما ای قدرای مکانه و لو قتلن لفرقتم عنک كما نفرق بنو اسیر لیل
عن هرون بن عمران فرمود اگر من سئلت شما یا با اجابت میفرود و ایم و آنکس که خلیفه من حق است بر شما عود ام و جای او
بنامم از روی سیکر و اند و متفرق می شود چنانکه بنی سراسر از برون که وزیر و خلیفه موسی بود متفرق شدند و بفرمانی کردند عایشه گفت چنین بود
اینوقت بعد از بن زبیر که بر سر می بود او را و او که ای ام سلمه چند سخن گفتی آن بیرون بدیده که چندین خصوصت کنی ای شایر از دشمن دار

کتاب جمل از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۹
 ام سلمه گفت ای عبدالله این قحطی بخیزی و پدر ترا مصعب مهاجر است که در مدینه آمدی و رسول خدا را در مدینه
 خوانده و مهاجر و انصار را او بیت کرده بگذارند و باید تو بیت کنی و بعد از آنکه گفت ای عایشه این که رسول خدا علی او را مسلمان کرده
 ام سلمه گفت اگر تو نشینی حال تو روزی شش ماه سختی و دوی و یکویم بان ای عایشه ترا بخواند و گویند میبینی عایشه ای رسول خدا
 فرمود که علی خلیفه من است در حال حیات من و بعد از وفات من هر کس از او عاصی شود من عاصی شده عایشه گفت شنیدم و گواهی میداد
 اینوقت ام سلمه گفت ای عایشه از خدای ترس از آنچه بعد از تو خواهد بود و خداوند کن ترا گفت لا تکتوبی صاحب کلاب الخویثی و لا
 یغزیک النبی و ولحیة فافها لا یغزیک عنک من الله شیتا یعنی ای عایشه زهار که تو آرزنی باشی که سکهای خوب بر تو فریاد
 و ز سر و خطه ترا مغرور کند و فریب بند که ایشان هیچ خبری از برای تو نخواهند داشت و هیچ شری از زبان تو نماند که وقت ام سلمه او را
 خطبه نبی او و فرمود ایاک سئد بین محمد رسول الله و بین امته و یجابک مضروب علی خرمیه قد جمع القرآن
 ذلک فلا تدعی موسکن عقبر الی فلا یخیرها الله من و داوود الی الامه لو ازل رسول الله ان یهد الیک عهدا
 علی علی بل قد ضال عن الفریق فی البلاد ان عمود الاسلام الاثاب بالقیام ان مالک لا یارب من ان صدق
 حمایة ان النساء حص الاطراف و حفرة الاعراض و قصر الوهله ما کنف فایله لو ان رسول الله عارضک بعض
 الفلوان ناصه فلو صابغوا لیر من منهل الی منهل اخر ان یغزیک منهل الی و علی رسول الله و قد وجهت صدقة و ترک عهدا
 لو یخیر من یهد الیک الی الفریق من لا یخیرک ان الی محمد ما یذکرها باذنه علی اجل حینک و یذکره الشریق
 ظمیر و انت علی ذلک الخویثی ما تکتوبن الی الی و تصیر ما تکتوبن الی الی و جمعه یکو بد حمت مردم رسول خدا را مشکن بفرمان رسول خدا حکم
 قرآن از خانه بیرون شود شهرت شهر کوچ کرده اگر در اسلام علی و ثمره اصلاح آن با زمان نیست از زمان آریم از یکجا و سکون و عفر خانه یکوست اگر
 و عرض این سنا از علی این مسافت خواهد بود یعنی چگونگی اگر چون تو من این بیغزالی کم و انگاه به شتم دعوت و فایندید در رسول قدر میکن
 باشم تو اکنون ملازمت بیت خویش میکن و پذیرای فرمان میباش همانا اگر ذکره کم آنچه تو نرسیدی و بهوشن از آری چنان باشی که فعلی که از
 کرده باش عایشه گفت ای ام سلمه اینجا چنان نیست که تو نذر کرده انیک مسلمانان دوبرو شده اند و طریق خاصمت و مناسبت کرده اند
 من میروم تا اینجا را بمالمت و بصاحت فرود آم اینوقت ام سلمه این شعر بخواند

لو کان معصما من ذلک احد
 کونست لرسول الله دار سف
 و حکم لو تکن الایها جیها
 یستیزع الله من قوم عفو لهم
 و برحم الله ام المؤمنین لقد
 کانت لعائشه الوباء علی الناس
 و ذکر ای من القرآن مدرا من
 فی الصدر بد هب عنها کل و سوا
 حتی یبر الذی یقضى علی الزمان
 بدلت الیها شایا یناس

عایشه گفت ای ام سلمه مرا شتم کنی و بخش کونی گفت شتم تخم کن چون غم روی کنه بینا می شود و چون پشت کنه جانداران را در پس عایشه را
 سناستی عارض شده و از تو ام سلمه باز سزی خویش شد عبدالله بن زبیر در گذشته گفت که سباد از نصیحت ام سلمه فوری در عهدت عایشه راه کرده باش
 عایشه را گفت اگر بجانب بصره کوچ دهی اگر نه من خویش را با شمشیر و کدرا نم یاسور میابان نیم تا کس مرا بزند من کس را بزند تخم و این عبدالله را
 عایشه نیکوست میداشت چه پسر سنا و است النطاقین بود و خواهد زده عایشه بود و لا برم عایشه از این کلمات در تقدیم تمکیر تصیم غم نیست
 و بعضی بر عثمان بگریخت مردم را بگو خواهی و بی دعوت کرده عبدالله حضرتی که امیر که بود گفت چستن این خون برین فرض تراست مردم که بر او
 کرده

اشد و سب از آن است
 کتب سب از آن است
 نکتی سب از آن است
 نقد علی از آن است
 لا تکتوبی صاحب کلاب الخویثی
 لا یغزیک النبی و ولحیة فافها لا یغزیک عنک من الله شیتا
 خطبه نبی او و فرمود ایاک سئد بین محمد رسول الله و بین امته و یجابک مضروب علی خرمیه قد جمع القرآن
 ذلک فلا تدعی موسکن عقبر الی فلا یخیرها الله من و داوود الی الامه لو ازل رسول الله ان یهد الیک عهدا
 علی علی بل قد ضال عن الفریق فی البلاد ان عمود الاسلام الاثاب بالقیام ان مالک لا یارب من ان صدق
 حمایة ان النساء حص الاطراف و حفرة الاعراض و قصر الوهله ما کنف فایله لو ان رسول الله عارضک بعض
 الفلوان ناصه فلو صابغوا لیر من منهل الی منهل اخر ان یغزیک منهل الی و علی رسول الله و قد وجهت صدقة و ترک عهدا
 لو یخیر من یهد الیک الی الفریق من لا یخیرک ان الی محمد ما یذکرها باذنه علی اجل حینک و یذکره الشریق
 ظمیر و انت علی ذلک الخویثی ما تکتوبن الی الی و تصیر ما تکتوبن الی الی و جمعه یکو بد حمت مردم رسول خدا را مشکن بفرمان رسول خدا حکم
 قرآن از خانه بیرون شود شهرت شهر کوچ کرده اگر در اسلام علی و ثمره اصلاح آن با زمان نیست از زمان آریم از یکجا و سکون و عفر خانه یکوست اگر
 و عرض این سنا از علی این مسافت خواهد بود یعنی چگونگی اگر چون تو من این بیغزالی کم و انگاه به شتم دعوت و فایندید در رسول قدر میکن
 باشم تو اکنون ملازمت بیت خویش میکن و پذیرای فرمان میباش همانا اگر ذکره کم آنچه تو نرسیدی و بهوشن از آری چنان باشی که فعلی که از
 کرده باش عایشه گفت ای ام سلمه اینجا چنان نیست که تو نذر کرده انیک مسلمانان دوبرو شده اند و طریق خاصمت و مناسبت کرده اند
 من میروم تا اینجا را بمالمت و بصاحت فرود آم اینوقت ام سلمه این شعر بخواند
 لو کان معصما من ذلک احد
 کونست لرسول الله دار سف
 و حکم لو تکن الایها جیها
 یستیزع الله من قوم عفو لهم
 و برحم الله ام المؤمنین لقد
 کانت لعائشه الوباء علی الناس
 و ذکر ای من القرآن مدرا من
 فی الصدر بد هب عنها کل و سوا
 حتی یبر الذی یقضى علی الزمان
 بدلت الیها شایا یناس
 کرده

جلد سیم از کتاب دینم تاریخ التواریخ در وقایع احکام

۴۰ کرد جماعتی بزرگ فراموشت بس طوطی و زبیر فرمان کردند تا ساد می ندادند که ای مردم کار با زید که بجانب بصره مابودت اینوقت یعنی بنینه
 شدند و فرستادند حاضر ساخت تا زبیر مردم بخش کرد و علی را شتر می بود که عسکر نام داشت بهشت ساد و نیار از ترس خیره بود آنرا بخدا م تحاش
 سلم داد تا هو بیج عایشه ابران حمل داد و هرگز از او نبودند و از کوه خمیه بیرون زدند ششصد مرد کوب شتر داشتند و چهارصد تن سینه
 پس کار به طریق بصره رسید و چون عایشه بر سر راه آمد این دعا بخواند **اللَّهُمَّ اِنِّیْ لَا اُبْدِیْ اِلَّا بِصَلَاحِ بِنْتِ الْاَلْبَیْنِ**
فَا صَلِّحْ بَیْنَهُمْ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ اینوقت بانگ در دادند که شتر فکرا حاضر کنید عایشه چون این ام شینه گفت تا ساد ان الله را معون
 آنرا باز بردگمن بر این شتر سوار شوم کشته هر کفت رسول خدای نام او بخت و از کوبش نمی فرمود شتری دیگر حاضر کنید چندانکه فخر کرد شتر
 بدن و شتر توان بنافشد کشته سوار بیانش تا مانند آن شتری دست کنیم پس عایشه رضاداد و در پشت و راه برگرفت
 آگاه شدن امیرالمؤمنین علی از سفر کردن عایشه و طوطی و زبیر بجانب بصره در سال سی و ششم هجری

۲۶

علی علیه السلام در خاطر داشت که بجانب شام سفر کند باشد که سعویه را و مردم شام را از طریق قزاقیت مباحثه صلاح و سداد هدایت فرماید و اگر نه
 فیصل امر را زبان سیف و سنان باز در پس و ما ترا همی گفت هیچ سفر شام کنید و محمد بن حنفیه را علم خاکست دو عهد عهد بن عباس را زبیر میفرست
 دشت و عمرو بن ابی سلمه را خام میره گذاشت بوسیله ابرقده کرد عثمان بن حنیف که عال بصره بود شور و خست تا او که سپاه بصره را ساختگی کن
 و بجانب روان دارد محمد بن ابی حذیفه را که در حضرستولی بود کتوب کرد که سپاه بصره بجانب شام کشید و از اینوقت عمر بن ابی سلمه از کوه برسد
 کتوب ام سلمه را برسانید برانیکونه اما بعد امیرالمؤمنین علی بدانکه طوطی و زبیر و عایشه در کوه سپاهی در سیم آوردند که خون عثمان طلب کنند و اتفاقاً
 عبد الله بن عامر بن کرز طریق بصره پیش داشتند خذ و زبیری ترا از ایشان حافظ و ناصر داد و بلای بد ز تو کوه و انا و اگر نه آن بود که خذ و زبیر ترا
 از بیرون شدن نمی فرموده و رسول خدای منع نموده من که ام سلمه را ملازمت کا تو اختیار کرده و موافقت و موافقت سپاه ترا از دست من تمام
 و بهر جانب کوچ دادند ترا ایشان همی کرشمه و فرم لکن عذر من پذیرفته است چه بر خلاف امر خذ و رسول تو نام بود اینک عمر بن ابی سلمه که فرزند کن
 و رسول خدا و اینک دوست میداشت بجنبت تو روان دستم تا سلام تو باشد و بهر چه فرماید همی فرمان پذیرد و در این عمر مردی زیاد و عالم بود
 امیرالمؤمنین با و رود او پند افشاد و نام ام سلمه را مطالعه نمود و بر خاصان حضرت قرانت فرمود اصحاب صحافت عقل سلامت عقیدت بود
 بستود امیرالمؤمنین نیز او را فرخوانست و در زمان کثیف قناد که طوطی و زبیر همی رگت عهد کردند و دل بر حرب نهادند و راه بصره پیش
 امیرالمؤمنین فرمود **اَبْعَدُهَا اللهُ وَاعْرَبَ دَارَهَا مَا وَاللهُ لَقَدْ عَلِمْتُ اَنَّهَا سَهْلَانِ اَنْفُسُهَا اَجْبَتْ**
مَقْتَلٍ وَهَاتِيَانِ مَنْ وَرَدَا عَلَيْهٖ بِاَشْأَمِ يَوْمٍ وَ لَقَدْ اَنْبَأْتِ بِوَجْهِ فَا جَوْنِ وَ وَجْهِ بُوَجْهِ غَايِرِ
فَا لَيْبِنِ وَاللهُ لَا يَلْفِيْهَا نَجِيْ بَعْدَ الْيَوْمِ اِلَّا فِيْ كَيْبِيَةِ خَشَاءِ بَقْلَانِ فِيْهَا اَنْفُسُهَا اَبْعَدُهَا اللهُ وَ سَحْمَا
 خلاصه سخن چنین می آید میفرماید و در روز دوازدهم از ایشان را دور کن و قرارگاه ایشان را سو کند با خدای زود باشد که شنوم تر و زیادید که شتر
 و همی گشته کردد جان امر اطلاقت بکنند و با دیدار فاجرو همیشه ناکت غا در سو کند با خدای ازین پس طقات بکنند مر الا و شکر می خرد از
 جان بر سر اینکار کنند خذ و زبیر ترا دور بردار و نا چیزین با بجز مردم مدینه چون دست عایشه در مخالفت امیرالمؤمنین علی جیش کرده است
 و طوطی و زبیر را و طریق موافقت پیرو اند نمی از آنچه بودند در تقدیم خدمت سستی گرفته علی علیه السلام مسجد دوم در آنجمن کرد فقال
اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّ عَائِشَةَ سَارَتْ اِلَى الْبَصْرَةِ وَمَعَهَا اَطْلَحَةٌ وَ الرَّبِيعُ وَ كُلُّ مَنِّهَا بِرَحْمَةِ الْاَسْرِ لَهُ دُونَ صَا
اَمَّا اَطْلَحَةٌ فَابْنُ عَمِّهَا وَ اَمَّا الرَّبِيعُ فَخَنِيْهَا وَ اللهُ لَوْ ظَفُرُ وَايْمَا اَرَادُوْا لَنْ يَنْالُوْا ذٰلِكَ اَبَدًا لِّبَصْرِيْنَ اَحَدٌ هَا عَنُوْ
 صلیح و بعد نازع منها شد بد و اقیان را کبه لکمل الا خیر ما انقطع عقبه و لا تحیل عقده الا فی

خطبه امیرالمؤمنین

مَعْبُودٌ اللهُ

